بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه ده رساله – حجت – مفتاح و غیره
مؤلف میرزا ملکم خان و دیگران
شماره قفسه ۸۱۷۴
شماره ثبت کتاب
۷۷۹۹۲
خطی – فهرست شده
۸۱۷۴

محبّت

آقای محترم . اوضاع همین‌طور که می‌بینید دنیا مشوش

و حالت شما مشوش‌تر . شما برحسب ظاهر زنده هستید ولیکن ما

سیه ایم در باطن از این زنده‌گی خود چه قدر خسته شده اید .

و الآن که شما این سطر را میخوانید ما خوب می‌بینیم در دل خود

هم و غم گنگشی دارید (به تعجب فکر نکنید که ما کیستیم) .

ما همان خیرخواهان صدیق هستیم که میدانید . شما در این مدت

از حقیقت حال ما خیلی بعید مانده اید . اما برعکس شما ما از اول

تا آخر همه جا مواظب احوال شما بوده ایم — با شما در دنیا

خیلی تنها مانده اید — و تنهائی بدترین درد دنیاست .

ما هم یک‌وقتی بدتر از شما گرفتار همین درد بودیم — اما حالا

در این گوشهٔ خلوت بشما خبر میدهیم که یک نقشهٔ روحانی که تفصیل
آن را خواهید یافت اینست که سلسلهٔ اتحاد ما الآن کلّی این اقالیم را
در ظاهر و باطن احاطه دارد

مقصود سلسلهٔ ما خیلی بهتر و بشر از آفتاب روشن‌تر است . ما فهمیده ایم که بواسطهٔ
تنهائی در دنیا چه قدر مظلوم بوده ایم و حالا متحد هستیم دیگر تنها نباشیم .
ما طلوع رضای این سلسله را بسته بقدرت جماعت میدانیم و از برای نظم و رفاه
و ترقی جماعت روح شریعت اسلام را ما در مطلق میشناسیم
(دین ما دین خدا) (طریقت ما طریقت آدمیت) (مراد ما سعادت
بنی آدم — اگرچه ما معرفت رحمت الهی خیرخواه عموم ملل هستیم
ولیکن از برای انتخاب اختیار انسانی بعضی تعلیمات و قواعد دقیق
به رسیده که از آن جمله یکی همین طور خطاب غیرت است .
خیال نکنید که این لایحه خود بخود بدست شما افتاده . در هر جا هر ترتیب
و هر راه که بشما برسد بدانید که دوستان مخصوص شما دانسته و به تدبیر
آن راه بشما رسانده اند

مراقب اصلی ما از امروز که این لایحه را میخوانید بر ما واجب کرد که شما را
وجود معقول و لایق اتحاد و آدمیت بدانیم

شما معنی اتحاد ما را خواه بفهمید خواه نفهمید ، ما از حالا ناظر و منتظر و خدمت
صدیق شما هستیم — از این ساعت خیر شما خیر ما دشمن شما دشمن ما
خواهد بود — در این صفات هر شهری که وارد شدید جمعی از اخوان ما را

حاضر خدمت خواهید یافت. محبت اُخوّت شما همین مایه خواهد بود.
واگر این مایه در دست حاضر نباشد کافی است که بگوئید (من آدم هستم)
بمجرد شنیدن این کلمه شما را آدم خواهند شناخت. و مادام که از شما
خلاف انسانیت حرکتی بروز نکند آن محبت و جوانمردی که بخاطر رسد
درحق شما مبذول خواهند داشت.

مبادا از روی غرور خود را از این قسم معاونت جماعت مستغنی بشمارید
شما شخصاً هرقدر معقول و از استحکام مقام خود هر قدر مطمئن باشید باز
ممکن است بلکه از احتمالات یومیه است که فردا شما را بچه بگیرند حبس
در زنجیر و گرفتار اشد عقوبت نمایند.

درمیان چنان گرفتاری با این حالت تنهائی چه میکنید و چه میشوید.
اما اگر بفضل الهی در دایرهٔ محبت اخوت باشید در هر صورت.
این اطمینان قوی را خواهید داشت که جمعی از اکابر قوم و گروهی از
برادران جوانمرد هم بحکم حمیت جماعت هم باقتضای حفظ
امنیت شخص خود ظاهراً و باطناً متوجه حالت شما و در تدبیر نجات
شما خواهند بود.

لازم نیست از حالا بگوئیم در بعضی مواقع خاص دست جماعت ما قادر
چه نوع کرامات خواهند بود.
آنچه واضح و از رسوم عادیه ثابت است که از امروز دیگر هیچوقت
دایرهٔ زندگی خود را از تأثیر حضور ما خالی نخواهید یافت. ——

هر وقت ناخوش باشید بمحبت برادرانه از شما عیادت خواهیم کرد
در هر جا حفظ الغیب شما را بر عهدهٔ واجب خواهیم دانست.
در غربت شما را تنها و بیخبر نخواهیم گذاشت. واگر خدای نخواسته
در جائی گرفتار باشید به عیال و کسان شما بقدر قوه امداد و اطلاعات
خواهیم رسانید

خلاصه بعد از این وجود شما وجود ما خواهد بود و در هر حال هر محبت و اعانت
که در قوهٔ بشری باشد از راهی که هیچ منتظر نیستید بشما خواهد رسید.
نکتهٔ که قطعاً اسباب مزید تعجب شما خواهد بود این است که در عوض هیچ قسم
محبت و جانفشانی که از برای شما هرگز زحمت و مرارتی نخواهیم داشت
توقع ما فقط این خواهد بود که شما معنی این قسم همدستی جماعت ما را بقدر
معقولیت هم جنس خود بفهمید

و بقدری که میدارید موافق سلیقهٔ خود مُقوّی این اتفاق بشوید.
واگر فرضاً بر خلاف امید ما قدر این اتفاق را ندانید چندان ضرر
نکرده‌ایم — زیرا که در مقابل غفلت یک نفر یقین است که فهم صد نفر
دیگر غبن ما را بالمضاعف تلافی خواهد کرد.

و حال آنکه تا آن وجوش باطنی که این اوقات کل اهل ایران را هیجان
آورده ممکن نیست که امثال شما اشخاص منتخب تر اند از روش ایام
خارج و در تلاطم افکار عامه بی قید و بیحس بنشینید.
شما هرقدر هم بخواهید خود را بی ذوق و جاهل نمائید باز قطعاً هر دقیقه در

در قلب خود ناله میکنید که این زندگی، زندگی نیست واز برای نجات
این ملت مستمند باید چگونه کاری کرد.
ولیکن با همهٔ جوش طبع خارج از این سلسلهٔ اتفاق چه میتوانید بکنید بجز آنکه
بر بدبختی خود و بر خاک بی همتی اشک بی ثمر بریزید.
آنچه اجداد ما در ظلمت نفاق گریه کردند بس است حالا وقت بیداری
و عهد اتحاد است و چه اتحادی بهتر و مبارکتر از این اتحاد حاضر که در میان
اخوان هم دین و هم وطن و هم زبان و هم درد منعقد شده.
اتحادی در عین ساده که جامع جمیع آن آرزوها است که شما در نیت در
قلب خود پرورش داده اید.
در دایرهٔ اتحاد ما هیچ حرف و حرکتی نخواهید یافت که مطابق اصول شریعت
غراء و متضمن ترقی ملت نباشد.
(مقصود ما پاک) (اعمال ما همه آشکار) (اقوال ما هم ضمیر زبان)
اگر شما بدبختانه برخلاف مأمول ما از ادراک صفای این اتحاد عاجز هستید
پس این لایحه را رد و پاره کنید و دیگر اسم آدمیت را هیچ بزبان نیاورید
ولیکن اگر بیاری بخت بلند و بتوفیق سبحان قادر خود را قابل شرف
آدمیت می بینید و اگر واقعاً آدم هستید پس تا فرصت است بشتابید
که در عرصهٔ آدمیت وجود خود را لحظهٔ بیمصرف نگذارید.
شما در هر مقام که باشید می توانید بدون زحمت نسبت باین جماعت
مقصود بزرگ هر گونه خدمت بکنید.

واز همه مقدم تر خدمت آنست که آشنایان و متعلقین اطراف خود را باسم
الفت در این سلسلهٔ اتحاد با خود شریک و هم عهد و هم قسم بسازید —
این لایحه را بهر دوستی که عزیزتر از او ندارید نشان بدهید واگر لازم است
که نسخه هم بدوستان دیگر برسانید هر قدر بخواهید ارسال خواهد شد.
چه احتیاج بتفصیل که هر قدر بر اعتبار و بر قدرت این جماعت بیفزائید
بر اعتبار و بر قدرت خود افزوده اید.
مبادا از استعداد اطرافهای خود زود مأیوس بشوید هر فرد آدم این
قوم را قابل هر قسم کرامت بدانید.
یکان و جوان مردان طبقات را یک یک پیدا نمائید و از برای ظهور جادهٔ
اتحاد همینقدر در طلب باشید که افراد ایشان را حتی الامکان باهم بیشتر
مربوط و جمع نگاه بدارید.
اولیا و انصار این جماعت ربانی چنانکه خواهید دید عموماً از علمای اسلام
منتخب شده اند.
در تکریم و جلب توجه ایشان باید آنی غفلت نکنید — نور ارشاد
و جوش غیرت ایشان امروز یگانه امید نجات این مملکت است.
نکتهٔ دیگر که باید مخصوصاً در نظر داشت فقرهٔ مخالفین آدمیت است
بعضی از این مخالفین بحکم یک حماقت ذاتی آنچه را نفهمیده از آن میگریزند
این گوساله های ملک را هیچ اعتنائی نباید کرد
بعضی دیگر باقتضای یک خباثت بیدرمان دشمن هر اتفاق و ازدیاد

و ز برای خرابی هر بنای خیر حاضر هر نوع بدی هستند ——
باید این جنس گروه که جُذام ایران شده اند حالی کرد که نکبت
هستی خود را در هر تاریخ حقیر بدارند ممکن نیست که شناعت قصدشان
در نظر معرفت آدمیت پوشیده و بی جزا باشد

چنانکه به مجمع مودت که وارد بشوید خواهید دید که غیرت اخوان اسم
و رسم این نامحققین سیه روزگار را تا بچه درجه مدفون لعن دنیا ساخته‌اند
انصاف شما نیز البته بر شما واجب خواهد ساخت که شما هم بهر برداری
که از برای شما میسر شود سلسلهٔ اخوت ما را از شر این قبیل خائنان
ملعون خدا محفوظ بدارید

و خیال نکنید که این قسم خدمات شما در نظر جامعیت مجهول خواهد ماند
سلسلهٔ ما از شرق تا مغرب همه چشم و گوش است هر محبت و رعایت
که از شما ظاهر بشود حالا که صد مقابلش به کسی که هیچ بخاطر شما
نمیرسد در حق شما ظاهر بشود

و اگر هم بالفرض امروز از حق‌شناسی این حزب البته هیچ فایده نبرید
در روز حساب در درگاه حق لامحاله این سربلندی را خواهید داشت
که در دنیا وجود بی مصرف نبوده اید

پس ای برادر گرامی در این چند دقیقه عُمر که شاید از برای شما
ابتدای یک عمر دیگر باشد این ابلاغ روح جامعیت ما را
بگوش هوش بشنوید . . . . . .

شرف هستی را منحصر باین تاریک حالت حالیهٔ خود ندانید ——
قدرت الهی معجزات عالم انسانی هزاران مرتبه فوق هیچ
تصورات کوچک دنیا و ایران را حالی ندانید
و اگر طالب زندگی هستید زندگی
حقیقی را از باطن و از قدرت
جامعیت منتظر باشید

مفتاح

کجا هستیم — در زندان ظلمت — چه باید کرد — باید بنیان
این زندان را منهدم ساخت — بچه قدرت — بقدرت آدمیت
قدرت آدمیت بر چه اساس است — بر اساس آن حقایق که عموم
انبیا در خزانهٔ معرفت عالم برای احیای بنی آدم ودیعه گذاشته اند
آن خزانهٔ معرفت در کجاست — در شریعت اسلام — اسلام منبع
قدرت های الهی است — اسلام ضامن نجات آدم و محرک کل ترقیات
دنیاست (دنیا امروز مضطرب و روح آدمیت در عذاب)
بقای چنان وضع خلاف مقدرات ایزدی است — دنیا حکماً
تغییر خواهد یافت و حکماً بنی آدم برتخت سعادت خواهد نشست —
سعادت بنی آدم بچه وسیله میسّر خواهد شد — بظهور دولت حقه.
رحمت الهی چرا آفتاب چنان سعادت را تا امروز ظاهر نساخته
تأخیر ظهور آن از جهالت خود بنی آدم است — پروردگار عالم البته
همیشه قادر بوده که تمام دنیا را در آن واحد غرق سعادت نماید
ولیکن با اقتضای حکمت بالغه — سعادت آدمی بر مبنای هدایت خود
آدم گذاشته شده است تا خود آدم بسعی و عمل خود بمقام ترفیع
ذات خود بر نخیزد ابداً بسعادت مطلوب نخواهد رسید —
خلق این ملک مدتها غافل از این شرط سعادت بوده اند —
عوض اینکه علو مقامات خود را از اجتهاد آدمیت بخواهند —

جمیع ترقیات دنیا را از معجزات اتفاق منتظر بودند — و اگر گاهی
به تحریک جوهر ذاتی در اصلاح امور خود اراده حرکتی میکردند چون
از شرایط اتفاق و تمکین بی‌خبر بودند عوض اینکه قوای جماعت را به ترتیب
آدمیت در یک قدرت واحد اسباب نصرت قرار بدهند خون
و مال ملت را در اقدامات بی‌ربط اسباب مزید اسارت عامه
می‌ساختند — روح آدمیت روش قدیم این ملک را بالمره
تغییر داد حالا هادیان قوم و ارباب اسم عوض اینکه بوضع
سابق شب‌ها هم سفیدان قربانی خود را یک یک تسلیم گرگان
درنده نمایند بروفق اصول آدمیت اراده و سعی ترتیب عالم
شده وجود واحد رو بیک مقصد واحد پیش میروند — و از برای
بینندگان زمان هیچ شکی باقی نمانده که عنقریب بنیاد این
زندان سیاه را منهدم و رایت عدل الهی بر قلل این اقالیم
برافراشته خواهند (چه اطمینان از چنان فتح مبین) —
(چه امکان تردید در میان اینهمه آیات روشن) در تاریخ کدام
حادثه ایست که مقدمه ظهورات حقه بوده — در همین عصر کدام
واقعه ایست که بشیر نصرت نباشد — گذشته از مقدرات آسمانی
در همین عالم ظاهر از برای قیام یک ملت چه محرکی قوی‌تر از این
سیئات بلا که از هر جهت بر این ملک جاری ساخته‌اند —
کدام داعی است که هر روز بیک وضع تازه بر روح این ملت نگذاشته‌اند

(قصه نفی) — صداقت مغضوب — نه مال — نه جان — نه عیال
نه رحم — نه شعور — کدام آبادی — کدام خاندان — کدام زنده که
که سفاهت و بی‌رحمی ایام مبدل بخاکستر سیاه نکرده باشد — چگونه ممکن است
که اینهمه نقض حقوق و اینهمه ظلمها و مردانگی‌های ظاهر و باطن که بر رغم
آدمیت جمع شده میان زندگی این ملک را تغییر ندهد — (در تهیه چنان
تجدد عالم تکلیف ابنای زمان چه خواهد بود) در انتظار چنان حادثه معظم
چه تکلیف واجب‌تر از ترویج آدمیت — ترویج آدمیت اولین شرط
احیای ملت است — ترویج آدمیت یگانه امید نجات دنیاست
شما که این کلمات را میخوانید هر کس باشید یقین بدانید که امروز بحکم
عقل و بحکم انصاف و بحکم هر دین بر شما فرض محتم است که با تمام قدرت
خود به ترویج آدمیت بکوشید — ادای چنان تکلیف واجب
بچه طریق باید باشد — ترویج آدمیت دو راه دارد — یکی تاریک
و بی‌منتها — دیگر روشن و بسیار سهل — راه تاریک اینست
که شما همینطور که نشسته‌اید بنشینید تا همه مردم آدم بشوند و آن وقت
اگر شما هم میل کردید بمحض زحمت قبول آدمیت بفرمائید
راه دیگر یعنی راه روشن اینست که شما بدون انتظار دیگران الآن
در همین جا آدم بشوید — واضح است بسلیقه حیوانات بی‌حس
راه اول خیلی بهتر است — اما اگر فقط یک دقیقه بصفای باطن قلب
خود گوش بدهید خواهید شنید که میگویند ای مرد عزیز تو هم آخر در دنیا
—

ناموریتی داری — درمیان اینهمه ذلتهای مهیب که بشغل تو و اقوام تو
بر ملت تو حمل کرده اند چه طور میتوانی تا باین درجه کور و بیحس بنشینی
تو هر قدرهم وجود خودرا عاجز و قلم بدهی روح حقیقت شاهد است
که تو در این کارخانهٔ آدمیت میتوانی مصدر چه قسم خدمات بشوی —
تو صلاح اینهمه مخلوق و شرافت آدمیت خودرا بچه اطمینان باین وضع
قبیح شنیع زندگی کثیف خود میفروشی — برخیز بترس از خدا و تا وقت است
آدم بشو

(حرف تمام)

چه باید کرد — باید درهمین جا که نشسته اید در قلب خود با جان پاک بگوئید
(ای پروردگار عالم من اقرار میکنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده ای
و در ادای حقوق این موهبت هر تقصیری که کرده باشم الان در
حضور تو و بحق تو و بقدرت تو قسم میخورم که شأن و حقوق
این رتبهٔ شریف را در هر مقام مادام الحیات با تمام قوای خود محفوظ
و محترم نگاه میدارم) — پس از چنان پیمان عظیم تکلیف چه خواهد بود
تکلیف اولی این خواهد بود که بروید یکی از امنای آدمیت را پیدا نمائید
و او را شاهد و امین حضور آدمیت خود قرار بدهید
فایدهٔ امین چیست — امنا حلقه‌های سلسلهٔ آدمیت هستند —
بدون وجود امنا ترتیب آدمیت محال است — شما شخصاً هر قدر آدم
قابل باشید بدون همدستی یکی از امنا از ارتباط درونی آدمیت
بیخبر و از نعمات قدرت جامعیت بکلی محروم خواهید ماند —

در مراحل آدمیت هر قدر پیشتر بروید معنی و لزوم امنا را بیشتر خواهید فهمید
(امنا از چه صنف معین میشوند) — از صنف سرباز و کاسب تا سلاطین
و علما — رتبهٔ امنا بدون هیچ ملاحظهٔ ظاهری بسته بکفایت شخص
آدم است — اعظم امنای آدمیت از میان بزرگان دین منتخب شده
مجتهدین اسلام بحکم فضل خود اکمل و اشرف امنای آدمیت هستند
(تکلیف آدم با امنا چیست) — آدم باید نسبت بامنا در هر صنفی که باشند
شرایط نهایت احترام و تقویت را معمول بدارد — امنا محرم اسرار
علم و مستحفظ آئین اتحاد و علم ارواح آدمیت هستند
در جمیع امور آدمیت علی الخصوص بهنگام خطر آدم باید چشم و گوش
خودرا بامین خود دوخته باشد — آدم با وراثت باید بکمال جان
خود در حفظ مقام امین تا همه جا بایستد
شخص هر قدر وجود امین را نداند از معنی و از شرایط قدرت آدمیت
هیچ نفهمیده است — مرکز خدمات امین کجاست
در جامع — جامع یعنی چه — جامع آدمیت عبارتست
از اجتماع آن آدمیان که بجهت حراست حقوق خود در یک دایرهٔ
مخصوص باهم متفق شده اند (جامع مدرسهٔ اصلی آدمیت است) —
در هر شهر ممالک محروسه چندین جامع است — و در هر محله باید
اقلاً یک جامع باشد (ارتباط و ادارهٔ این جامع بر حسب اصلاحات
بر اساس شورت است — امنای هر ولایت در هر مرکز ولایت یک جامع
دارند

مرکز ترتیب عالم اند و در اینجا از روی اصول آدمیت شغل کلیات امور
این ولایات باهم چه ربط دارند و محکوم چه نوع قوانین هستند —
ابواب همهٔ این تحقیقات باز است — ولیکن وصول به معانی موقوف
به نیتی که شما آدم بشوید و دقایق این ترتیبات را به نفس سیر نمائید
مطلبی که در اینجا میتوان تصریح کرد اینست که بجهة اصول مقصود یعنی
بجهة ظهور دولت حقه آنچه در دنیا قدرت علم و دقایق حکمت و تدابیر
عمر و کرامت معرفت هست همه در ترتیبات این عالم آدمیت جمع است
عجب تر اینقدر بدانید که عنان جمیع این ترتیبات در کف هدایت
اعاظم مجتهدین اسلام است — بروید یکی از این محارم اسرار حق را
امین مخصوص خود قرار بدهید هر وقت در شستن ارشاد او
محل اعتماد شدید آنچه میخواهید بشما خواهد گفت
(در جائی که به این بانی آدم چه باید کرد) باید بلا تأمل خود را
در اینجا امین قرار بدهید و بدون انتظار دیگری بمقام تأسیس یک جامع برخیزید
در هر حالتی که باشید یقیناً بقدر اهتمام میتوانید جمعی از مسلمین
اطراف را جمع و زود داخل دایرهٔ آدمیت نمائید
مردم مستعد حالا همه به لب رسیده همینقدر که مقصود آدمیت را
فی الجمله کشف نمائید هیچ حرفی نخواهید یافت که بجان و دل خود را
غرق این اتحاد نجات بخش نکنند
از برای ترتیب جامع عقل شما بهتر تا کجا درک کرده جمع کافی خواهد بود

اصولی که حضرت شما باید در نظر داشته باشید از این قرار است — در جامع
بجز خیراندیشی و پرستش حق و طلب معرفت و خدمت این
سلسلهٔ اتحاد هیچ حرف و اسم خیالی مطلقاً جایز نخواهید دانست
محض ترتیب جامع باید جمیع اطراف راه اتحاد باز نموده با
عموم اهنا وجود واحد خواهید بود
باید این مطلب مهم عمده در قلب هریک از آدمیان درست جاگیر
باشد که رکن رکین آدمیت بر ضمانت امنیت جماعت است
و سلامت هریک از افراد آدمیت را اولین شرط سلامت خود بدانند
باید سعی جمع نمائید که آدمیان بقدر امکان باهم محشور و مربوط
و محرک آدمیت همدیگر باشند
باید همگی از هر نوع معاصی پاک و در اطوار مؤدب و در لباس و مسکن
نظیف و در معنی مملو آدمیت و در عمل سرمشق مردانگی باشند
مردانگی سکه آدمیت است وجود بی غیرت در عالم آدمیت
باید معدوم باشد — ملتها تدابیر را بکار خواهید برد که وجود
بی حس از دایره آدمیت بقدر امکان دور و از معانی این اتحاد
بکلی بیخبر بمانند
(آدمیان را از بیگانگان چه طور باید شناخت) موافق اصول
آدمیت هر کس بگوید که آدم هستم باید او را آدم شناخت
و هر گاه اینکه از او خلاف آدمیت حرکتی بروز کند در نظر آدمیت

آدم خواهد بود ولیکن آن دقیقه که بگوید من آدم هستم باید چیز او را
سند قطعی قرار داد و کشف وجود او بعد از صفحهٔ آدمیت بلا تأمل
رفع کرد — هر بدبختی که به آدم اذیت برساند از نور آدمیت
بی‌نصیب شعاع بدبخت است — رؤوس ظلم جانور آدم خور هستند
ولیکن اخس موذیهای آدمیت آن ناشعورهای اطراف هستند
که باید یکپارچه استخوان هر نوع نامردی را سند استحقاق
خود قرار بدهند

(برای معاندین آدمیت چه خواهد بود) اسم بجان حیوان
نادر در بحر سیاه هست وانجام کار ایشان محتاج بحکم دیوان عدالت
جزا خواهد بود — آن وجود خبیث که اسمش در بحر سیاه نوشته شود
آشنائی و ملاقات او حتی از برای عیال او حرام و دفع شر او
بر هر صاحب غیرت واجب خواهد بود

ترتیبات آدمیت در این مسئله به طوری است که صاحب اسم سیاه در هر
مقام باشد ممکن نیست که وجود ناقابل او آخر الأمر معذب و منفور
هر دو عالم نشود — خوب آدمیان را از آسیب معاندین چه اسباب
حفظ کرد — اولاً بقدرت این قانون مقدس که جمیع افراد
آدمیت را ضامن و مستحفظ و منتقم همدیگر قرار داده
ثانیاً بکرامت حرز اعظم (حرز اعظم کدام است) این توقع
امینیست که اولیای آدمیت بر وجه مکافات به آدمی که

مصدر خدمات نمایان شده باشد عطا میفرمایند —
دارای حرز اعظم به هر جائی که برود وارد شود عزیز آدمیان الهی خواهد بود
و اگر احیاناً بدون حکم قانون محبوس شود نفقهٔ نان بر کافهٔ آدمیان
حرام خواهد بود تا اینکه آن مظلوم بلا خلاص شود .
این حرز اعظم از اسرار متبرکهٔ آدمیت است — بسبب قدرت
باطن آن را نمی‌توان در اینجا بیان کرد — همینقدر بدانید که حرز اعظم
اقوی سپر بلاهای دنیاست
آن مؤمن پاک که باستحقاق صاحب این فرمان امینیت شده باشد
در میان هر نوع خطر از هر قسم آسیب روزگار محفوظ خواهد بود .
تعجب نکنید که چطور این ترتیبات از قدیم معمول نبوده .
از کجا میدانید اولیای معرفت از قدیم واقف اسرار و عامل این ترتیبات
نبوده اند — هیچ بزرگان ایمان اسلام مگر نه این است که در دنیا آنچه علم
و حکمت بوده و آنچه هم بعد از این از مکنونات معرفت بروز کند
همه از منبع انوار اسلام است
کشتی بخار تلگراف حسن تنظیمات خارجه و کل ترقیات
عالم نیست مگر از پرتو یک شعاع اسلام
و اگر تجلیات حقیقت اسلام تا این اواخر در این ملک ظهور کامل
نداشته سبب آن فقط از نقص استعداد خلق بوده است
در این ایام که شدائد ظلم و مقتضیات ترقی عالم شعور

و غیرت این ملت را بجوش آورده ظهور قدرت آدمیت لازمه
تقویت الهی و حق مسلم این ملت مستمند شده است
امیت که امروز جمیع ارواح مکرم و اولیای دین در ترویج این اصول
تقدیم همت ساخته و بنا را پر از صدای آدمیت ساخته اند
و کدام عالمیت که در مقابل این صدای حق یارای سکوت داشته باشد
کجاست آن مسلمان متدین که بتواند بگوید ترقی عالم و نجات این
خلق دخل با اسلام ندارد
از برای دفع این دریای مصائب چه تدبیری نقدتر و مؤثرتر از ترتیب
آدمیت است
آدمیت چه میگوید که به علم علما ثابت و بر دیانت
اسلام واجب نباشد
میگوید ای علمای دین ما آدمیان این ملک به متابعت روح شریعت خدا
از برای حفظ حقوق ملت یک اردوی اتفاق ترتیب داده ایم
سرداران این حزب الله بحکم هر نوع اتفاق خود شما هستید
آن مجتهد جامع الشرایط که شما منتخب بفرمائید با آن وجود عالی
همت که خودش بقوت ایمان خود پیش بیفتد ما همه پیرو
و فدائی او خواهیم بود ای وارثان رسل خدا ای اقتدار
این ملت واژگون بخت در قطع این وحشت رهانید چه تاثیر
دارید با کرامت این اتفاق عام که در طی هر وطن کلی این
امم را منتظر در شاه شناخته چه اشکالی خواهد بود که یک

اقدام مردانه علم دار این اردوی نجات واقع بشوید
و شما ای برادر منتظرم که در این دقیقه صدای روح آدمیت را
با این صراحت میشنوید شما خودتان برای ابراز نور آدمیت
خود دیگر چه عذر و اشتغال روا دارید کلام حق روشن
عقل امم در جوش اردوی نجات مرتب
ندای هاتف غیب
الله اکبر

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحیم

(۱) ستایش باد بر آدم که جویای علم و طالب آدمیت آمده است.

(۲) معنی بشر نیست مگر در علم.

(۳) معنی انسان نیست مگر در آدمیت.

(۴) برخیز ای انسان غافل قدرت نه آنست که در ظلمت خود را همیشه بینی برخیز داخل آدمیت شو. و در عالم انوار ببین. در ازل چه وجود عالی بوده و حال در قعر چه نوع پستی و ذلیلی افتاده.

(۵) انسان در اقلیم پادشاه روی زمین بوده است بجهت آنکه آدمیت را از دست نداده بود.

(۶) انسان حال اسیر ذلت شد بجهت آنکه آدمیت را فراموش کرده است.

(۷) ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تو است.

(۸) اگر طالب قدرت استی آدم باش.

(۹) زندگی تو در آدمیت تو است مطلوب در آدمیت تو است.

(۱۰) برخیز ای ذلیل غفلت برخیز مکرر این رساله را بخوان اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر با نور علم. و با نور علم تقرب نخواهی یافت مگر با معنی آدمیت.

(این رساله شریفه منقسم است به هیجده فصل).

(۱) حمد بر خداوند عالم.

(۲) وحده لا اله الا هو.

(فصل اول در بیان معنی آدمیت)

(۱) انسان اشرف مخلوقات روی زمین است

(۲) شرافت انسان بر حیوانات مبنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل ترقی و تنزل نیستند و انسان قابل ترقی و تنزل است

(۳) از برای ترقی و تنزل انسان سه عالم است (عالم حیوانی. عالم جمادی. عالم آدمیت)

(۴) هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را در یک حالت معین نگاه بدارد و از عالم حیوانی محسوب میشود.

(۵) هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را از آن مقامی که دارد تنزل بدهد داخل جمادات میشود

(۶) هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را از آن مقامی که دارد ترقی بدهد آنوقت داخل آدمیت میشود

(۷) پس آدمیت عبارت است از عقل انسان بعد المرتبه که مخصوص عالم انسانی است

(۸) انسان در دنیا مأمور است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند

(۹) خداوند قادر تکالیف آدمیت را در قلب انسان ودیعه گذاشته است.

(۱۰) جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است انوار علم تکالیف آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد.

فصل دوم در تکالیف آدمیت

آدمیت هفت تکلیف دارد

(۱) اجتناب از بدی

(۲) اقدام به نیکی

(۳) در رفع ظلم

(۴) اتفاق

(۵) طلب علم

(۶) ترویج آدمیت

(۷) حفظ نظام

(فصل سوم در بیان تکلیف)

(۱) اجتناب از بدی است آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است

(۲) آدم باید بقلب و بنفس و به هیچ قسم از اقسام به دیگری بدی نکند

(۳) عقل انسان تکلیف بدیهی تکالیف آدمیت قرار داده است

(۴) کل انبیاء بجهة تصدیق و استقرار این تکلیف مأمور بوده اند

(۵) هرکس بدیگری بدی بکند او آدم نیست

(فصل چهارم در بیان تکلیف دوم اقدام به نیکی)

(۱) هرگاه کسی بدیگری بدی نکند فقط با جرای این یک تکلیف آدم نخواهد بود زیرا جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس به آدمیت کافی نیست که کسی بدیگری بدی نکند

(۲) بدی نکردن ادنی پایهٔ آدمیت است و اولین تکلیف به نیکی است

(۳) تکلیف ثانی آدم اینست که در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد

(۴) آنچه میخواهی که دیگران در حق تو مبذول دارند آن نیکی است

(۵) آدم در دنیا مأمور است که بدیگران نیکی بکند

(۶) کسیکه یک روز از عمر خود بگذراند بی آنکه نیکی بکند آنروز رزق و حیات خود را از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است

(۷) کسی که نیکی نکند درخت بی ثمر است و حال آنکه خداوند ترا درخت با ثمر آفریده است

(۸) خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسان ودیعت گذاشته و انسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد و هرگاه انسان ثمرات نیکی را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود و مخالفت با ارادهٔ الهی کرده است .

(۹) هرکس مخالفت با ارادهٔ الهی بکند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

(۱۰) شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر با جرای نیکی

(فصل پنجم در بیان تکلیف سیم در رفع ظلم)

(۱) آنچه خلاف حق است آن ظلم است

(۲) آدم باید دشمن ظلم باشد و در هر جا که ظلم ببیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آن ظلم برآید

(۳) ظلم مخرب دنیاست

(۴) ظلم در هر جا و بهر کس که وارد بیاید دفع آن بر آدم واجب است

(۵) آن ظلمی که بشخص تو میکنند و آن ظلمی که بدیگری وارد می آورند هر دو یک حکم دارد دفع هر دو بر تو واجب است .

(۶) ظلم نکردن بر آدم هنر نیست هنر آدم در اینست که نگذارد دیگران هم بر او ظلم بکنند

(۷) دفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی

(۸) مردانگی نیز شراکت با مظلوم و جهاد با ظالم

(۹) در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آن طایفه ظلم نباشد

(۱۰) بی ظلمی کردن حرف آدم نیست حرف آدم باید اینها باشد که نمیگذارم ظلم بکنند

(۱۱) سکوت در ظلم منافی مردیست

(۱۲) آدم فقط باید اقلاً زمانی بفهمد که منکر ظلم است

(۱۳) ز برای آدمی کافی نیست که دوست ظلم نباشد آدم باید حکماً دشمن هر درجه ظلم باشد

(۱۴) کسی که با ظلم عداوت نداشته باشد چهار مرتبه از حیوان پست‌تر است

(۱۵) هر کس یک ظلم را رفع بکند مثل اینست که دنیائی را نظم داده باشد

(۱۶) خوشا بحال کسی که ظلم نمیکند و هزار بار خوشا بحال کسی که باعث دفع ظلم میشود

(۱۷) مردانگی بنیان نظم دنیاست

(۱۸) بدون مردانگی زندگی آدمیت محال است

(۱۹) ظلمی که بتو وارد می‌آید مختاری که آن ظلم را عفو کنی

(۲۰) اما ظلمی که بدیگران وارد بیاورند ابداً نمیتوانی آن را عفو کنی و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در دفع ظلم و در تهیهٔ مظلوم با تمام قدرت جزو جهاد نمائی

(۲۱) باید آنقدر شعور داشته باشی که بفهمی که هر ظلمی که در یک ملک بیک نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بتفاوت آن مملکت راجع نشود و آنچه راجع بتفاوت یک مملکت ممکن است که بالمآل راجع بهریک از اهالی آن ملک بشود.

(۲۲) چاره ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگریست همینکه ظلم بتو رسید چه میتوانی بکنی

(۲۳) لعنت بر ظلم نیست ملعون بالاتر از ظالم است

(۲۴) در دوران آدمیت باید این باشد لعنت بر ظلم و آفرین بر مردانگی.

(فصل ششم در بیان تکلیف چهارم)

(۱) اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایهٔ آبادی دنیاست

(۲) آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر باتفاق.

(۳) آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد

(۴) در غالب طوایف بتدریج مردانگی اسباب است ولیکن هنوز قدرت مردانگی وقتی کما هو حقه بروز میکند که مردانگی آحاد یک طایفه در عالم اتفاق جمع شود

(۵) اتفاق بنیان نظم عالم است

(۶) کسی که با جمعیت آدم متفق نباشد آدم نیست

(۷) اتفاق قلعهٔ عدل و امان زندگی است هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعهٔ شهر خود را خراب و لشکر ظلم را دعوت بخانهٔ خود نماید

(۸) بدترین دشمن خدا کسی است که خلق را باتفاق آدمیت بر میخیزد زیرا که اتفاق کارخانهٔ آبادی دنیاست

(فصل هفتم در بیان تکلیف پنجم در طلب علم)

(۱) خدا بانسان دو قسم چشم کرامت فرموده است یکی چشم ظاهر و دیگر بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر یک آفتاب ظاهر است در عالم معنی یک آفتاب معنوی مجمع آن حقایق است که خداوند کریم از نور حقیقت قسمت بصیرت بنی آدم ساخته است

(۲) در دنیا اینقدر فضل و معرفت و کمال بروز کرده کلاً از پرتو آفتاب علم است —

(۳) انسان تا با آفتاب انوار علم نرسیده است ممکن نیست که سعی در مقصد بهتر خود را بتواند درک نماید

(۴) رسیدن بعلم موقوف باقتدار انسان است

(۵) هرکس طالب علم نیست مگر این باشد که طالب بینائی نباشد

(۶) حالا باید طالب علم باشیم

(۷) آفتاب علم در مدینهٔ شریفه است

(۸) مدینهٔ شریفه مجمع انوار حق است

(۹) منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینهٔ شریفه است

(۱۰) مدینهٔ شریفه عالم را احاطه دارد

(۱۱) هیچ کس آفتاب مدینهٔ علم را نخواهد دید مگر آدم

(فصل ششم در بیان تکلیف ششم در ترویج)

(۱) تکلیف انسان این است که خود را آدم کند تکلیف آدم این است که دیگران را آدم بکند

(۲) سعی و قدرت آدمیت این است که باید عدد آدمها را زیاد بکند

(۳) آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد

(۴) آدم کامل آن است که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند

(۵) نجات دنیا موقوف به ترویج آدمیت است

(فصل هفتم در بیان تکلیف هفتم در حفظ نظام)

(۱) آدم بالانفراد ضعیف است قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .

(۲) موافقت افراد آدمیت ممکن نیست مگر با استقرار یک نظام

(۳) نظام آدمیت عبارت از کلیات قواعدی که بجهت حصول موافقت آدمیت وضع شده است

(۴) در هر عهدی راه برای حفظ موافقت آدمیت یک نظامی لازم است

(۵) احسن نظام آدمیت در مدینهٔ شریفه است

(۶) بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود

(۷) نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است

(۸) حفظ و متابعت و استحکام مبانی نظام بر آدم واجب است

(جزو دویم در قواعد نظام مشتمل است بر شانزده فصل)

(فصل اول در قواعد نظام)

(۱) قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت

(۲) بدون قواعد نظام نیست بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت

(۳) خیال ممکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است

(۴) در هر نقطه قواعد نظام حکمی هست

(۵) هرقدر در عالم آدمیت بالا بروی معانی و لزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد

(۶) اتفاق آدمیت عمارتی است که بر روی این قواعد بنا شده است هر ایرادی که بر یک نقطهٔ این قواعد بگیری یقین این خواهد بود که یک سمت عمارت را خراب کنی بی‌آنکه بتوانی در عوض آن خرابه یک نقطه را تغییر نمائی

(۷) در ایرادات خود تعجیل مکن و بدانکه آنچه حالا بیمعنی میدانی یک وقتی معنی آنرا خواهی دانست

و آنچه حالا نمی‌بینی یک وقتی با فوق آنرا خواهی دید

(۸) قواعد نظام را مدینهٔ شریفه تشکیل فرموده اند

(۹) آنچه هست در مدینهٔ شریفه است

(۱۰) تا نبینی نخواهی فهمید . تا نرسی نخواهی دید . و نخواهی رسید مگر بقواعد نظام

(فصل دوم در شرایط آدمیت)

(آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد)

(۱) ارتباط

(۲) اقرار

(۳) تعهد

(فصل سیم در بیان ارتباط)

(۱) آدم باید بمقتضای تکلیف اتفاق با عالم آدمیت یک ربط مخصوص داشته باشد

(۲) حفظ روابط اجزای آدمیت با عالم آدمیت محول باشخاصی است که از جانب اولیای علم مخصوصاً از برای خدمت مامور شده اند

(۳) لقب این ماموریه امین است

(۴) ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن یک امین مخصوص

(۵) هر آدم باید یک امین مخصوص داشته باشد

(۶) امین واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت

(۷) امین یکی از ارتباط اتفاق آدمیت است

(۸) کسی که امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است

(۹) امین در هر لباس باشد باید او را محترم داشت

(۱۰) بدون امین ارتباط ممکن نیست و بدون ارتباط اتفاق و بدون اتفاق آدمیت میسر نیست

(۱۱) آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین

(۱۲) آدم باید آنچه از امین خود بشنود بهیچ کس بروز ندهد مگر باذن امین

(فصل چهارم در بیان اقرار)

(۱) اقرار یعنی اعتراف به آدمیت خود

(۲) مضمون اقرار از اینقرار است (من اقرار میکنم که آدم هستم)

(۳) هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را در پیش امین خود بزبان جاری نماید

(۴) آدم باید در هیچ موقع از اقرار بآدمیت خود مضایقه نداشته باشد

(فصل پنجم در بیان تعهد)

(۱) آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق عهد آدمیت بموجب تعهد شفهی بر عهدهٔ خود واجب بداند

(۲) مضمون تعهد از قرار ذیل است

(من که آدم هستم در حضور خداوند عالم و ارواح انبیا و مرسلین و ملائکهٔ مقربین و اولیای دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد میکنم که همیشه آدم باشم و تکالیف آدمیت را موافق آدمیت که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القا شده و میشود و خواهد شد مالاً و جاناً اجرا بدارم و اگر از این تعهد خود تخلف نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لاشریک له باشم

(۳) هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در ذیل امین خود بزبان خود جاری بسازد

(فصل ششم در طریقهٔ ترویج)

(۱) در ترویج آدمیت سه طریقه است
(اول طریق ترتیب دوم طریق تقویت سیم طریق مساعدت)

(۲) ترتیب یعنی ترویج آدمیت بزبان

(۳) تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال

(۴) مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان

(۵) آدم کامل باید آدمیت خود را در هر یک از این سه طریق یعنی با وجود
هرگاه آدم نمی‌تواند در این هر سه طریق قدم بزند در یکی از آنها اقلاً ثابت قدم باشد

(۶) باید لامحاله یا مساعد باشد یا مقوی یا مرتب یا دارای هر سه مقام

(۷) هر که نتواند در هیچ یک از این سه مقام با آدمیت خدمت بکند او قابل آدمیت نیست
و او را ابداً نباید داخل آدمیت ساخت

(فصل هفتم در طریقهٔ ترتیب)

(۱) آدم باید در هر موقع زبان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت بسازد

(۲) ترتیب در معنی محدود و صحیح خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را
موافق قواعد به ترتیب نظام داخل آدمیت نمودن

(۳) آدم باید در هر جا هر کس را بتواند ترتیب نماید

(۴) زنها مرتبهٔ اطفال آدمیت هستند ترتیب آنها بر همه کس از اهم چیزها واجب است

(۵) بهترین نیکی آنست که آدم دیگری را آدم بکند

(فصل هشتم در طریقهٔ تقویت)

(۱) آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد

(۲) معنی تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید

(۳) وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینهٔ شریفه برسد

(۴) وجوه تقویت کلاً باید صرف تقویت آدمیت بشود

(۵) مدینهٔ شریفه مستغنی از هزار دینار شرعیست مقصود از تعیین این وجه
تشخیص درجهٔ آدمیت است

(۶) کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را باتفاق
آدمیت راه نداد زیرا که وجود او آنقدر بی مصرفست که این رسم
جزئی را نمی‌تواند کسب و ادا نماید آنقدر بی عقلست که معنی تقویت را
نمی‌تواند بفهمد

(فصل نهم در طریقهٔ مساعدت)

(۱) مساعدت حقیقی عبارت از آنست که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت
نهایت مراقبت و غیرت را بکار ببرد

(۲) اهل مساعدت مستحفظ آدمیت هستند

(۳) دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمراقبت اهل مساعدت است

(فصل دهم در بیان جامع)

(۱) جامع عبارت از اجتماع ۱۲ آدم در تحت اهتمام یک امین واحد

(۲) اجزای جامع در هر جا که جمع باشند جامع آنجاست

(۳) از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق اجزا و تسویهٔ وصول سعادت مقصود باشد

(۴) در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکنند مگر از علم و آدمیت

(۵) کسی که آدم نیست نباید داخل جامع بشود

(۶) در هر جامع باید یک امین مخصوص داشته باشید

(۷) آدم باید داخل اجزای یک جامع باشد

(۸) کسی که داخل اجزای یک جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است

(۹) آدم مختار است بهر جامع که میخواهد برود اما باید از اجزای جامع امین خود باشد

(۱۰) اجزای یک جامع باید اقلاً ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند

(۱۱) مطالب و اقوالی که در جامع میاید باید در خارج کاملاً مخفی باشد

(۱۲) عدد اجزای یک جامع باید نه از ده نفر کمتر باشد و نه از بیست چهل بیشتر باشد

(۱۳) عدد آدمها هر قدر در جامع بیشتر باشد معنی آدمیت در آن جامع بیشتر بروز خواهد کرد

(۱۴) آدم هر قدر در جامع بیشتر برود بسعادت مقصود نزدیکتر میشود

(۱۵) جامع مدرسهٔ آدمیت است

(۱۶) جامع مجمع ارتباط و میدان قدرت آدمیت است

(۱۷) جامع باید کلاً با یکدیگر متحد و در کلیه حرکات خود کلاً مربوط و مقید عوالم فروع باشند

(۱۸) کسی که معنی و فواید و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است

(۱۹) امین هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است

(فصل یازدهم در ورود و نشان بنام آدمیت)

(۱) هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید یکی از امنای آدمیت را به امین خود قرار بدهد
ثانیاً در پیش آن امین باید به آدمیت خدا قرارنامه مخصوص تقدیم نماید
در فصل پنجم ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان جاری نماید

(۲) هر کس این سه شرط را در پیش امین خود بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را
تصدیق و او را داخل اجزای جامع خود قبول نماید

(۳) تصدیق امین به آدمیت شخص باید باین مضمون باشد — چونکه این
آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدرسهٔ
شریف بمن رسیده است ترا داخل اتفاق آدمیت میسازم

(۴) هر کسیکه بعد از داخل شدن به آدمیت یا بواسطهٔ بطالت خود از
آدمیت خارج بشود

(۵) آدمیت ضامن کل سعادت دنیا و آخرت است

(۶) وای بر کسی که آدم نباشد

(فصل دوازدهم در بیان اجابت سعادت)

(۱) سعادت آدمیت رسیدن به مدرسهٔ شریف است

(۲) راه این مقصد عالی مخفی است

(۳) یافتن این راه ممکن نیست مگر به آدمیت

(۴) امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است

(۵) تا آدم از امین خود یک تذکرهٔ مخصوص نداشته باشد راه مقصود
ابداً از برای او باز نخواهد شد

(۶) اجازهٔ سعادت السعادت مذکوره مخصوص است که امین آدم میدهد که راه مرتبهٔ شریفه را
از برای او باز نماید

(۷) این اجازهٔ سعادت نمی‌تواند کسی بدهد مگر آدمی که مستحق اجازهٔ سعادت باشد

(۸) آدم تا تکالیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی در طریقهٔ آدمیت
قدم نزند مستحق اجازهٔ سعادت نخواهد بود

(۹) اجازهٔ سعادت باید سند کمال آدمیت باشد

(۱۰) هرگاه امین بکسی که مستحق نباشد اجازهٔ سعادت بدهد آن امین خائن و
از درجهٔ آدمیت خارج است

(فصل سیزدهم در شناختن آدم)

(۱) هرگاه کسی گفت که آدم هستم باید او را آدم دانست

(۲) هرکس مضمون تعهد آدمیت را بزبان جاری کرد او را باید آدم دانست

(۳) هرکس که یکی از امنای آدمیت را بامانت خود قبول کرد او را باید آدم دانست

(۴) هرکس که یک امین بآدمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست

(۵) هرکس اصول آدمیت را از اول تا آخر خوانده باشد باید او را هم آدم دانست

(۶) هرکس گفت لا اله الا الله باید او را آدم دانست

(۷) هرکس گفت یا الله باید او را آدم دانست

(۸) شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است

(۹) هرکس یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست و مادامیکه آدمیت
خود را انکار نکرده است آدم است

(۱۰) علامت مکاتبات که از آدم بهر جا نوشته میشود لفظ (الیس) که
مرکب از ل ی س باشد نوشته میشود یا بعدد آنها را که صد است (۱۰۰)

علامت شناختن آدمها یکدیگر را هرکس بخواهد خود را با آدمها شناسانده
در اول ملاقات باید به ترتیب ذیل عمل کند (یا الله الله اکبر وحده)
بعد از ادای کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه نیز انگشت
دست چپ خود را میگیرد طرف مقابل اگر آدم باشد در جواب
او بگوید (سبحان الله لا اله الا الله محمد رسول الله) بعد با دست
چپ خود انگشت سبابه دست راست خود را بگیرد .

در نوشته جات علامت لفظ سلام یا بعدد آن (۱۳۱)

(فصل چهاردهم در انکار آدمیت)

(۱) هرکس گفت که آدم نیستم او آدم نیست

(۲) هرکس از اتفاق آدمیت خارج شود او آدم نیست

(۳) هرکس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست

(۴) هرکس تقصیری از اقسام منکر یا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست

(۵) هرکس منکر آدمیت خود باشد حیوانست کر و دیوانه باید در هر حال با او رحم کرد

(۶) هرکس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست

(فصل پانزدهم در تکالیف و شرایط امنا)

(۱) امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدرسهٔ علم معین شده باشد

(۲) هرکس میان قبه بگذرد خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است
دفع او بر هر آدم واجب است

(۳) امین باید در کلیۀ صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد

(۴) امین باید هم مرتب و هم مقبول و هم سرمعد باشد

(۵) مأموریت مخصوص عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع

(۶) امین باید حکماً یک جامع مخصوص داشته باشد

(۷) امین در هر محلی که اقامت کند باید آنجا یک جامع ترتیب دهد

(۸) در خدمات آدمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست

(۹) امین باید شب و روز مواظب نظم و ازدیاد رونق جامع خود باشد

(۱۰) امین باید در هر جامع از یک تا سه نفر نایب داشته باشد

(۱۱) امین باید اقلاً هفته یک دفعه اهل جامع را در یک محل مناسب جمع نماید

(۱۲) امین باید مبانی اصلی آدمیت را خواه در جامع خواه در هر جائی بقدر امکان بزبان خوش حالی و خاطرنشان اهل جامع نماید

(۱۳) مبانی اصلی آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد

(۱۴) امین باید در اعطای اجازهٔ سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد

(۱۵) امین در کلیۀ مطالب آدمیت باید کلاً تابع قواعد و ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع امنای خود باشد

(۱۶) امین باید هر نوع اشیاء و وجوه که در طریقهٔ تقویت از اجزای آدمیت وصول نماید بالتمام توسط امنای خود بخزانهٔ مدینهٔ شریفه برساند

(۱۷) امین مختارست در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت اخراج کند

(۱۸) هرگاه یکی از امین حدود اجازه بخواهد که امین دیگر حقیقت رتبه اجازهٔ مزبور را در صورتی که فایده بنماید مضایقه نشود

(۱۹) امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هرچه گوید و هرچه اتفاق بیفتد که تعلق بآدمیت باشد فی الفور با دیوان حدود اطلاع دهد

(فصل ششم در خاتمه)

(۱) ای صاحب شعور اگر این رساله را بدقت ملاحظه نموده الآن تو یکی از اجزای اتفاق آدمیت هستی

(۲) شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درک کرده باشد محالست که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید

(۳) اگر از قبول آدمیت تردیدی داری و ایرادی داری شک نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تو است

(۴) در نظام آدمیت نقطهٔ نیست که جامع تر از رشتهٔ باریکی نباشد

(۵) در آدمیت هیچ چیز نمی تواند باشد که بقدر ذرهٔ خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد

(۶) آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است

(۷) آدمیت یعنی حفظ دیانت آدمیت یعنی خدمت دنیا

(۸) آدم یعنی طالب حیات حقیقی آدم یعنی نجات دنیا

(۹) خدا ترا از برای دنیا نیافریده است خدا ترا در دنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن تو است

(۱۰) اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو . اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود و آدم بشو اگر ضعیف هستی ترحم کن بر حالت آنها که غرق بیچاره و آدم بشو . ببین در اطراف چه بلاها و چه ذلت و چه ظلمها برپا شده اند

(۱۱) تغییر این اوضاع بسته بآدمیت تو است

(۱۲) مگر از آدمیت بی نهایه خواهش . اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تو را با کل آدمیت جمع خواهد کرد اگر تو ضعیف هستی نظام آدمیت تو را قوی خواهد کرد

(۱۳) آدم بشو زیرا که قدرت آدم در آدمیت تو است

(۱۴) آدم بشو که آدمیت تو را لازم دارد

(۱۵) بیا و برای ملاحظات منکر آدمیت خود باش

(۱۶) بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و مطعون ازل و ابد خواهی بود

(۱۷) سرنوشت جمیع در دنیا بسته یک لفظ تو است اگر بگوئی آدم هستم قدرت آدمیت بهمین یک لفظ بمراتب افزوده اگر بگوئی نه آدم نیستم بهمین یک لفظ بی آنکه منفعت ببری بقدر یک لشکر معظم به دستگاه ظلم امداد کرده

(۱۸) این است فرمان عمر معنی بهشت که تو فهمیده

(۱۹) معنی و مقصد هستی در مدینه شریفه است سعادت دنیا و آخرت تو حواله بمدینه شریفه

(۲۰) زمین و آسمان بتو مژده سعادت میدهد

(۲۱) او را که سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم

شماره معهود مختص ذات عالی است

توثیق امانت

جزو اول

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آدم برکش نی امور . تعدیات دیوان . ویرانی ملک .
فلاکت ملت . کی . وکجا بیشتر ازاین بوده است . چشم دلگوش خود را هر قدر
بپوشید ممکن است حال است که بر حال این ملت ترحم نکنید
ولیکن از ترحم ساکت چه حاصل در میان چنین مصائب عامه ترحم شخص
جناب شما چرا باید تا آخر بی ثمر واثر بماند
تصور نمائید به تنهائی چه میتوان کرد — اولاً شما تنها نیستید ثانیاً اگر هم تنها
باز فریضه آدمیت شما هست که به تنهائی بمقام کار برآئید
کار ومقام جناب شما منحصر است . شما باستحقاق قضاوت خود و بحکم الهی جناب
جامعیت این آدمیت منتخب شده اید
از ترتیب این سلسله شریف واز مقاصد عالیه این حزب تازه اطلاع
کافی دارید ازروی تجربیات تاریخ و بحکم اصول شریعت عرفا خوب
میدانید که زندگی و ترقی هیچ ملت هرگز ممکن نمیشود مگر باتفاق
واتفاق ملت در هیچ عصر صورت نمیگیرد مگر بترتیب جوامع —
ترتیب جوامع اولین شرط ظهور قدرت ملت است

قصر زندگی یک ملت هرگز ساخته نخواهد شد مگر بر ارکان جوامع
تنها از برای ارباب همم . از برای جوینده‌گان فلاح . از برای آن
ارواح مکرم که بهمت پاک آرزومند احیای این ملت هستند
اقدام خدمت این است که در این ملک با هم جامع شوند — حقیقی کدام مؤمن
قلب کدام محسن در مقابل سعادت چنان خدمت میتواند باحس و بیکار
بنشیند — در اتفاق این مأموریت مقدس از فوز جمیع تردید نداشته باشید
(سوره عنکبوت آیه ۶۹)
(والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین)
علاوه بر هر قسم تأییدات روحانی در عالم ظاهر نیز بعموم جوامع و بترتیبهای بزرگ
رسیده که در تقویت وجود شریف بذل هر نوع همت را بر خود واجب میدانند
با جان از ترقیات ظاهر و باطن و با آن انوار ازلی که مرکز قلب ایشان است
کدام خدمت است که در راه فلاح از برای یک عزم مقدس آسان نشود
در هر مقامی که باشید با اندک اهتمام میتوانید جمعی از آشنایان واقوام
و متعلقین خود را بدور خود جمع نمائید و موافق اصول آدمیت یک
جامع معتبر ترتیب دهید
(سوره شعراء آیه ۲۱۴)
(وانذر عشیرتک الاقربین) با جان مقدسه و تشویق
باکثیر واز شرط جوامع نصرت است که هوش و درایت عالی شما
از حالا تصور نماید — شرط نصرت برای ابو جود فرزانه این جوانان

که در ابتدای جمیع حواس خود را در تفرقات جزئی تفرق نفرمایید ——
جمیع آن دقایق که به ذهن شریف میرسد در وقت خود بشکافید و بیرون
خواهیم —— کار امروز فقط این است —— که آدم پیدا بکنید. آدم جمع نمایید
جامع ترتیب مرید. درایت دانا خوب میدانند مطلب را از کجا باید
شروع نماید —— استیلای ظلم جاهلانه و علم عالی است
روح بینش را در این ملک خفه کرده است

غاصبان حقوق ملت اهالی این خاک را به تحمل هر نوع ذلت اسیری
بطوری عادت داده اند که این بیچارهها تصور یک وضع دیگر را خارج
از ممکنات میدانند

باید اهالی بر رفع این غفلت شوم کوشید باید عقول مستعد را بتدریج
بیدار و ملتفت این حقیقت ساخت —— که خدای عادل این همه نعمت
این دریای مذلت نیافریده است

در رحمت الهی علاوه بر نویدهای عقبی در همین دنیا نیز نعمات وافر حق
آدمیان قرار داده است —— که ظالمان ملک همه را پایمال اغراض خود ساخته اند
در شرح مصائب زمان این نکته را باید ذهن مردم ساخت
که دفع این مصائب در دست خود ملت است —— و ظهور قدرت ملت
ممکن نیست مگر باتفاق ملت

باید در هر گوشه در هر مجلس بر سر هر منبر بهر زبان مردم حالی کرد که امروز
اتفاق ملت شرط ناگزیر بقای اسلام و اولین فریضه حق پرستی شده است

وای بر مسلمانان که در میان این طوفان بلا باشند تا از اتفاق ملت خارج باشند دشمنان ملت
منکر خدا —— و کورترین حیوانات دنیا است

اگر حقایق این مطالب را انتظار کنید باید بیان نظر نمایند ممکن نیست که مترتب باشد و بعدها مشهور
فی الفور طالب چنین اتفاق نشوند

هر وقت و هر جا که این نوع اشخاص مستعد پیدا کردید فوراً آنها را بدایره اخوان اتفاق
موقوف بصوابدید جناب شما خواهد بود

معلوم است که تا از مقدمات و صفات مرد آدمیت درست مطلع نشوید هیچ یک از ابواب
معارف آدمیت را بروی او نخواهید گشود

صفات لازمه آدمیت همان است که مکرر گفته ایم آدم باید شجاع طالب علم منکر ظلم
مستعد ترویج آدمیت در ذهن جمیع ترقیات دنیا باشد

آدم باید معنی اتفاق را بخوبی فهمیده باشد که در تقویت این اتحاد و در معاونت اخوان
آدمیت از هیچ قسم فداکاری مضایقه نداشته باشد

رسم اعانت در آئین ما بر سه قسم است اعانت قلمی اعانت مالی اعانت شخصی
آدم شایسته است که بهر یک از این سه طریق معین آدمیت باشد —— کسی که هیچ یک از این
سه طریق بآدمیت خدمت نکند وجود بی مصرف و از حوزه آدمیت خارج است

در مراسم معاونت و همچنین در کلیه آئین آدمیت جرأت منبع جمیع صفات مردانگی است
جرأت اولین مستحفظ حقوق آدم و آخرین پناه مظلوم است —— بدون جرأت
نه زنده گی هست نه آدمیت نه جمعیت نه اسلام

در تضاعیف عالم گیر ائمه اطهار رسم شفقی که از برای هدایت است بیش از همه روشن گشته

همان آتش شجاعت ایشان است — این آتش آسمانی را که ظالمان میخواهند کشتن
در عقب این هشت خدا نگذارد خاموش بکنند باید بهمین انوار آدمیت دوباره در این
ملک مشتعل ساخت

شرف آدمیت فوق آسمانهاست — آدم باید این شرافت ذاتی خود را بزرگ
بشناسد — آدم باید از آدمیت خود همه جا فخر بکند

کسی که از آدمیت خود بترسد نه آدم است نه قابل آدمیت — آدم باید در تمام دوره
خود به ایدۀ اخوان الصفا صدق نیت خود را در مقابل این بیدینها نشان بدهد
کسی که در عقب خود نور آدمیت حس نمیکند باید آنها را بگوید من آدم نیستم —
اما بعد از آنکه خود را آدم شناخت و آدمیت خود را خواه در خانه و خواه در مجمع
دیگر بشهادت الله اکبر تصدیق کرد اگر نسبت به آدمیت عیاذاً بالله مرتکب
خیانت شود اسم آن زندیق و وجود آن دشمن آسایش عالم را باید هرچه زودتر
از صفحۀ آدمیت محو کرد

خارج از جان حیوان نادر در این عهد ما یک جنس دیگر هست که دین و ایمان
و ناموس خود را بطمع مواجب موهوم تسلیم رؤسای ظلم ساخته و دنائت پستی خود را
آلت هر قسم اذیت خلق و مدافع هر نوع رذالت دیوان قرار داده اند —
این جنس مکروه را باید از این سلسلۀ غیرت بدور تفقد بری نگاه داشت
فقط از روی ترحم در مواقع مناسب باید ایشان را بملایمت ملتفت ساخت
که این قسم ظلم پرستی چه قدر منافی روح اسلام و تا چه درجه منافی مصالح خود ایشان است
بهوای مواجب این بدبختها که شرف زندگی را منحصر به این کثافات مناصب
دیوان دیده اند

و هیچ نمی بینند که خارج از این کثافت در دنیا چه عیش و چه بهشتهای دیگر هست
هیچ خبر ندارند که علاوه بر ترقیات عالیۀ دنیا اولیای اسلام از برای سعادت آیندۀ
بنی آدم چه نویدهای عظیم داده اند — از نعمات و از شرکت این دولت حقه که امتیاز
انبیا و جمیع علمای اسلام است بکلی غافل هستند — باید حواس ایشان را بقدر قوه
بر این مهم اکبر جمع کرد — باید بهر طریق که ممکن شود بعموم مردم حالی کرد
که آسایش و ترقی و سعادت دنیا و آخرت موقوف بظهور دولت حقه است

ولیکن در ضمن کشف این معنی باید این حقیقت را درست خاطرنشان مردم ساخت
که هیچیک از نعمات دولت حقه هرگز خود بخود بروز نخواهد کرد — در ظهور این اساس
ربانی باقتضای حکمت بالغه حکماً ناچار منوط خواهد بود بسعی و استحقاق عامۀ مسلمین
یقین است که جمعی از بی خردان سئوال خواهند کرد که دولت حقه یعنی چه

جواب و شرح این مسئله مستقیماً راجع بمعرفت علمای اسلام است — علمای اسلام خدام
مخصوص حق و محرمان اسرار سبحانی هستند — آنچه از این مسئلۀ دولت حقه معلوم دنیاست
و آنچه پیغمبران در همه جا تصریح کرده اند این است که مکنونات احکام شریعت و روح تاریخ
عالم از اول تا آخر راجع بهمین مسئلۀ دولت حقه است

مأموریت جمیع انبیاء و تمهید مقدمات این امر بعهده است — در کتب شریفه اسم
مقطوع است که مصداق این امر اکبر باشد — کلمات ائمۀ اطهار جمیع پیران طریقت
تمام حکمای راشدین همه وقت و همه جا در ظاهر و باطن مروج ظهور دولت حقه
و امروز مسلم کائنات است که دنیا آرام نخواهد گرفت و معانی قدرت انسانی
ظاهر نخواهد شد مگر پس از استقرار دولت حقه . . . .

و چون حصول این سعادت چنانکه باید از شروع توضیح شد ابداً ممکن نخواهد بود مگر بتعاون و
جامعت لهذا عموم اولیای علم بهترین زبان اعلام و تأکید مینمایند که در این ایام بحران
عالم اهمّ فرایض هر مسلمان اینست که به منتهای قدرت خود سعی در اتفاق مسلمین و به
تربیة لوازم حیات حقّه اسباب فلاح عامه نماید

جمعی از عقول عجیبه اصرار خواهند کرد که گفتن تربیت حیات حقه را یک دفعه
در یک مجلس بفهمند

باید بانها حالی کرد که ابواب علم بر چهرهٔ جهانیان باز است اما کسب فیض
از برای همگی مقدور نیست مگر بالطریق و باین رسمی که حکمت رب الارباب تقرر فرمود

(سوره عمران آیه ۱۷۳)

(وما کان لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء)

بعضی اشخاص دیگر بکمال طمطراق خواهند گفت احتیاج نیست ما همه رسیده ایم
غلط این بیچاره ها اینست که نفهمیده اند دریای معرفت پایان ندارد

باین نوع جهّال که همه چیز را رسیده اند نباید وقت را ضایع کرد — زیرا جهالتهای
سزای خود را با خود میبرند

(سورهٔ عنکبوت آیه ۱۲)

(ولیحملن اثقالهم واثقالاً مع اثقالهم)

در این صفات یک غلط دیگر هست که قطعاً عوام عالم را بحرکات صبیانه اوراد
با یک عادت قدیم قاطبهٔ مردم در تحقیق مسائل مهمه مطلب را بطرف گوینده منتسبه
عرض طلب حقیقت حوالی خود را وقف صفات شخص مینمایند . . .

شکی نیست که در این مسئله نیز از معانی مطلب صرف نظر نموده بر سر اشخاص معروضه
غرق مباحثات واهی خواهند شد

باید اصحاب هوش را از فرط تعصب ساخت که در اینجا شده گفتگو خارج از مبانی
تحقیقات مطلب اینقدر عالی و اینقدر روشن است که بدون هیچ احتیاج با —
اعتبار راه دهی . خود مطلب در نظر هر چند ولی حقیقت خود خواهد بود
محض جلوهٔ همین معرفت است که اولیای معرفت و مروجین اصلی آدمیت
وجود خود را از هر دایرهٔ ظاهری بری حتی اسم و رسم خود را از نظرها
قطعی محو کرده اند

از برای تحقیق مطلب و اثبات صفات معتقد در چه عرصه بهتر از این که در
مقابل بیننده مطلب بجمیع معنی از شخص و هیچ شائبه در میان نباشد
تفحص این حقایق از برای کلام منزل بدور الجناب هیچ اشکالی نخواهد داشت

مسئله که در نظر بعضی قطعاً مهمترین خواهد بود مسئلهٔ ترتیب است —
چون اهل این ملک مدتها در تحت حکومات ظلم از فواید اتفاق ممنوع بوده
از قواعد ترتیب اتفاق حتی بالمره بری و بیخبر مانده اند

هیچ بخیال ایشان نمیرسد که حکمت ترتیب جامعت از اصول اسلام
بلکه یکی از معجزات مقدسهٔ اسلام است

در اسلام هیچ عملی نیست که مبنی بر ترتیب نباشد ———
(جهاد بر ترتیب است) نماز جماعت بر ترتیب است (فتوحات اسلامیه
از حسن رعایت شرایط ترتیب بود) در بعضی عهود اولیای معرفت

دقایق و اسرار این ترتیب را محض تدبر از نظر جبابرهٔ عهد پوشیده داشته‌اند
ولیکن در هر اقلیم اجلّهٔ علمای دین و مشایخ پیران طریقت همه وقت در باطن
معلم و مروج این ترتیبات بوده‌اند

در هر نقطهٔ روی زمین هر وقت که غیرت اسلام یک جوش داشته به تحریک و
به کرامت این ترتیبات بوده است   حتی میتوان ثابت کرد که همهٔ آن حقوق
آدمیت که ملل خارجه بواسطهٔ قدرت جماعت صاحب شده‌اند   از بامن
همین ترتیبات حکیمانه است که از اصحاب اسلام اخذ کرده‌اند

و در این عصر مطلبی که مسلّم جمیع عقلای دنیاست همین است که در هیچ زمان دفع استیلای
ظلم ممکن نبوده و ممکن نخواهد بود مگر با حیات این مراسم اتفاق که این حق
بزرگ حکمت خفیه تا این عهد رسانده و حالا این سلسلهٔ شریف بتدریج در این
صفحات ظاهر و منتشر میسازد   و کدام عقل و کدام علم است که معانی و فواید
این ترتیبات را از هر جهت شاهد و مصدق نباشد

در همین اواخر چه با همهٔ تقویت باطنی علما و با همه هیجان ملت با قسام جان فشانی
هیچیک از حرکات خلق ثمر نبخشیده

سبب آنکه همهٔ این حرکات بی ترتیب بوده و آن هم در این ملک
چه علمای ملت پرور و چه مردمان غیرتمند همیشه که فضل و هنرشان
کتمع بی فایده ما نحن محض آنکه بی خبر از قدرت ترتیب و خارج از سلسلهٔ
اتفاق حرکت میکنند

جوهر روح شما خفقان که این کلمات را میخوانید با همه ناله‌ای تعجب

با همهٔ جوش غیرت تا امروز چه توانسته‌اید بکنید   صاحب هر فضایل که باشید
خارج از دایرهٔ ترتیب چه میتوانید بکنید

ای امین مردم . بجهة خدمت دین . بجهة احیای این ملت خارج از ترتیب
اتفاق هیچ ابدا راهی نخواهید یافت

چه شاهدی قوی‌تر از این واقعهٔ حاضره که امروز بقای کافهٔ ظلم منحصر باین تدبیر شده
که نگذارند که مردم از اصحاب اتفاق بوئی ببرند

ببینید آن علمای دین و آن اصحاب غیرت که فی الجمله از اتفاق میگویند
آنها را بچه شقاوت‌ها مضطر ساخته دربدر و تمام — همین حرکت دولت
بهتر از ندای هر فرشته اعلام میکند که امروز در این ملک از برای هر ذی شعور
اولین فریضهٔ دین و اولین تدبیر عقل همین است که معنی و فواید لزوم این ترتیبات
اتفاق هیچ بلا بهتر تدبیر که در شهر و در قلب این ملت یک روز زودتر جاری گردانند
امروز که خلق این ملک بهمت اهنای مبارک نفس معنی و قدرت این ترتیبات را
نفهمند   کدام گره حل و کدام نعمت کبری است   که باشارهٔ جناب مولانا کرام
مرتفع و منتشر نشود

و چه جای تعجب که مالک معجزات عالم همین مجلس و همین نقص شما را از روی
الفای جان خدمت جهان آراء مخصوصاً مهیا فرموده باشند

(سورهٔ نحل آیهٔ ۲)

(ینزّل الملائکة بالرّوح من امره علی من یشاء من عباده) —

جزو ثانی

جناب این بیان فوق دایر بر نقطه مات مطلب بود . کلام حالا راجع بمقام
امامت و مشخص شخص شماست

این رساله در هر جا و بهر اسم و بهر وسیله که بدست جنابعالی رسیده باشد بدانید
که امامت را انگشت تقدیر و حکم ترتیبات اولیای معرفت بود
موکلین امامت مدتهای که منقطع باشید مواظب احوال آنجناب بوده اند
نقابهای آن وجود مبارک برگشت امروز شما معروف و عقد مقام شما مقرر است —
شما بغیر از مشیت ایزدی دلبسته آن جوهر آسمانی که تا امروز در آن تعب باید
مستور بود از این دقیقه به بعد عزیز آدمیان و برهمه ایشان امین مطلق
و هادی بالحق هستید

(سورهٔ بقره آیهٔ ۹۹)

(والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم)

علاوه بر حقوق امامت بحکم یک اعانه خاص اختیار تام دارید که از میان آدمیان
هر کس را که مستحق شرف امامت بدانید او را نایب خود و امین آدمیان
انتخاب فرمائید

چه احتیاج به تذکار که انتخاب امین از اعاظم مهمات آدمیت است
شیوع و رواج و کلید سعادت آدمیت در دست کفایت امنا است
لهذا در انتخاب امین دقتی که بالاتر از آن نباشد بر عهده دیانت خود واجب خواهید دید
صفاتی که لازمهٔ شخص امین است و مقرر شده بر ضمیر منیر تعلیم معرفت مرتسم است

امین باید فاضل صاحب افکار عالیه مظهر آثار آدمیت و بعمل زینت
افتخار جنس انسانی باشد

امین باید زیاد جوان نباشد . امین باید اصول و قوانین آدمیت را بدقت
مطالعه کرده باشد در انتخاب امین قراری که پیش از همه باید مورد توجه عالی باشد
اینست که شرایط قسم را به نهایت تأکید و بهر عظمت شایسته کما ینبغی بجا آورد

امین باید با تمام قدرت خود مروج آدمیت باشد
امید عالم در ترویج آدمیت است ترویج آدمیت اشرف فرایض امین است
امین کامل در ترویج آدمیت باید خلاق تدبیر و پهلوان مردانگی باشد
با شرایط خاص فضای کلیت در دنیا که بالاتر از علمای اسلام دارای حق امامت باشد
علمای اسلام بحکم ماموریت سبحانی اولیای امامت و ارکان اتفاق ملت باشند
در انتخاب امنا سادات جلیل القدر و علمای فاضل و روضه خوانهای صاحب
کلام را باید بر همه مرجح داشت

باید بهر نوع تکریم و تعظیم فضل و غیرت ایشان را محرک حیات ملت و
پیشوای نجات عالم قرار داد در هر ولایت از اکابر قوم و از هنرمندان
هر طبقه امنای مستعد انتخاب شود که به همه طلوع ستارهٔ امامت جنابعالی را بوجد
و با احترام استقبال خواهند نمود

هر یک از ایشان را محرم و از هر جهت همدست صدیق بشناسید — اما از هر صنف که
باشند می فطانت و سعادت همدیگر را باید الزم تدابیر بلکه شرط حیات خود بدانند
باید از وقوعات اطراف و از موجبات امنیت سعه آنی غافل نمانند ———

باید در مساعی آتیه آنچه گذشته مثمرتر و اتفاق اهم باشد . . . . . .

(سورهٔ نساء آیه ۷۳)

(یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعاً)

بدیهی است که اتحاد افکار در میان جوامع متفرقه ممکن نخواهد گر باید (؟) تمام کافی

و بصرف (؟) ... لهذا یکی از تکالیف عمدهٔ آنها این خواهد بود که قوای

جوامع را بقدر قوه متمرکز نگاه بدارند

باید بطور اساسی عموم ... آگاهان بفهمانند که نفقات متفرقه مصرف

جوامع محدوده میشود ولکن آنچه را در راه تقویت این اتفاق بذل نمایند مستقیماً بانجمن

اکبر و بالمآل عاید نفس ایشان خواهد

(سورهٔ بقره آیه ۲۷۲)

(و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم) انتا (؟) کرام بر این ...

بجهت معموری خزانهٔ جوامع باید از هیچ قسم موعظه و اصرار ... از تکدی ... مضایقه ننمایند

... و شرافت و جوانمردی این قسم تکدی را علم و کلام غیرت پرور ... با ...

بیان خواهد فرمود

یقین است که این نوع اقدامات ... مورد ... خواهد بود

خواهند پرسید که ... این آدیت واقع شده (جواب ...)

عموم ... از جانب آن مجتهدین ... صفات که بتوفیق الهی و ... آدیان

و آدیت ... نه محبت ... در دست دارند

از برای مقام جناب شما ... دارا ... این لوح ... به توفیق ... که از جانب

اولیای آدیت الذی مخصوصاً سپرده آن ذات خجسته صفات میشود محبت قطعی

خواهد بود — محض ابراز این نوع توفیق کریم و لتنظیم ... و طاعت

اوامر شرعیه ان جناب بر عموم آدمیان واجب و فریضه دیانت خواهد بود

باقتضای این قانون ترتیب جمع ... سعید که بحکم ... مخصص آئین آدیت

نصب فرمایند باید لامحاله یکی از این انواع توفیق را در دست هر یک

از ایشان محبت ... قرار بدهید

این انواع توفیق سپرده ... و ... آدیت است هر قدر لازم شود

در ... ایشان مطالبه خواهید فرمود

آن ... قوی همت که در مواقع مختلف رسانیده ... انواع توفیق را

... میرسانند در هر لباسی که باشند ... حضور ایشان ... بشمارید

... اخوان عزیز و در حقیقت ... آدیت هستند

... حق شناسی است که ... ایشان را بقدر ... محترم بدارید . . .

(سورهٔ بقره آیه ۲۷۳)

(تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافاً و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم)

در جمیع مواقع آن ... که اولیای ... معرفت ... مردی بگیرید باید ...

حرکات ...

کسی که اسم خود را آدم گذاشته ... اولی ... وجود ... که خود را

... آدیت میدانند نباید هرگز از ... بترسد

ولیکن محض آنکه اسم او و ... کرام ... نفهمند .

هم جناب شما و هم سایر دوستان مشتاق خواهند بود که در وقت لزوم عوض اسم و مُهر خود
شمارهٔ لوح ترقیم خود را علامت امضای خود قرار بدهید
بدیهی است که رمز جناب امضای معهود هرگز بروز نخواهد یافت و این فقره نیز
مستغنی از بیان است که بصیرت و درایت جنابعالی این درج امانت خود را
در هیچ صورت در هیچ طریق ناجوری نخواهد داد مگر محض خدمت آدمیت
گذشته از اینها تأکید است که در حضور امثال جنابعالی گفتن بالمره لازم است از اینکه
قرار نهانی نیز مطلع باشید که متکفّلین و مجریان آدمیت همه جا شب و روز مواظب
حرکات اطراف هستند
و در مراقبت مصالح سلسله و حفظ امنیت وجود شریف جمیع آن تدابیر که حکمت
و کرامات اولیای معرفت در انضباط امورات سلسله جمع فرموده کاملاً بجا خواهد آمد
بپرسید که جزای خائن امانت چه خواهد بود
چه طور میتوان تصور کرد که آن فرومایه که در عروقش قطرهٔ خون حلال
باقی مانده است باین سلسلهٔ مقدس بر مصونی مرتکب امانت بشود
اگر هم خدا نکرده چنین جانور نمکدانی ممکن باشد جزای او را باید دقیقه منظور داشت
زیرا که بجهت نفس او ... در مقام عدل الهی جزای چنین دشمن بنی آدم قبل از وقت
معین و مقرر است (زندگی او بحال ذلت) روح او در هر عالم گرفتار
اشد عقاب) اسمهٔ انفاس او کبریت دارالبوار)
اسم پلید او حتی از جانب اولاد او محل لعن ابدی خواهد بود . . .
(سورهٔ مبارکه بقره آیهٔ ۲۰۸)

اگرچه وقوع چنین معصیت را در صفات این سلسله محال میشمرد و لکن بجهت دفع خطا از
شرایط مراقبت آنی نباید غفلت نمود مراقبت حرکات آنانی که متصدی آن جنایت
ذات شریف شما در هر حال ضامن اتفاق و کفیل درستکاری ایشان خواهد بود .
باید در هیچ موقع ایشان را از شرافت و فرایض مأموریت خود غافل نگذارید
باید به حضرات بعقیدهٔ پاک خود را حقیقةً هادی اشتعال و تربیت ملت بدانند تا حالا ملت
محنت زده ... و غفلت شان بدهید که شأن آدمیت و شرف غیرت و آئین فداکاری
در راه نجات ملت نپذیرید
باید در هر حال کمرات فضای خود همه جا اعلام و ثابت نمائید که مقصود این جماعت نفرت
مقصود داشت دا فوان این سلسله بجز پرستش حق و استقرار قانون سلطنت عدل
الهی و سعادت بنی آدم هیچ حرف دیگر آرزو و رضا ندارند
و لکن در میان همهٔ این مطالب یک تکلیفی است که بمراتب بالاتر از همه و هزار بار واجب تر
بر عهدهٔ نفس آن جناب است و آن تکالیف عبارتست از آن خلاصهٔ دائم که از
مجموعهٔ معانی فوق حاصل شد و اکنون بحضور عقیدهٔ دینی شما مختتم ایتهامست . . .
تکلیف آدمیت شما الآن شغل شهاب اوشن است
خدمت این ملت ستمزده و تقویت این اتفاق حیات بخش امروز اقدس فرایض شماست
چه حق خواهید داشت که در راه چنین خدمت مقدس آن شرارهٔ هدایت
ربانی که الآن در قلب خود حس مینمائید یک دقیقه خاموش بگذارید . . .
بعد از این تلفظ عجز در زبان شما بجز کفران حق چه معنی خواهد داشت ——
چه خدمتی است که از امثال در دنیا ظاهر نشده باشد آن در باب جسم که از این

هر صنف مصدر آن همه کارهای بزرگ بوده بر خلقت شما چه امتیازی داشته اند
چه فرصت و چه بس عدالت است که آمدن در اطراف شما ایستا باشد

ای نوع چیست که امروز بواسطهٔ همین ترتیبات جوامع یک عمارت عالی برپا نمائید
و در این شاه راه نجات تمامی قدرت وجود خود را تا اعلی درجهٔ شرافت
خلقت مرتفع سازید

از برای یک خلقت پاک — از برای یک ذات محترم چه افتخاری چه ثواب چه سعادت
بالاتر از آن که بجهت خلاصی یک ملت مظلوم اسباب ترقی عالی شود

و اگر امروز در چنین وظیفهٔ شریف غفلتی بخود راه بدهید فردا جواب
خدای منتقم را چه خواهید گفت

غفلت دیگران کدام یک از وقایع غفلت شما را خواهد پوشانید

(سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۴)

(یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله)
(مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون)

در ختم همین صفحات حضور را باین پیام آخر وداع منتهی و قوع این مجلس راهنمون شمایند
شما این امانت را محترم بدارید و از برای ایران از آن وجود
شریف همین قدر بدانید که روح است خدا ستوده

این امانت شما و قدرت پروردگار عالم عالی
مرواغ شما

(سورهٔ تبارک آیهٔ ۱) (تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر) . .

عریضه‌ای که در روزهای ایران که در پاریس بتاریخ ۱۰ جمادی الآخر سنه ۱۳۲۳ [illegible]
بآستان همایون شاهنشاهی عرض کرده

بندگان اقدس شاهنشاهی مکرر تاکید فرموده‌اند که در اصلاح امور دولت آنچه
بدانم عرض نمایم

در اینموقع بهتر چنان لازم شد فرض بکنیم که فردا صبح جمیع این معتمدان
معتمدین ایشان را در ایوان بزرگ همین عمارت احضار فرموده تقریر مبارک
شاهنشاهی لفظاً بلفظ اینطور تقریر فرمایند

ای حضرات

وقت است بشما بگویم مقصود ما از این سفر فوق العاده چیست و چرا شما را
با این همه زحمت بفرنگستان آورده‌ام

هیچ لازم نمیدانم برای شما شرح بدهم که در این ایام بدولت ما گرفتار چه نوع
مشکلات شده است

در هر قدم این سفر بچشم خود می‌بینید که بالنسبه با دولتهای این ممالک خارجه با این اندازه عقب مانده‌ایم
همسایه‌های ما به چه پایه بزرگ و بچه درجه قوی شده‌اند که بقای حالت امروزهٔ ما در مقابل
قدرت ایشان قریب بمحال است . خواه باقتضای روش ترقی دنیا خواه
بتحریک طمع طبیعی ملل غیر که استعداد و نعمات ممالک ما را در این حالت
[illegible] که ذلیل خواهند کرد جنس ما و حق استقلال خود قرار داده‌اند باقی نگذارند
کار ما بیک نقطه که اگر فی الجمله هم غفلت نمائیم این فشار زوال این
ترقی دنیا ملک خواهند آمد و تمام این ممالک را خواه مسلمان خواه کافر مملوک

و عبید ذلیل خود خواهند ساخت

در مقابل این بلیه ما باید که دقیقه بدقیقه از خود بپرسیم تکلیف چیست چه باید کرد
که ما هم مثل ملل خارجه در ملک اجداد خود صاحب حق زندگی باشیم

در روی تجربه چندین ساله خوب میدانم که شما باین سؤال من چه جواب خواهید گفت
خواهید گفت بنای کار را باید بر عدالت گذاشت

باید امور دولت را نظم داد باید اغراض شخصی را کنار گذاشت باید
باید خلق ایران را تربیت کرد باید مملکت را آباد [کرد] خزانه را معمور [ساخت] حقوق
دولت و ملت را همه محکم نگاه داشت

بر جمیع این نصایح که مطابق عقل و در خور فهم هر ذی شعور است فقط یک حرف دارم
میگویم چند هزار سال است همهٔ این نصایح را جمیع عقلا و حکما و علما و مرشدین و شعرا
و درویش و [illegible] ما بطوری حتی که بالاتر از آن نباشد مکرر و مکرر تکرار کرده‌اند
دیگر از کجا میدانند هیچ یک از این نصایح بهیچ یک از دردهای ما بقدر ذره‌ای فایده بخشیده است
برای این حرف من از جوانب میپرسم چه خواهید گفت اگر از این احکام یک ثمری حاصل شده
بیشتر است که در ملک ما هیچ یک از این احکام بعد هرگز مجری نداشته‌اند

اینجا رسیدیم بیک نکته که جامع جمیع مطالب است
باید خودم پیش از همه کس معترف هستم که در ممالک ما هرگز دیده نشده که این احکام عدل
و این احکام عدل موافق قاعده بطور مستمر برقرار شده باشد
در مقابل خلق واقعه اینکه روز ما همچنین است که امروز دیگر تکلیف ما این نیست که
بنشینیم و این احکام معروفه دنیا را پس از شش هزار سال انتظار بجای باز با آه و ناله تکرار کنیم

شده‌ام امروز نیست که بعضی حالی نمائید چرا در کل اقالیم حتی در صحراهای حبش مردمان
تمدن وزیر و مدون انصاف تمدن این همه عالم خواه طالب ترقی خواه
غریق اغراض نفس خواه بت‌پرست خواه خداشناس خواه دوست خواه هوشیار
همه این قواعد را محترم میدارند . . . . . .
ما با همه ادعای عقل خود با همه هدایت مرشدین با همه فراهمی جهان سلطنت
هیچ فریاد و عظیم هیچ گریه مظلومین تا امروز نتوانسته‌ایم یکی از این
احکام مشروعه را بر سبیل حفظ ملک مجرا بداریم . . . .
در توضیح این عجز غریب هنوز یک کلمه حرفی که متقبل عقل باشد از شما نشنیده‌ایم
همینقدر رسیده‌ایم که اگر در تفصیل جواب اصرار بکنم در آخر خواهید گفت . .
مسلمان هستیم و نمی‌توانیم ترقی کفار را سرمشق خود قرار بدهیم . . .
این حرف بقدری قبیح است که از شنیدنش حیران خواهد بود که عقل دنیا تا کی در
جنس ما دیده نمی‌شود
بچه کفر مشنیع نتوان گفت اسلام مخالف ترقی است کدام آئین است که بقدر اسلام
مروج و محرک اصل انسانیت باشد
و انگهی کدام احمق گفته است که باید برویم بپرستیم و معاملات خارجه را تقلید نمائیم
حرف جمیع ارباب ترقی این است که احکام دین ما همان اصول ترقی است که امروز اینها
متفق با بنیان اسلام فرض نموده اند دیگران اسباب اینها قدرت خود ساخته اند .
ما بحکم عقل و دین خود باید همه این اصول ترقی را چه از لندن چه از ژاپون
بلا درنگ اخذ نمائیم . . . . . .

بر سر این حقایق انکار به مزور که پیش از این متعلق بشویم اصل حرف این است
که امروز محقق است و نیست همه ما در معرض تلف و خطر است و ممکن نیست
که رحمت الهی بجهة نجات ما راهی باقی نگذاشته باشد
مهما امکن از آن اشخاصی که در فرنگستان تربیت شده اند و از همه شماها که پرورده
نعمات دولت هستید در عالم انسانیت خواهش و استدعا و التماس میکنم و بعد از آن
حضرت سلطنت شما ها میکنم که بروید و برای رفع این مصائبی که ما را از هر طرف احاطه
دارد راه خلاصی که یقیناً در دایره علوم دنیا موجود است موافق عقل سلیم و علم
خود مشخص نمائید
در این مقام خطیر که متضمن حیات و ممات دولت است این نکته را هم بر عهده درایت
و غیرت شما واجب میدانم که بعد از این عمر دولت ما به تکرار این قواعد معلومه
که چند هزار سال ما را متعلق کرده بیش از این ضایع نکنید
وقت است که امروز عوض نقطه های بی ثمر در زوایای علوم قدیم که کره زمین را از انگلیس دنیا
تا ژاپون مایه عبرت ساخته در راه ترقی ایران یک طرح جامعی بر پایه اصول
مجرب دنیا مشخص نمائید و حاصل معرفت و دولت پرستی خود را نه امروز دیگر تحریراً
بطور روشن و بصراحت تمام در این مجلس عرضه بدارید
وقتی که طرح هر یک از شما حاضر شد همه را با توضیحات لازمه میفرستیم بمجلس اعاظم مجتهدین .
جامع شرایط هر طرحی که موافق آرای ثقه مجتهدین حکم مساوات آن وزراء
دوره سلطنتی که در این دوره ایران حاضر کرده ام بر دنیا ثابت خواهیم کرد که یک
پادشاه حق پرست در چهار یکساعت حق شناس مظهر چه قسم تاییدات الهی میشود . .

قانون خودکاری را که این هیئت شما در میان این مقدمه افکار همه اطراف

ایران ملاحظه دارد به عموم اصحاب دانش ثابت است که حقیقت و روح ایرانیان

بجنبش خواهد آمد و از حالا تیقن با اطمینان منتظر شد که هوش و درایت جنس ایران

به پرورش خود شایسته ملکوتی صفات شناختن انواع بدیعه و اقدامات مؤثره

که هر خواهد ساخت و اگر هیچیک از ترتیبات منظوره ثمرات خود بخشد ثمرات

عزم حیات بخش ملوکانه وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را بیش از هر حضرت سلاطین

حق پرست ممدوح جمیع فضلای اسلام حقیقی خواهد ساخت

ندای عدالت

بمجلس وزرای ایران

جزو اول

در اوضاع ایران امروز که می بینیم جمیع دوایر دولت خصوصی خزانه عالی حقوق

آدمیت به درجه بنیان استقلال از هر طرف متزلزل چه به بخت است که

برای این خاک مستمند متولی باشد

انجام این وضع چه خواهد بود

مطلب معلوم است دول خارجه ایران را خواهند گرفت

بچه حق

بحکم همین تقصیر که نمیخواهیم چشم باز بکنیم و ببینیم وضع دنیا و شرایط ترقی

دول در این عهد تا چه قدر فرق کرده است

خواه تصدیق بکنیم خواه منکر بشویم جمیع طوایف دنیا بحکم علوم و صنایع

تازه شریک آبادی عهد گردیده اند دیگر هیچ گروهی حق ندارد یک قطعه کره

زمین را بعنوان میراث حق خداداد خود قرار بدهد

دارای کلیه در این شروط تکلیفات وزرات . وزرای ایران

بدنیا نشان بدهند که تصرف این ملک به کفایت چه مستحقی ابراز کرده اند

سوای علوم آبادی این عهد محقق است که اگر ایران رونق

قوانین عدالت اداره شود مقادیر محصولات این خاک هم از ایران زنده گی

اهالی این ملک هم از برای روش آبادی دنیا یک به هزار بلکه چندین هزار مرتبه بیشتر

از امروز میشود .

موافق این حساب اولیای ترقی خلاف حقوق بنده‌گان خدا میدانند که اینهمه

ممالک ما را با اینهمه نعمات خداداد این طور خراب بگذارند .

عموم اهل زیرک این مذهب آبادی را امروز بهر نوع صراحت بگفتن و اشاره

لسانا و فعلا اعلام میکنند که یا ممالک خود را موافق قاعده منتظم و آباد کنید

یا ما بحکم عدالت آبادی می آئیم و بلطائف الحیل شما را از میان برمیداریم

با این همه لغزش روانه قانون آبادی تکلیف ما چیست . تکلیف منحصر است باید

ایران را موافق اصول آبادی این عصر مستحق زندگی بسازید .

بچه طریق

فصل اول

بهر بیننده با شعور واضح است که در دنیا آنچه اموال کثیر و اسباب نعمت دیده میشود

همه حاصل کار بنی آدم است

کثرت و قلت اموال طوایف از کجاست

در درجهٔ کار ایشان

در هر ملک که زیاد کار میکنند اموال مردم بالطبع زیاد میشود در هر ملک که

کم کار میکنند اموال مردم بهمان نسبت کمتر میشود

سبب زیادی و کمی کار در یک ملک چیست

آنچه بحکم عقل مشخص شده است که در هر ملک که اهل آن ملک بطور یقین بدانند که هر چه

کار بکنند حاصل کار ایشان در حفظ ایشان خواهد بود خلق آن ملک بجز حوائج

معیشت بمیل و جهد به کار میروند و بالطبع هر روز به نوع اقدام مصدر اعمال مفیده

و صاحب اموال تازه میشوند در خلاف آن در ملکی که مردم ببینند ممکن است که

حاصل ایشان را بدون حق از دست ایشان بگیرند و جایز است که مردمان محترم را

بدون هیچ محاکمه اخراج بلد بکنند و رسم است باید ایشان را گوش و دماغ و سر مردم را

ببرند در آن ملک بجز فقر و فلاکت و بی‌هنری و بی‌غیرتی هیچ اثری دیده نخواهد شد

در روی این حکم تاریخ بنی آدم در جمیع ملل متمدنه بطور قطعی مقرر است

که اولین مبنای آبادی دنیا بر آن قانون است که در ممالک خارجه امنیت مالی و جانی میگویند

با وجود این در دولت ما باید اعتراف نمائیم که معنی این کلمه در این چند هزار سال

برای عموم ملل آسیا بکلی مجهول مانده است

علمای ما منکر خیال ما آن هم که جمیع لغات امنیت را از اول تا آخر فقط از صفات

شخصی رؤسا منتظر باشیم .

گاهی بر حسب اتفاق بعضی از سلاطین و وزرا بقدر انصاف خود مال و جان

زیردستان را تا یک درجه حفظ کرده اند ولیکن چنان واقعه اتفاقی هیچ دخلی ندارد

بآن مطلب منظم که در خارجه امنیت جانی و مالی میگویند

مقصود از این کلمه اساسی است که در این دویست سال آخر بر وضع پرسش دنیا شده است

که در یک ملک چنان دستگاهی مقرر شود که هیچ امیر و هیچ وزیر و هیچ پادشاه

هیچ امیر الطور خواه با انصاف خواه بیرحم خواه دارای فضایل خواه متوحش و ...

صدارت هرگز بهیچ وجه نتواند بدون حکم عدالت قانونی بحقوق هیچکس بقدر ذرهٔ
حقی وارد بیاورد

این دستگاه عجیب که نه تلگراف و چرخ بخار و صدها اسباب دیگر تا امروز بقدر
عقل آسیا نرسیده و هنوز اهالی بعضی محال نفهمیده‌اند تدبیرات که سایر ملل مبارک(?)
دست صد قسم اشراف خود قرار داده اند

آنچه در خارج نظم و هنر و آسایش دیگران است از برکت این اساس است —
و در ایران آنچه ظلم و خرابی و نکبت هست از نبودن همین اساس است که بهیچ طور
نتوانسته ایم تمیز و نه بوجود ظاهری چنان دستگاه معجز انگیز پی ببریم

در عهد شاهنشاه شهید چند نفر از وزرای ایران چونکه بحکم اتفاق از این
مسئله اساسی بعضی معلومات خارجی داشتند یک مرتبه بی پروا در شروع چنان کار
اساسی اقدامات جان فشانی کردند

با همراهی شاهنشاه تازه که طبعاً در(?) بزرگ(?) رفت

چرا

علت آنکه وزرای آن عهد وزراء از اصول این کار زیرک(?)
هیچ سررشته علمی نداشتند خیال میکردند که یک فرمان و چند نصیحت را هم
مقصود حاصل میشود

از وقت آن امتحان بیفایده عرصه ترقی ایران بکلی تغییر یافته است
اغلب وزرای ما در فرنگستان تربیت شده اند و بعضی از آنها بسیار خوب(?) مکرر
در ممالک خارجه سیاحت کرده اند و از همه بالاتر شاهنشاه حاضر یک شهامت(?) نادره

بخت ایران را عقلاً و طبعاً بیش از جمیع وزرای خود شایق و جویای ترقی است
با چنین مقدمات شما خادمان سلطنت هستید که وزرای دولت علیه در ترقی(?)
ایران را بدست خود گرفته اید چه شغلی دارید که بهدایت علمای اعلام و
بهمت اولاد خاص ایران این دستگاه امنیت جانی و مالی را که حقیقه زودتر در این ملک برافراشته(?)
عدالت برپا نمائید

بکدام راه و بچه ترتیب

همان ترتیب علمی که حاصل اجتهاد عمر دنیا است و مقدمه آن یک سلک نمونه
در فصل ذیل عرض شده است

فصل دویم

در هر دولتی که بخواهد در بناء امنیت مالی و جانی زحمت بکشد باید حکمای آن عصر
قوانین را پیغمبران و ائمه و حکما در کتب سماوی و در نوشته‌های خود تقویت که بالاتر
از آن بنای متین فرموده اند اما در ممالک مشرق هر کتاب و دستگاهی
و نه فقط است که یک وضع مقرر در آن حفظ و نگاهداری تاکید قوانین باشند(?)
و در صورتی که جمیع قوانین قدیم در کتب محفوظ باشند از روابط کنونی(?)
زمانه که از قبیل راه آهن و تلگراف و اختراعات کمپانی‌ها و استقراضات و تحدید(?)
و تنظیم افواج و هزار مواد دیگر هر روز قوانین و قواعد تازه واجب میشود
و بمقتضای الهی در این عهد از هر جهت برهان ضروری که ترتیب یک سلسله قوانین
هم بمقتضای حکمت تمدن و هم بحکم شرع مقدس اسلام در ملک ایران از همه جا لازم تر

و حکمت اختراع آن تا امروز هرگز بخیال هیچیک از وزرای ما نرسیده است
تنها کاری که در قانون دولت داری بکار برده اند اینست که اسم یکی از نوکرها را بگذر
و شرنا صدر اعظم میگذارند و اجرای ادارات دولت را به او محول میکنند بر دوانگاه فراش
و به چوبک دستی به غضب

در اواسط سلطنت شاه شهید خواستند بتقلید دول خارجه وزرای متعدد
نصب نمایند اولیای دولت عوض اینکه عده وزرا را موافق قواعد علمی محدود نگاه دارند
یک لفافه عجیب جمعی و باشتیاق انتخاب کرده و بی ربط را باطلاع خود وزیر قرار دادند که هم
ترقی و تقبیض همدیگرند و روز باقدام هر شخصی تخریب همین سلطنت شدند

در ترتیب هیئت وزارت آنچه قانون علم مقرر نموده اینست که باید عدد وزرا محدود باشد
اجزای جمع ادارات دولت بدون مداخله هیچیک از عمال دیوان باید مخصوصا و منحصرا
به عهده این وزرای متقرره باشد

وزرا باید بر حسب علم و کفایت هم جور و هم افکار و در پیشگاه مجلس قوانین مسئول باشند
از همه مهم تر این شرط مطلق است که وزرا باید در خدمات دولت تماما شریک و ضامن
اقوال و اعمال همدیگر باشند

بطوری که اگر یکی از آنها مصدر خطایی در مرتبه جابری بشود همه وزرا بنی وجه واحد
یک دفعه معزول شوند

این قانون فواید متعدده که بنظر ما حالی می آید لکن اکین جمیع وزرای خارجات
هر وزیری در امور هر شریک و ضامن رأی وزرا نباشد باید فی الفور از وزارت خود
استعفا بدهد

و از هر تدبیر عجیب تر شده است

بچه ولی

به دلیل اینکه عموم رهبانان عیسوی و غیره با تمام قوت خود منکر قوانین دول بوده
و حالا همه جا بدترین دشمن احکام ملی هستند
و برخلاف آنها علمای اسلام ما امورات خود را تماما بر اساس علمی و بر ترقی و تکمیل دولت
قوانین دنیا قرار داده اند

یک خطر بزرگ دولت ایران اینست که از جانب امور ترقی علمای اسلام هیچ
فایده نبرده اند

موقع تغییر این خطر حالا از هر طرف ظاهر میشود باید فضلا و متدین علمای اسلام را
در مجلس قوانین حامی حقوق ملت و قوت اداره دولت قرار داد

بر مجتهدات خیال تدبیر هیچ حرفی نیست اما فرض میکنیم که صد نفر از مجتهدین
و فضلای قوم یکجا باشند و در یک مجلس مخصوص جمع شدند و قوانین ملت را
بدقت و به ترتیبی که باید تدوین کردند کیست که در ایران این قوانین مجرا بدارد

فصل سیم

بحکم تاریخ ایران از حالا محقق میدانیم که احکام آن مجلس مثلا هر قدر صحیح باشد
هرگز مجرا نخواهد شد بهمین دلیل که امروز هیچ قانون حتی آن احکام که از
آسمان نازل شده هنوز در ممالک ما مجری نیست

سبب چیست

اینست که باید دستگاه مخصوص لازم دارد که در سایر دول هیئت وزارت میگویند

میگویند پیغمبر ما اسلام در هیچ که احکام بزرگ اسلام را ادا کرده اند همین آزادی علما

و قلم که گاهی بیانی متفقه نه اساس نظام عام سپیده اند اولیای اسلام هر دو کلمه جامعه

برکتی دنیا و اجب ساخته اند

(امر بمعروف نهی از منکر)

کدام قانون مرتبتی است که حق کلام و قلم را صریح تر از این بیان کرده باشند

وقتی بر این مطلب بگوییم تشخیص معروف و منکر در زمان اهل ایران بکلی خواهد بود

بر انحراف مینمایند بگویند مأموریت علمای اسلام در مجلس قوانین در زمان همین

تشخیص است همینکه مجتهدین و اهل مجلس قوانین شدند خودشان خواهند دید که

علاوه بر فقه و احکام رسمی بحکم همین امر بمعروف و نهی از منکر باید دایرهٔ علوم

خود را بر همهٔ معارف دنیا وسعت بدهند و از وقت چه مانع که قطعی محیط ایشان

منشی از نور عدل و اقوی محرک ترقی نشود

نه که خطابه و دفتر مصائب ایران را از هر کجا بنمایند این فقدان رحمت الهی را

یقیناً از نور حق برشم خواهند یافت و

اختیار کلام و قلم ظهور مجلس قوانین تنظیم دستگاه اجرا

در این ندای ترقی عالم جای هیچ تردید نیست باید بگوییم نجات زندگانی ایران

چشم پوشیده باید بانصاف و تردد گاه و با اقتضای عقل مأموریت خود با آواز بلند بخلق

ایران اعلام کنند که در این بحران مصائب اول فریضهٔ خداپرستی اول طریقهٔ

هر شرافت و اولین شرط هستی این است که این به قوت نهضت گیر از او به سوی انتظار رحم دیگران

هستند و همگی آن دست خود اسباب فلاح ایران بسازند

(حاصل جنون کلاه قطعی در ایران چه خواهد بود) . . .

(تفصیلش را در جزو دویم این ندا ملاحظه فرمایید)

۱۳۱

ندای عدالت

جزو دویم

وضع ملّت

جواب اشخاصیکه جوهر آدمیت را از روی نژاد و ملیت موروثی خود قیاس میکنند .

معلوم است چه خواهد بود . . . . .

خواهند گفت این حرفها هیچ ربطی به ایران ندارد و اینها را خارج از رسم ماست

چه تاریخ ایران شاهد قاطعی است که اینها تا امروز در ملک ما بر گذشته است

امّا اگر وزرای سابق ما عقل و علم خود را صرف ترقّی ایران قرار داده بودند .

امیدی نخواهد بود که سیر ترقّی دنیا به حدود ما هم برسد تا ابد بایستد . .

همه جای در همهٔ اقالیم دنیا آدم شده اند . . .

ما باید خود را از دایرهٔ آدمیت چه قدر خارج بدانیم . .

آن کارهائی که همواره حتّی الطوایف که تا پریروز نتیجهٔ عقلانی نبود در کمال

موفقیت پیش میبرند آن کارها را فوق قدرت و بیرون از تصوّر خود میشماریم

اگر بعضی از رؤسای نالایق از نقص خود مأیوس هستند چه باید قبول کنیم

که روح ایران دارای جوش است اگر بی حس مانده باشد . .

مگر نمی بینید در همین عهد ما افکار عامهٔ ایران تا بکجا رسیده است .

اینکه ایران از روش ترقّی دنیا اینقدر عقب مانده سبب آن در یک حادثهٔ خارجی است

نه در نقص جوهر ایرانی . . . . .

کشیشهای عیسوی در ایام جهالت فرنگستان با همه تدابیر چنان دانستند که

ترقّی دنیا منحصراً خاص و حق مذهب عیسوی است . . . .

و مذهب اسلام نیز با همان نفرت مطلق که بحکم توحید اسلام فوری بکفر نسبت داده اند

از جمیع افکار و ترقیات فرنگستان اهل و فرقها اجتناب کرده .

چنانکه تا این اواخر بعضی از علما از استعمال راه آهن و کشتی بخار و قبول کرویت زمین

و از استعمال قند و کبریت فرنگ اکراه تمام داشتند .

و بواسطهٔ این انقطاع روابط خارجه ممالک اسلام گرفتار چه ضررها شدند . .

از آن جائی که دولت حکمای اروپا بر بطلان ادعای کشیشها برپا نمودند

و پس از مجاهدات و خونریزیهای زیاد آئین ترقّی علم را از آئین تعصبات

کشیشها جدا کردند . . . .

و همین اتفاق در همین روزها عقلای ژاپون بر تمام آسیا ثابت کرد که انوار

ترقّی حق عموم طوایف است . . . .

و اغلب آئین تمدّن بدون آلایش عقاید عیسوی صد مرتبه ایشان را دلیرتر میشود

ترقّی ایران علاوه بر این مانع خارجی یک مانع خانگی هم دارد

و آن نسبت باهمیت خیلی آشکار است ترقّی ایران بواسطهٔ قدرت مانع

طبیعی خود عقلی ساخته و انفرادی خود را با قدرت علوم مجتمعهٔ دنیا مشتبه کرده اند

و اغلب وزرای ما گرفتار این خبط موروثی عقل شخصی خود را واقعاً مستغنی از علوم

کسبی میدانند . . . .

و بنای بهبودی را هم نمیخواهند اعظم سبب در این دوره فقط لفظ بی علم حقوق

است که با همهٔ جهد و فداکاری خود در هیچ کار با هم متّفق نشده اند .

مانع دیگر ترقّی ایران که باید بهزار شرمندگی اعتراف کرد . .

این گروه مستحق است که فطرت پاک پادشاه و عموم مضرّ رذالت حس خود شان ...
این گروه نیستند که بجز هرج و مرج امور و پرورش حماقت دیگران هیچ دستهٔ
زندگی ندارند همین که در دایرهٔ سلطنت اسم قانون میشنوند فریاد میکنند .
ارشاد اینها چه کفر است به قانون است که ... از امر مبارک شاهنشاهی است .

(در صفحهٔ دهم جوان دهاتی عاملان است)

چه از برای قانون که فرنگستان را دنیای خلقت ساخته عبرت نمیگیرید ـــ
پادشاهی که شاه سلاطین . سپاه نبت فرج گرسنه و مفلوک بدون قرائن و بدون
میرغضب در کوچه ها ... نگرو چه مصرف

کی نیست وزرای احمقهای پدرت بپرسد اگر ... ایرانی یک ... آن سلطنتها
که شما بانی شده است چه مصرف میدانید پرورش ... اینها چه نوع ... جمع شده یک
وزرای سلاطین . . . .

چه میگویم در باب شرافت سلطنت بی قانون

کدام وزیر اعظم ایرانست که از وضع دربار کامرانی در آن واحد بقعر ذلت فرو رفته باشد
کدام خانوادهٔ بی گناه است که از بیداد بی قانونی غرق خاکستر سیاه فقر نشده .
سپاهیان ما که غیرت مردانگی مشهور آفاق بوده به بینید بر ذلالت تا حسب
... مفروضات عسکریه مظهر چه نوع رسوائی شده اند
ببینید ... بچه مضطر ... از گرسنگی ... قرار میکنند .
وقتی هیچ امیدی بر دولت ... نیاز اعتبار نمیکند
سفرای ما ... جلال تضرع ... که ... استقلال دولت ... از کفر

سلاطین قانون پرست و چه گذران یومیه گدائی مینمایند .
کدام ننگ کدام شکست کدام فضاحت است که از ظلمت بی قانونی در داخل
و خارج بر سر ما جمع نشده باشد

چه اینها حقایقی است که بهمین صراحت شرح میدهیم . باید بی آشکار
که اگر وزرای سابق ما اینقدر علم و غیرت میداشتند که این حقایق را در وقتش
درست بشناسند هیچ شاهی نمیگذاشت که وظیفهٔ دولتخواهی باین شروح
جان گداز برسد

جواب اغلب وزرای حالیه ما اینست چه خواهد بود
خواهند گفت ما همهٔ اینها را خوب میفهمیم و راه اصلاح آنرا از همه بهتر میدانیم
اما چه بکنیم که در خزانهٔ دولت یک دینار پول نیست

تقصیر بزرگ ننگ جمیع وزرای ایرانست و در همین نکته است
در عهدی که قوانین ابدی اکتشاف عالم را ... آبادی کرده است وزرای بیچارهٔ ما
اعتراف میکنند که دولت شاه عباس . و دولت نادر شاه از اولین
دولت فرنگستان فقیرتر و بیچاره تر نبود

(ایران فقیر است ایران مفلوک است ایران گداست) سبب اینکه
ایران عدالت قانونی ندارد
و عدالت قانونی ندارد سبب اینکه وزرای ایران نتوانسته اند بفهمند که ...
بعض نظر شان وزرای ما ترقی دول چه نوع ... علم در دنیا ظاهر شده است

(فصل دهم)

ای بزرگان بهائیت که هزاران جان کشته‌اند خود را به یک سنه پوسیده تجاهل خود

با علما و امورات رسانیده‌اند یک جوش عاقلانه فریاد خواهد کرد

از این قرار باید از همهٔ زندگی خود دست بکشیم و برویم در مکاتب اطفال درس بخوانیم

اینهم یکی از آن اشتباهات مخوف است که جمعی از عقلا مستعد ما را

در عجز خطاهای خود تأسیس و بدین مصرف گذاشته است

در دنیا چه قدر وزرای بزرگ بوده‌اند که بدون علوم فوق العاده با عاداتی بزرگ شاهانه

همین وزرای با تجربه قوای عقلیه از هر وزیر خارجی کمتر نیستند

عیب کار در این مرض است که حقیقت علم خود را میخواهند در جمیع لحظات اوقات حکم

مطلق قرار دهند

این وزیری که نفهمند اعمال علمی چه قدر فایق بر تصورات حقیقی علم است .

احکام علم را بدون هیچ اشکال بر جهور خود جمع میکنند و قدرت سنه خود از خود جواب

علم بالاتر میروند

مطلب واضح و کلام قطعی این است که هزاران بار تکرار شد تکرار و گشتنی بکار

بدون علوم کسی هرگز سیاسی نمی‌شوند

و ترتیب یک دولت عادل که مترادف صنایع اثرات است هرگز ممکن نمی‌شود مگر با

علوم صریحه که آن همه اقالیم دیگر را مملو حیات تازه ساخته است

فصل سیم

حرف ما به قدرت علم و در تحقیقات نظری در اینجا تمام است .

حالا مسئله مشکل که در پیش روی ما مجسم میشود این است .

چه کنیم که این مبانی عدالت و آن ترتیبات علمی که اسباب آبادی اقالیم

دیگر شد در ایران هم برپا شود

چه کنیم که ما هم در ایران وزرای قابل داشته باشیم

چه کنیم که آنچه فوت زندگی که تا حال نداشته‌ایم بعد از این داشته باشیم

تا کی باید در ایران بر سر این مواد گفته شود یا ناله‌ای تظلم بکنیم و آرزوهای واهی

این اوقات دفعه ایست که می‌رسیم بر عرصه عمل

(چه باید کرد)

مطلب بعد وزیر مختار است که لکمه فیه جواب بود از هر آسمان معرفت که بگوش نیست

نخواهید شنید مگر این چند کلمه (مشخص)

(امنیت جانی و مالی) اجرای قوانین ترتیب دستگاه اجرا (حفظ علایم از جنس ...)

خارج از این در امکان معیشت نوع بشری به هیچ وجه اقدام که رجوع نمائید ممکن نیست

که بزرگ و کوچک با رسائل خارجی و غرق سعی ترقی دیگران نشوید .

چه باید کرد سؤال صحیح سؤال ای دوا آخر همین است چه باید کرد

در اینجا مجبور هستیم باز رجوع نمائیم به سرچشمه حقیقت که مظهرش سهم ... در تحقیق

معانی این هر قدر تأکید نمائیم کم خواهد بود

(این سرچشمه حقیقت کدام است) که باعتراف جمیع ادیان و تصدیق جمیع حکما

خلاق عالم در ازل ما را آدم آفریده است و از برای ما بذات آزاد ماند

صاحب و وارث این مواهب عظمی ساخته که مجموع آن حقوق آدمیت میگوئیم)

(حفظ این حقوق بر عهدهٔ کیست) (بر عهدهٔ خود ما) .

حق تعالی قادر است که حفظ ما را بحقوق بدون زحمت بنماید ولیکن شرافت خلقت ما در این است
که ما را بمعنی و محبت راقی نماید و بمقتضای این شرافت خلقت ما را مأمور فرموده که بجهد
و اجتهاد خودمان مالک و مستحفظ حقوق آدمیت خود باشیم
گناه بزرگ و تمام سیاه بختی ما همین است که این شرافت و این مأموریت مقدس خود را از دست
داده ایم و قرنها است که بجهت حقوق حقه خود عوض اینکه از خود بخواهیم از رحمت دیگران
منتظر هستیم
نمی‌دانیم از این ندای حق که اسباب عدالت در یک ملک طلوع نمی‌کند مگر وقتی که اهل ملک
بحفظ حقوق آدمیت خود از تحقق عدالت ساخته باشند
ما در این ملک چه کرده‌ایم که مستحق خیال سعادت باشیم جمیع حقوق زندگی را بدیگران
تسلیم کرده‌ایم و ما با همه یک آسوده گی خیالی که غیر از چه بود اعتراف کرده ایم
وقتی کار یک ملک بجائی رسیده باشد که ادنی ترین حق زندگی خود را از ترحم دیگران
گدائی کنند در آن ملک چه توقع عدالت چه امید زندگی

فصل چهارم

با وصف همه خطاهای گذشته ابواب فضل الهی هنوز برای ایران باز است
هیچ حق مأیوسی نداریم هیچقدر باید معتقد باشیم که بمقتضای حکمت ربانی نجات ما در دست
خود ما است و آنچه از ترحم دیگران میخواهیم باید از شعور و آدمیت خود بخواهیم
آنچه در اثبات تقصیر دیگران فصاحت بکار بردیم و آنچه از برای خلاص خود
طرحهای خیالی رکیک بیرون آوردیم حالا وقت عمل و نوبت کار خود ما است . .

جمیع اسباب کار در میان خود ملت فراوان است عقلای ما هر قدر در حفظ ما کوتاهی کرده باشند
شعلهٔ غیرت ایران هنوز در سینهٔ ایشان روشن است
ما همه دیده ایم که چه خون جگر بمصائب ایران میخورند و چه عزم خالص شبانه
در صدد نجات ملت هستند
باید بلا تأخیر به اتفاق مقدس ایشان جمع بشویم و طرح عمل را در راه اجتهاد عاقلانه
بقرار رضای ایشان مقرر نمائیم
دیگر وقت آن نیست که مثل ایام جهالت سابق امید خود را در غیر اشخاص قرار دهیم
تاریخ ایران شاهد است که از غیر اشخاص فایده نیست
وقت است که ما همگی اقرار نمائیم که بعد از این الفاظ دور و دروغ اوهام باید حکم
ترتیبات عملی قرار بدهیم نه بر تحقیقات صفات شخص
عقلای اسلام فرموده اند این مشکل نه کتاب بقدر کفایت نوشته اند ما بدانیم
اصول تمدن است و هیچ شک نیست که بعد از این باتفاق جمیع ترتیبات زمان
پایه معارف خود ما را بدرجه فنون ترقی بالا خواهد برد
و بقدرت کمالات محیطه هر اجتماع و هر ترقی این ملک را بر اصولی که باید مرتب
و مهیا خواهند ساخت
و از برای ظهور خیال انقلابی که بیچاره ایران را توقع نیست که اجرای حقوق انسانیه
جامع کمالات ترقی باشد
چیزی که لازم است همین است که شعور مردم را هیچ قدر بیدار کنیم که بتوانیم بگوئیم
ما هم آدم هستیم و ما هم میخواهیم عدالت داشته باشیم . . .

نزد شیخ الاسلام و هوشمندان ایران از جوهر خلقت خود باید چه قدر بی خبر باشند
که نتوانند این درجه را در دو زبان جماعت بسازند

(چه زمینه مستعدتر از قشنگی ایران)

(چه اسلحه مفیدتر از کلام حق)

(چه مژده مبارکتر از ندای عدالت)

با این مساعدات نالان ای وزرای عظام در احیای ایران چه تأخیر دارید —
اگر در روی انصاف معترف عجز خود هستید پس اینجا به جای رحم است که تکلیف نیات
ایران چه اسیر عجز خود نگاه میدارید برخیزید ای وزرای خوش‌نیت
برخیزید و عنان امور را بسپارید بانی جوان مردان
هنبه اختر که کوشش آدمیت و لیاقت مجاهدات
خود در راه ترقی ایران جان نثار
ایران تازه نفس اند

۱۳۱

پ

اصول مذهب دیوانیان

فصل اول

خداوند عالم خاک ایران و اهل ایران را از برای چه آفریده است .

از برای اینکه به چند نفر اراذل بیدین خوش بگذرد .

اسم مبارک اراذل چیست — اولیای دولت علیه ایران .

این اولیای شریف بچه هنر صاحب جان ایشان شده اند .

بهنر اینکه ایران را فقیرتر و ذلیل‌تر و خراب‌تر از هر نقطه روی زمین ساخته اند .

از برای پیشرفت چنان مأموریت مقدس بر ایشان باید صاحب چه فضایل باشند .

اولاً باید از هیچ نوع رذالت و بداخلاقیت نگذرند . ثانیاً باید از روی صدق دشمن علم و دشمن معرفت و مروج
جهالت و قرب‌ستانی باشند . ثالثاً باید خود را چنان بی‌غرض بسازند که از روی انصاف رذالت
که بر جمیع صفات ذاتی و مکارم شرافت جزئی بر همه اینها مرجح باشد و از اعظم امتیاز قرار بدهند .

تکلیف چنان وجود بزرگ چیست .

باید در این ملک آنچه آدم ادراک‌مند باشد و آنچه صاحب شعور است همه را بدنام و مکدر و بهر قسم مشتت
تا بهر جا تعاقب و خانه خراب نمایند — باید برادران و اقوام و جمیع منسوبان خود را مخصوص آنانکه قابلیت نداشته
بر درجات سلطنت طوری بدارند و کاربر زنند و جمیع لوازم زنان که هر کدام را چنان بقدرت خود مجبور کنند که ذات
همایون نتواند بدون اجازه او نه قدمی بردارد و نه نفسی بکشد .

باید جمیع ولایات و مناصب و منالها و القاب و کلیه حقوق ملت را بنوعی که از آن

اقسام ترقیات هراج نمایند . و در این ضمن تمام ایران را بهر قسم شقاوت که باید
و بهر سبک قیمت که شد عزت خود را بدامن شاهنشاه ایران بزور بسپارند

چون لفظ نظم و عدالت و قانون از برای رونق این وضع مبارک سم قاتل است .
باید هر کس اسم قانون و کلمه آزادیت بزبان بیاورد او را بنام دشمن دولت و خائن ملت
و واجب القتل بدانند — باید از هیچ نظام خارجه و از هیچ رونق داخله ابداً بوئی
نداشته باشند . اما از ترس اینکه جریده قانون نشر این حلاج بهم بزند .

(این شخص بزرگوار دیگر چه نوع فضیلت باید داشته باشد)

باید هر شخصی که یکپارچه ملک با عزت و اعتباری داشته باشد او را بهزار وعده دروغ و
رشتن این قسم گوش‌بری که باصطلاح دیوان قدیم حضور میگویند برهنه کنند و بعد بیک
پارچه کاغذ کثیف که اسم آنرا فرمان جهان مطاع گذاشته اند او را حاکم یک فراهم
قرار بدهند و پس از چند روز با فضاحت تمام معزول و بجای او یک احمق دیگر پیدا نمایند
بجهت حفظ شکوه سلطنت شاهنشاهی دیگر چه حکمت باید بکار برد

چون از مقتضای مذهب دیوان و مصلحت امید شکوه اسلام پناه نیست که اهل ایران
بزرگ و کوچک از مشغولیت بجز پرستش اولیای دیوان حالت هیچ تعلقی دیگر
نداشته باشند لهذا باید بکفایت وزیر اعظم اعتبار و سکه و لوازم زراعت
و جمیع اصول معاملات را طوری مغشوش کنند که تمامه ولایات ایران خراب‌تر
از هر قبرستان ممالک خارجه و کلیه تجار ایران بقدر یک یهودی متمکن
سرمایه نداشته باشند

وزیر مبارک این دولت علیه از تکلیف این نظام چیست . .

و معهذا تکلیف این نظام این است که بروند در مقابل خارجه حقوق و حدود مملکت را حفظ نمایند
ولکن در مملکت ایران مأموریت این نظام این است که در همه ولایات از مقابل هر دشمن
فرار بکنند و از برای اثبات جلادت خود در داخله مملکت بیک اشاره انگشت مبارک
زن و بچه و زندگی برادران مسلم خود را بدون سؤال جواب با نهایت قساوت آتش بزنند
در میان مفاخر این صفات شایسته قسمت مأمورین دولت محض پوشیدن خفت رذالت
باید التزام بدهند که در هر جا یک ایرانی صاحب یک چراغ نانی او را یک دقیقه آسوده
نگذارند تا آنچه بهره رسیده که ممکن شود بهر وسیله او را غارت بکنند و بدون تکلف
خفت اولیای ظلمت ایران شد هر چه زودتر تقدیم حضور بندگان انور نمایند
باید مخصوصاً نهایت مواظبت را داشته باشند که هیچ ایرانی نه از اتفاق و نه از عموات
و نه از قانون و نه از آدمیت هیچ چیز بگوش نشنود
زیرا که مقتضای دین دیوانی این است که ایشان بجز پرستش رای اینها دستگاه حکمت پناه
هیچ آرزوی دیگر نداشته باشند
و آنگاه مأمورین معالی صفات که خود را از روی حقیقت مستعد نهایت رذالت —
می‌بینند باید بدون خجالت خود را لایق مخصوص وزیر اعظم قرار بدهند
و همه ترتیبات باید و قسمی بکنند که همه ذرات دنیا متحیر مانده‌اند که ذات صدارت پناهی
این همه نجابت و کفایت را با چه کرامت در یک خوش‌طلعتی آبدار جمع فرموده است
رای انور این صدارت عظمی در مقابل دول خارجه باید بطور وضع کرامت دیگر باشد
(مسئله خیلی روشن است)
باید از املاک و از حقوق ایران آنچه میخواهند فی الفور تسلیم آنها نمایند.

باید همه آنها را بنشانند و تعارف و هر قسم تملق لطیف مشغول شوند تا آنها ملتفت بشوند
که هرگز در ضمیر این مظلومین بیچاره یک کلمه حرف ترحم نزنند الا که بهمین تملقات
و اشتیاق و وفای این وضع شاهنشاهی را تصدیق و تمجید نمایند
اگر چنان صدارت معظم چه خواهد بود (حق ابدی بر اوضاع سلطنت ایران)
(علامت این حق کدام است) (نشان قجری)
این نشان بچه سینه‌ها ذات اشرف داده‌اند
سینه آنکه بقدرت او مهر و امضا و دستخط و فرامین ذات مقدس شاهنشاهی را
در خارج دو دفعه مبتذل فرموده است با نهایت طهارت ذاتی
در تیمن شوکت چنان صدارت ایران شد دیگر چه باید کرد
باید مجتهدین و علما و فضلای این ملت شد بقدر قوه بدنام و تکفیر و ذبح کرد ـــ
(چرا)
علت آنکه اینها کفر میگویند (چه طور کفر میگویند) میگویند این وزیر
بی‌نظیر هیچ حق ندارد که مال و جان مسلمانان را بجز میراث اجداد خود قرار بدهد
میگویند این دستگاه موافق شرع اسلام ناصب و ظالم است
میگویند هیچ جانور ابدی اصلاً حق ندارد که بمیل خود یک موئی از سر مسلمانان کم بکند
میگویند آن دستگاهی که بدون قانون مال مردم را ضبط بکند و مال ایشان را بزور بگیرد
این دستگاه مخرب دین و دشمن خدا است
میگویند آن دولتی که موجب ذکر شد بحکم جمع حقوق امت باید طرد شد
و علمای اسلام باید در رد او بکنند و مثل همه مسلمانان باید بجنگ او حقه اینها.

اگر اینها مسلط بشوند این ملت دزد و خائن و شقی و ملعون خداست —
بگویید هر کس که پنهانی جانوران ملت کش خدمت و یا تقویت و یا تملق کند او نامرد و بی‌ایمان
و خائن ملت و مستوجب عذاب الیم است

در باب دفع شر این [illegible] کدام چه باید کرد

(تدبیر مختصر است) باید عموم اهل دربخانه را به مثابه مواجب در زیر غضب
و غیرت تر از هر ضبع و وحشی تر از هر حیوان ساخت
باید طوری کرد که هر یک از آنها بجهت قطع هر قسم قرمساق جرأت شیر داشته باشند
و از واهمه قطع مواجب نه یک لاری بلرزند
باید درجه دنائت اینها را بمقامی رسانند که وقتی بیست بزرگ شاهزاده‌های متعارف جبرا
ملک الرقاب ایران قرار بدهد کشتی بزرگان خواه شاهزاده خواه ملا خواه وزیر
خواه امیر همه را دشنام بدهند و در استان جلالت او خنده آن ذات اشرف را سو خالی
پیش [illegible] نزند

در میان اینها ترکت دربخانه شاهی تصنیف خودشاه چه باید باشد
دقایق آن در صفحه دیگر بیان خواهیم گفته که در هر فصلی باید بر عهده هر کار بنشر باشد
است که لطف ان مردم دائم یک زره فدای تمیز ایران ابدا گوش نخواهند
و جمع [illegible] این وضع مبارک شد از برای اتفاق سلطنت تا جاریه تا آخر خوب محکم نگاه بدارند

۱ ۳ ۱

کتابچه مداخل و مخارج

بسم الله الرحمن الرحیم

مداخل بر دو قسم است

قسم اول مداخلی متداوله و منتقله است یعنی چیزی از مملکتی به مملکت دیگر منتقل
و از دستی به دست دیگر برود

مثل مالیاتی که از رعایا به دیوان میرسد — و مواجب که از دیوان به مردم میرسد

و رسوم و تعارفات و انعامات متعارفه که همگی متداول است

و از این قسم است مداخلی که از مرابحات و معاملات و لاتی حاصل میشود —

و این گونه مداخل برای مملکت تمولی افزوده نمی‌شود همان مایه و تمول است

که در مملکت بوده نهایت از مملکتی دیگر و از شخصی به شخص دیگر انتقال یافته است

و میتوان گفت این گونه مداخل خاصه در مرابحات خارجه و ناقص حقیقه و سبب میشود

طایفه بفقر و فاقه مبتلا میشوند — و طایفه بر مکنت و ثروت می‌افزایند.

و در آن مکنت و ثروت هم برای مملکت فایده مترتب نیست و عموم خلق از آن بهره ندارند

دلیل بر این جهت این که در شرع اسلام ربا و مرابحه حرام شده

زیرا مداخلی که از مرابحه حاصل میشود مداخل و فواید شخصیه است — و بنای شرع

اسلام بر تقسیم و تکثیر فواید و منافع عمومیه بوده است

و اگر در ممالک اروپا رسوم تجارت از مرابحات سایر و دایر است و عقلا در صدد

ممانعت بر نیامدند — از آن است که در نظر تحقیق منافع و فواید آن عمومیت و طرف تعلق

زیادتر است بهره میبرند — اولاً از جهت استقرار قوانین حسنه و اجرای تنظیمات مستحسنه

لطیفه

اطمینان خلق و امنیت عام را بدست آورده اند — به علاوه وجوه در وضع کمپانیها

کرده و یک مقدار تجارات عظیم که از فواید و صنایعات بزرگ اختراع نموده اند

و وجوه حاصله را اسباب در انتظام ترویج میرسانند و فواید و منافع عمومی

از آن تحصیل مینمایند

از قبیل تسطیح طرق و شوارع و راه آهن و کشیدن کانالها و روشنی چراغها و کشتیها

و چیزهای دیگر که عموم در فواید آن اعمال و حقیقت شرکت دارند و شرکت دارند

قسم دویم از مداخل

مداخلی مصنوعی و اختراعی است یعنی اسباب چیزی که بآن چیز تمول بر تمول مملکت

افزوده میشود — چنین: زراعت و فلاحت حاصل میشود و به تجارت

و صناعت — در حقیقت زراعت و فلاحت و تجارت هم از انواع صناعت

یعنی کار کردن و رنج بردن — شده — یک خروار گندم ده خروار میشود — ده خروار صد

این ده خروار منفعت و بازراعت ایجاد شده است

یا متاعی در نفس مملکت ده تومان قیمت دارد چون به خارج برند در خارج در عوض بیست تومان

می‌آورند — ده تومان از این بیست تومان منفعت و به تجارت ایجاد شده است

یا آهن یک من که هزار قیمت دارد از او اسباب و اسلحه بسازند یک من آن ده تومان قیمت پیدا

اما دهقان نافع مملکت است و اصحاب صنعت ایجاد ثروت است — و اصحاب صنعت و علی‌الخصوص یکی

داده قیمت طلا و نقره هم بسر نیم است — و سنگ و کلوخ بمقام جواهر میرسد

قیمت پنبه و ابریشم و پشم از طلا و نقره میگذرد — و انواع فلزات و جمادات

و نباتات در دست مردم صنعتگر اضعاف قیمت اولیه قیمت مایه بهم میرسد

بعد از آنکه حاصل نباتات در دست مردم صنعتگر این نوع اعتبار را حاصل کنند

و قیمت بهم برسند — باید ملاحظه کرد که اگر در تربیت حیوانات بکوشند و اعتنا

بحال آنها داشته باشند چه فایده خواهد برد

و اگر در تربیت نوع انسان اهتمام نمایند چه نتایج و فواید خواهد داد . .

از این قسم است بعضی مخارج عامه از اجرای انهار و سیاه و احداث املاک و قنوات

و ساختن راهها و پلها و استخراج معادن و فلزات — و حیازت جنگلها

و بیشهها و تربیت انواع حیوانات و احتساب نباتات آنها . .

معروف است (سرهرفرد جنس) وزیر مختار دولت انگلیس بمرحوم میرزا شفیع

صدراعظم گفته بود که در ایران معادن بسیار است چرا در آنها کار نمیشود و .

میرزا شفیع صدراعظم گفته بود که آنچه صرف میکنند بهترین معادن اگر کتان

زرع شود به هزار معادن میشود . . . .

وزیر مختار گفته بود شما را تعجب نشنیده بودیم کدام معدن است که صرفه اش

زیاده و نه بیشتر باشد . . . .

یک تغاری که شما خرج میکنید از مملکت شما خارج نمیشود و نه هزار دیگر را از زمین

زمین بیرون آورده — و به مملکت افزوده است . . .

بهترین معادن ، معادنیست که کتان زرع کنیم و بهره ببریم و جنس خوش وقت ایستیم

و اینحرف بسیار حرف درستی است و لی در حق حفظ آن که منفعت عمومی و مملکتی عمومی مخصوص بعد باشد

و هر ما اندیشه که همت آن مقصود باشد منفعت شخص خود شان

مخارج بر دو قسم است

قسم اول

مخارج ازدیاد و انتفاع است یعنی اکثر مخارج در مواردیکه منفعت عامه بر آن

مترتب شود و بر ارتفاع و ثروت مملکتی بیفزاید

مثل مخارجی که در ادارهٔ املاک و صنایع و اجرای انهار و قنوات و احداث کارخانجات

و استخراج معادن و ادارهٔ انتظامات سفاین و نظم عدلیه عالیه و ترقی و تربیت

و تمشیت امور مملکتی و ترتیب مدارس و پایه قشون و ترتیب اعاده و افراد خدم و حشم

و امثال آن

قسم دوم

از مخارج مخارج انحطاط و انتقاص است که منفعت عمومی بلکه خصوصی هم بر آن مترتب نیست

و در حفظ تمام نوع ضرورت و احتیاج لزوم و تحتم آن نیست

مثل ترتیب اثاثه تجملی و آلات و ادوات و اوانی طلا و نقره و خدم و حشم

لباسها و عمارتهای رنگین و اصطبل و دیگ و دیزک و کالسکه و درشکه و ...

زینت خانه و لباس فاخر و سفرهٔ الوان و مهمانی و بیهوده فوق الحاجه

مخارجی که در حقیقت به تضییع رفته است و اتلاف مال و بنای کارهای تازه کاه

خود او خوارزم را گرفته — و خود او امرای سامانی را از او کرده است . . .

به هر حال ادبیات دولت قاجاریه هم علم با معنا دارند و هم قدرت و حکمت اجرا و انشاء

قواعد عالیه و قوانین حسنه را وصف هم و عزت سب کارها باید صورت یابد

پس چه شد نارنج گشته اند و چه در فیل کاری نیشه

مردم ایران تا کی پیاده و بیکار باید راه بروند — این جنگلها و معادن تا کی باید بیمصرف باشد

دامنه آب و زمین ها تا کی باید خراب و بی بار باشد — این تاریخ گزاف فوق الحد چه

در طبقات مردم تا کی باید ساری و جاری باشد

در افغانستان و سیستان حرکت دیگر چه مداخله کند — در دشت گرگان و مملکت

خوارزم و ماوراءالنهر و ترکستان دیگری چه مداخله دارد و چرا باید مداخله کند

این دست اندازیها و بی اعتنائیها در عراق عرب چرا باید بظهور برسد

انتهایش مگر آنکه ما را ضعیف و سست شده اند و ما را به اسباب و استعداد نیاورده اند

و از هر طرف زبانهای مختلف و جنگهای همین بر ما شده اند و مقصوری را اختلال میکنند

این ولایت و این حدود خالصه هشت هزار ساله دولت ایران بوده است

پدران ما معقوله این ولایت را داشته اند و در دوره زیر حکم پادشاه ما بوده است

معروف است که شخص ایرانی به هندی گفته بود که فرنگیها هند را چه طور گرفته اند

هندو گفت همان طور که ایران را گرفته اند

ایرانی گفت ایران را کسی نگرفته است ما خودمان سلطنت مستقله هستیم

هندو گفت ما هم همین طور میدانستیم یک وقت دیدیم و فهمیدیم که اسیر

و عبید فرنگیها شده ایم . . . . . .

شنیده ام در سایر ممالک تحریر نفوس کرده اند و طبقات مردم را با اسم و رسم معلوم

و محدود داشته اند — و میزان مأکول و مشروب آنها را بدست آورده اند

و حدود مبیع و مفروش و منکوح و مرکوب آنها را با نظام نموده اند

مملکت ایران مملکت هشت هزار ساله است — همیشه دولت بوده است مملکتی بوده است

مردم داشته است بناهای قدیم و آثار بزرگ گواهی میدهند که مراسم تربیت

و ترقی نوع در مملکت ایران درجه پایه داده بوده است

حالا مردم چین مملکت وحشی شده اند — و وحشیهای دیروز جزایر و لوندن مردم

با حقیقت و تربیت شده اند

وقتی یکی از معارف که مرحوم شده است در مجلس مصلحت خانه از دولت پرسش بی

ولی دیار قرض نمیکند و از دولت و اختیارات دولت شکایت میکرد —

گفت در سال آنچه از دیوان چهار هزار تومان بمن میرسد و یک قطره

خرج من مواجب نوکر و جیره جیره هشت فراش است

با این خرج چه را نمی توانم قبول کنید — کاری در دست ندارم مدخل

ندارم این خرج را ست چگونه مقروض نباشم

این بنده عرض کردم شما چهار فراش داشته باشید و خرج را کم کنید

مقروض نباشید گفت فرزند من راست میگوئی ولی هر کس شأنی

دارد و حقی دارد من اگر با چهار فراش راه بروم این چهار هزار تومان را

هم نمی دهند و نخواهند داد — کسی مرا در مجلس نخواهند گذاشت

و در مجلس مرا بالا و صدر راه نمی دهند . . .

وگفته ایم و در عقب این کارها رفته ایم — و خرجها کرده ایم — و حرفها زده ایم
ولی خرجها همه بیجا شده است و حرفها همه بی معنی بوده است
دولت ممالکتان برای کارخانهٔ ریسمان تابی متضرر شده اید — و برای کارخانهٔ
کاغذسازی و شمع ریزی چه قدر متضرر شده اید — و در آوردن آب کرج
چه قدر خرج کرده اید — و در آبادی دیه و کلاج چه قدر خسارت دیده اید و سیم [illegible]
و بیابانی که این کارهای دیگر و حرفهای دیگر — شما اینها را که میگویید و می نویسید
و تجربه و مطالعه کرده اید — و هر روزه و هر هفته در هر کتابچه گوش زد میکنید راه ترقی
این اعمال و پیشرفت اینها را بنمایید که به چه نحو و بکدام وسیله میتوان اقدام
و اجرای این اهتمام نمود — و از آن فایده و منفعتی برداشت اگر بگویید تا ببینیم و بکنیم
عرض میکنم اگر اولیای دولت قاعده بر خود قرار بدهند و از نتیجهٔ خودش [illegible]
شخص بدانند که بجای خدمت و صداقت احسان کنند و بجای خلاف و خیانت
سیاست نمایند و احکام حقوق و تکالیف حدود دهند — مطلقاً جایز ندانند
خدمت هر کسی و خیانت هر کسی را بشخص او نسبت بدهند خدمت بزرگ را از کوچک که چه خواهند
و خدمت کوچک را از بزرگ نشمارند و ذکر هر یک را بکار بگذارند
وقت کار و خدمت را وسعه بنمایند — مواجب و رسوم او را بوقت بادب برسانند
همیشه و در طبقات نوکر ببینند که تمام سال و تمام عمرشان در کشمکش مراسم
و مواجب میگذرد — و میتوان گفت که برای این کار وقت بقدر ارزند —
اینها بعدل و سیاست را شایسته راه بروند — و باحترام عدل و سیاست
و حفظ انتظار همهٔ کارها درست میشود و از پیش میرود . . . . . .

(کلمبس) یک آدم بیش نبود بجد و جهد و راستی و درستی نیم دنیا را پیدا کرد
چه طور زبان میتوان آورد که دولت هشت هزار ساله نتواند — —
چه شده اند — چه باید نمود که ولایات و مملکت خودش را آباد کند
معادن خودش را دایر نماید — چه ضرر به فایده در مملکت
خودش وارد با فایده کند — دولتهای دیگر زمین را دریا و دریاها را
زمین میکنند — در روی دریاها جزیره میسازند — و از زیر دریا و دخانه
پی بیکدیگر میرانند — این نیست مگر اینکه اینها بیدار و در پی کار هستند
و ما از غفلت شده است — اصل در حقوق و حدود مملکت
کارها را بنقص گذاشته ایم — و دنبالهٔ کارها را نگرفته ایم
در محو آثار یکدیگر سعی کرده ایم — کارها را از اهل کار و مردم امین
و اشخاص با وقوف نخواسته ایم
در رجال دولت و اصناف خلق هستند مردمی که صاحب مکنت و ثروت شده اند
چه عیب دارد که دولت ده نفر بلکه بیست نفر را بشرط اطمینان و سند معتبر
اطلاع اهالی و اشراف دولت و ملت مجبور کند باقدام یک امر خطیری —
مثل آوردن نهر کرج به طهران یا ساختن راه قزوین و خود نیز با آنها
شرکت کند مراقبت در کارهای اینها و نشر فیض از دولت و اینها و ترقی
از آنها بعد از اینکه از پیشرفت و صورت گرفت فواید و منافعی که
بر آن عمل مترتب میشود بالسویه و بر حسب شرکت شرکا تقسیم و تسهیم نمایند
(سند تبریزی که ادعای شمع ریزی دارد [illegible] شده است در این شهر

خوب آقا داستان فراموشخانه بعرض شما رسیده است

حتی در تحقیق این مسئله متحیر مانده اند بعضی میگویند اوضاع کفر و اسباب ضلالت است

بعضی میگویند مایه ترقی انسان و نشانه نظم عالم است

فرقه رفته اند و هیچ نمیگویند و گروهی نرفته اند تفاصیل غریبه بیان مینمایند

از آنجائیکه کشف دقایق علوم سعادت و رحمت عمارت دین و دنیا است تحقیق این مسئله نیز بر علم

و تقوای آن جناب واجب شد وضع این تشکیلات را به [illegible] الآن آنچه خود دیده ام

و دیگران آنچه تقریر مینمایند کلا را معروض حضور عالی میدارم

اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی الجمله معرفتی حاصل کرده اند در این ادعا هستند

که منشأ دین و قوام دولت در اسرار این دستگاه است

ولی اشخاصی که از این اسرار بجز مجهولات هیچ چیزی نیافته اند منکر این اقوال و دچار اوهام

و ایرادات شده اند

اما بنده که در این میانه هستم که اولیای ما هیچ از این تشکیلات خبر نداده اند —

دو راه هست که ایراد منکرین در نظر من صحیح نماید — ولی از جهت آن جواب کلی میدارم

اولا از کجا بدانیم که اولیای ما بی خبر از این سر بزرگ بوده اند

ثانیا این مطلب را هزار قسم بیان کرده اند و ما ملتفت نیستیم — و ثالثا [illegible]

فرض برسیم و خود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ در نظر ارباب بصیرت پوشیده و پنهان است

ثانیا بالفرض در گذشته از این تشکیلات هیچ چیزی نباشد سکوت گذشته نتیجه حقیقت خارج

هرگز دلیل بطلان نخواهد شد

و شکی نیست که جمیع علوم بشری و کمال رموز و معرفت در نظر اولیا و انبیا مشهود بوده است

ولیکن در این نکته نیز برهانی است که بمقتضای حکمت بالغه نخواسته اند همه

معارف مخفیه را در عهد خود بروز دهند

چنانچه نه از تلگراف و نه از فنوگراف و نه از تصویر عکس و نه از مقناطیس حیوانی

و نه از کلیه دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر اصلا خبر نداده اند

پس معلوم است سکوت اولیای ما بر هیچ علم و هیچ تمدنی ان علم نخواهد بود —

در صورتیکه که از این اسرار بزرگ هیچ اشاره نفرموده باشند

این معنی ابدا خلل بحقیقت ما نخواهد رسانید

و اما اشخاصی که میگویند چون این دستگاه از فرنگستان آمده است [illegible]

منکر و مخرب آن است — بعقیده بنده در این تحقیق خطای بزرگ کرده اند

اولا از کجا در فرنگستان ایجاد شده باشد در صورتیکه [illegible]

از فرنگستان آمده باشد هیچ به هیچ وجه نقص مطلب نخواهد بود

زیرا عینک را هم حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز در چشم مقدسین

اسلام و ایران اسباب قرائت قرآن مجید [illegible]

حقیقت بزرگ را نه در خاک میکارند و نه در کارخانه انگلیس می بافند —

(آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد) شعاع حقیقت از هر گوشه که

بروز کند جلوه و نسبتش با آن یکی خواهد بود

اگر فی الجمله بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید که حقیقت این اسرار

نه مال فرنگستان و نه مال هندوستان و نه مال مشرقیون داشته و نه مکان مخصوص

و این یک حقیقتی است که از ابتدای خلقت عالم تا کنون عالم طبیعت را از انوار خود

منور دارد

و اگر از بعضی ادبیات از عدم بصیرت بعضی از نقادان حقیقت .

(ادبیات حقه‌ای دیگر است ورنه جای نیست که این انوار است) .

لیکن من از این ایرادات و غفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من از این است
که بعضی اشخاص دیگر خود را از محققین قرار میدانند وقتی که در تحقیق این اسرار عاجز میمانند
عجز خود را بتدلیل به تغییر مینمایند و با کمال حکم میکنند که این سر کفر محض است .

نسبت آنکه هرچه نمیفهمند و نمیرسند بباطل گویند .

الحاصل فانجه رد مطلب بهتر از این نمیتوان و نمیشود اقامه کرد .

من تا کمال اسم نفهمیده بودم که اخفای مطلب خود کفر است و در دنیا هزار صنعت
و علم است که تعلیم آن مشروط بکتمان است .

شنیده بودم جمیع انبیا و حکما حتی متکلمین و استادان فنون قبض از رموز علوم
خود را بتی آموختند مگر بشرط کتمان — و خیال میکردم که اگر علمی داشته باشیم
حق داشته خواهیم بود که علم خود را پنهان بکنیم و یا بنابیک مصلحتی در نزد دیگران
ودیعه بگذاریم حالا از قلمدانیه حضرات متکلمین میگویند این اعتقاد کفر محض است
در تعجب دارم که صاحب این اسرار را بچه زغبی و بچه خیانت خود را از آلایش
این نوع کفر قطعی منزه ساخته زیرا که میبینیم سر خود را بچنین هزار نفر بروز داده
هرگاه سر خود را منحصر بنفر قه مخصوص میساخت باز از آلایش کفر مستخلص نمیشد
و لکن از حسن اتفاق هیچ ضعف نیست که متقلبین آنچه خواه سید خواه عالم
خواه امیر خواه تاجر محرم اسرار خود شده باشند .

و الآن هم میگوید سر خود را از هیچ کس پنهان نخواهد کرد هر کس بخواهد بیاید بسینه

در اطراف میشنوم که محققین ما فریاد میزنند که اگر صاحب این اسرار
راست میگوید (پیر چه جوان است پیر چه ریش ندارد چه در لباس
علم نیست چه [اهمش مغز ندارد]) مرا کار را از خود شما میپرسم
در مقابل این نوع ایراد؟ چه میتوان گفت .

صاحب این اسرار که گفته است که ما پیشه شخص را اسیر نکنید و ما با ظاهر
او چه کار داریم فرض میکنیم که یک حرفی است در هندوستان رسیده اند
و آورده اند این حرف نیز ند چیزی که بما لازم است این است که بحقیقت مطلب در رسیم
با همه دلائل صحیح راندید وقتی از کیفیت مطلب ظاهر چه جزاویم بطلان
سخن قرار بدهیم .

ما هم بفهم حق نداریم تا اندازه بنیاد آن سر ترقی نمائیم — مگر از فقه
از فرهنگستان همین نقش محقق که ریش ندارد آورده است حالا اگر کسی او را عیب هم
داشته باشد از فواید تحقیقات چه کم خواهد بود .

بار سخن حقیقت نه در دستور حرکات است و نه در آرایش لباس و نه در زبان
و نه در اغلاق کلام — و اگر صاحب چنان بصیرت باشیم که بتوانیم
حقیقت را در هر لباس و در هر زبان بشناسیم خواهیم دید که هیچ صورت
و هیچ لباس منافی حقیقت نیست و در هیچ مقام نباید از روی ظاهر حکم نمود
شکی نداریم که اگر خوانندگان دقایق این مقامات را درک نمایند .

و در اقوال ترعیان نه الجمله تا تیغ فرمایشی غرق حیرت در بر
حالت صاحب این مقامات منو از تو کم خواهید بود . . .

البته بیشتر خاطر ایشان عرض میکنم که در این باب تکلیف الشبهه باشد هیچکس در خیال
آورده نمیتوان فهمید است همین دینی که ایشان ندیده میفهمند و نرفته میدانند
و چیزی که محقق است اینست که چندین هزار نفر از ارباب خرق و کمال با بیانات
اسرار خاطر طالب این سیر شدند و چندین هزار از برای ایشان میسر نشد
اما اشخاصی که بجهت دین خود نرفته اند که البته بسیار زیاد گشته اند که از زندگانی این سیر رفته اند
معلومست آنکه دینی که میتوان در هم ساعت ضایع کرد آن دین نیست و اگر دین محکم
نداشته باشد در این سیر راه نمی یابد
و اما ملاحظه بفرمائید خلاف عقلی انسان تا چه پایه است که هزار نفر عالم و تحقیق
و ارباب هر نوع کمال سیر رفته یک جا و هیچ نمی فهمند که دین و ایمان خود را باد داده اند
و یک نفر آدم هنوز نرفته و هنوز ندیده فی الفور می فهمد که آنکه دین آدم را میگیرند —
و اگر که بروند کافر مطلق است
حیف که من پای کرسی حق موافقت ندارم و اما از این نوع اشخاص چند سئوال می نمودم
و می گفتم آقای دیندار از کجا فهمیدید که دین آدم را میگیرند
و آن اشخاصی که رفته اند از دین ایشان چه کم شده است در حالت فلان امام و شخص
می پرسید عقل و دین خود را بچه شرط بر عقل و دین این همه اشخاص ترجیح میدهید
اگر این اشخاص از اول نفهمیده اند و رفته اند پس چرا بعد از رفتن اولاد و پسران
خود را از رفتن منع نکرده اند و از این سیر تهدید نموده اند
ما می بینیم هر چه در کم رفت بلا فاصله و بلا تأمل برادرش را فرستاد . .
و مادر شوهرش که بیرون آمد فی الفور خواهرش را روانه کند . . .

چه کنیم و چه باید ما را وارد که پی از اظهار آنها خجلت دارم ——
شما تصور میکنید که در سیر و سلوک [illegible] مردم ایمان را لعن بسازند که چطور آن نفر ناحقی که سابقا تشنه خون
همدیگر بودند حالا نسبت بهمدیگر محبت و شفقت میکنند
فلان واعظ در روز [illegible] جمع از [illegible] لعن میکرد از وقتی که محرم این اسرار شد دیگر از این بدش میگوید
پس معلوم میشود که صاحب این اسرار کافر است و مردم را بی دین میکند . از همه خوبتر
اینست که میگویند فلان شخص بعد از آنکه سیر کرد باز معصیت میکند
ای آقای محترم . . . مگر ادعا کرده ایم که سیر اسباب معصومیت است —
پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد — زیرا وضع حمام بجهت پاکی و طهارت است و ما
روزی هزار نفر را می بینیم که پس از غسل باز بهزار گونه معصیت میشوند
سیر این طریقت اسباب تکمیل انسانست ولکن هر کس باندازه استعداد خود بهره میبرد
و بعضی خوب میشوند بعضی بهتر میشوند بعضی زنهار باز حالتی پیدا میکنند و اگر هم فرضا
کسی اصلا ترقی نکند قطعا تنزل نخواهد کرد و انگهی سیر [illegible] سیر چه ربطی با صنع
سیر خواهد داشت یقینی در دنیا بزرگتر از اسلام حقیقی نیست و با اینکه از تأثیر نفس
و برکت وجود حضرت ختمی مآب بالاتر مرتبه نبوده است باز هم بعضی از همان اشخاص که
شب و روز در خدمت حضرت بودند ما آنها را اخس الاشقیا میدانیم
پس معلوم میشود که نقص استعداد شخص موجب [illegible] ستم نخواهد بود . . .
حضرات محققین بعد از آنکه از این ایرادات خسته و عاجز میشوند بجهت تسلی خود
با مناعت تمام میگویند ما زیاد اصرار کردیم که ما را ببرند ولیکن ما نرفتیم زیرا
که دین آدم را میبرند . . . . . .

مترجمین را دیدم اتفاق نظر را انکار و عداوت را ثبت یعنی سیر داشته بعد که دیدند
و دیدند بیش از همه کس در تقویت این سیر مبالغه نمودند از این ولایت مسلم و مبرهن است
که حقیقتاً این مقام باید دوران باشد که شما تصور کرده اید و شما هم خود تصدیق دارید
که این سیر را نرسیده اید و از آن طرف کسانی که دیده اند کلاً تصدیق میکنند
این کارها سیر شده نیز معروف شما چیست شما که هم فکر در زیر بینی نرسیده اید
پس چه حکم مخفی مینمائید

هرگاه بگوئید یک آخوند نامعروف آمده است و کیفیت را نقل نموده است.
اولاً از کجا که رفته باشد ثانیاً از کجا که چیزی درک کرده باشد ثالثاً از کجا حقیقتش را
نشناخته باشد رابعاً فقط از کجا ترجیح داشته باشد بر قول هزار مسلمان دیگر ـــ
از یک طرف میگوئید که اینهم کفر است علت اینکه مردم طبیعت را وزیر نمیدهند
و از طرف دیگر میگوئید که از روی علم دیده ایم کفر است علت اینکه طبیعت را
با خدا نور داده اند ـــ معنی و حقیقت این دعوی بر هرکس معلوم است چیزی که لابد هستم
بر هر مسلمان می شود نیست که با این نوع دلایل چه قدر هم دقیق باشد تاکنون با
کمال آزادی فتوای قتل چند هزار نفر مسلمان را بدهد

و انهم چه نوع مسلمان اشخاصی که بر حسب عقل و علم و دیانت و هزاران نوع فضیلت مشهور
کل ایران هستند بر نخبهٔ اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند
شما که اینهمه اشخاص محترم را با شتاب تکفیر میکنید اقلاً فکر هستید تقصیرشان چه بوده است
چه جرم و گناهی از ایشان سرزده است
کدام حلال را حرام کرده اند و کدام حرام را حلال ساخته اند از چه شریعت چیزی گردانده

حرفی که خلاف شرع باشد از دهن ایشان بیرون آمده است نه خیر ـــ از کی شنیده اید چیز
غیر شرع کرده اند نه خیر ـــ عمل که شرع باشد از ایشان صادر شده است نه خیر ـــ آخر چه شان
که با این اطمینان خاطر فتوای قتل ایشان را میدهید ـــ بی گناه و کفر نزدیک که از ایشان
ظاهر شده نیست که نفاق و عداوت؟ سابقهٔ خود را فراموش کرده اند و حالا نیز اهل نسبت
بهمدیگر از روی محبت و اتحاد رفتار نمایند

ای مسلمان ستم کش با این ایراد حقوق خوب تاثیر نموده است و به چنین کفر و ارتداد دعا
بیشتر است یا کفر اشخاص که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند و رفع نفاق را اسباب
تکفیر مسلمانان میسازند

ـ هرگاه مسلمانان با کفار اتفاق میکردند در زنبور که ایراد و شماتی باشد و حال که نفر
مسلمان بتنهائی است و همه شد که این چنین با کفر خارجه هیچ ربطی ندارد و اگر اتحاد
هست میان خود مسلمانان است

ظهور کتب انبیا و وضع جمیع ادیان به جهت تمهید مودت و الفت عباد بوده است
بنیان اسلام مخصوص بر سلامت و اتحاد است جمیع حرکات و اقوال جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر این حقیقت است و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام
بظهور رسید کلاً از یمن مودت و اتحاد مسلمین بوده است

با وجود این حالت اشخاص که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد و سلامت مسلمانان بود
چگونه مستوجب قهر و غضب دولت میسازند سبب و جزاء این نفاق عالم را
گرفته است و هیچ روزی نیست که بر مصائب نفاق ما گریه نکنیم با وصف اینهم
بمحض اینکه در میان مسلمانان بوی اتفاق میشنویم فی الفور کر فتوای ملاعین را میدهیم

در هر جایی که مقیم باشم بجلوهٔ خلد برینم ـــــ و هر لفظی که بطور اجلال در رشته باشد
به انظار کشف و اسباب حیرت سبب شود چنانکه از زبان اشخاصی که برحسب ادعای
ظاهری از مستقلین صاحب شأن محسوب شده‌اند در بیان مقامات لفظ قابلیت
خود را بطوری ظاهر دیده‌اند که در کمال خفت و اضطرار قرار گرفته‌اند ـــ
جمعی دیگر که بواسطهٔ عدم اجتناب زیادت سته اولی حتی اجتناب اکیل نمودند صفای باطن
دچار زوال ایشان نقص جبره نموده که برحسب حیرت و حتی ایرادات جمعی واقع شده
با وصف این تفاصیل تصور نفرمایند که هر نوع اشخاص در این مجمع راه یافته باشند
راست است جمع کثیری از این اسرار را سیر کرده‌اند ولیکن نه چنین است که تمام ایشان
صاحب مقام واحد باشند

سیر نمودن حکیم و تماشا نمودن جوان اگرچه یکسان مفهوم است فواید و عظمت
این مقامات که مخصوص و حکمت یک ترتیب است که مقتدر و مقتدران حیران است ـــ
در ظاهر چنان مینماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند ولیکن در حقیقت
ورود ایشان بجهت تکمیل مراتب استعداد ایشان است
چنانکه بعد باقتضای استحقاق معنوی هر کس یک مقام مخصوص پیدا کند بواسطهٔ این ترتیب
حیرت انگیز اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و بتدریج بمقامات عالیه میرسند
به اینکه اصحاب باطن منقلب نشوند و با اینکه در صورت وحدت مجمع خلل یابد ـــ
حالت وصف چنین ترتیب و ورود نمودن جوان بمجمع ما از معامله در مراتب عالیه هم کم خواهد کرد
باری ما باغراض ارباب حسد و بغفلت ابنای زمان کاری نداریم
کار ما با علم و معنی فاضلان است و حالا از انصاف شما یک سؤال مینمایم هرگاه

هرگاه در دنیا شخصی پیدا شود که بدون هیچ اذیت و بدون هیچ خلاف شرع و بدون هیچ
تصرف در امر مذهب نفاق را در میان مسلمانان مبدل به اتفاق بسازد و در حضرت
دین و دولت چه خدا یعنی کینه و کدورت بزرگان را کم کند و عجز و ضعف را بسبب تشتت
فرد یک یک ایشان و منازعات چندین ساله را رفع نماید و در یک مجلس واحد لکن عداوت
مبدل به لطف و اتحاد نماید و جمعیت از آلایش سعی متفقه دارد ـــ و میدان را خوب
و خوبها را خوب تر و عموم مذاهب موالی بعدل بسازد و بواسطهٔ اتحاد بزرگان و عقلای
قوم اسباب آسایش دین و دولت فراهم بیاورد
آیا چنین شخص موافق مذهبی که دارید مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود هرگاه کسی در وقوع
این تصرفات را منکر شود تمام این اشخاص هویدا کنم که تأثیر این سیر و مشی را از ابتدا بعد
چاپخانه جمعی از آثار و نتایج این تصرفات بنحو مستغیث مانده‌اند که ظهور این تأثیرات جمیع
منبع اند و ما در این چهار گوشه را دیده‌ایم که از یک طرف به اتفاق میخوانند که
و با جامعیت است و از طرف دیگر را تکفیر میکردند که چه باید علی ما انقدر تأثیرات داشته باشد
که عداوتهای چندین ساله را در زمان ساعتی مبدل بکمال اتحاد نماید
خلاصه محصولات عملی و ارادات ارباب غرض با شما در اینجا شرح نمیدهیم و بجهت عواقب
خود قسم میخورم بذات پروردگار عالم قسم میخورم بامیر کبیر تر و بحق جناب ختم الانبیاء
و بحق ائمه اطهار و بحق کل انبیای عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره منافات
با شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ام و آنچه کرده‌ام کلاً بجهت تقویت و ترویج روش اسلام
بوده است و نیز قسم میخورم بجهت اثبات قول خود در پیش نظر مسلمانان عالم که هر آنکس
که در این مجمع اسرار بجز مشورت و بجز دین داری و بجز دولت خواهی و بجز صلاح حال

تحقیق سبب اشیاء را انکار می‌نمود — در این حالت که بر روی زمین گرم خوابیده بود
و چرت می‌زد که کار بیهوده و این سخنان بیهوده می‌برد
زنگی بنده که داشت که سراپایش برهنه — و بر در قهوه‌خانه بر سر سنگی نشسته مشغول بود
به راندن مگس‌هائی که او را می‌آزردند
همینکه فرنشید از دروغ آن ایرانی آغاز گرمی نمود . روی سخن به بنده‌اش کرده گفت
ای سیاه بیچاره آیا گمان میکنی که خدائی هست
زنگی پاسخ داد و بی که میتواند در خود تنگ آورد و در این گفتار از فوطه کمربندش
که بر گرد کمرش بسته بود بتکی کوچک که از چوب بیرون آورده گفت اینک خدائی
که همواره نگهبانی میکند و از آن گاه که در دنیا هستم این بتک را از شاخه
چوب (افتیش) که در همه ممالک هندوستان و جزایر (پیرگ) معبود ایشان
است ساخته همراه خود دارم که او در آشکار و نهان مرا یار و از خطر و بد
نگهدار است . چگونه توان در وجود چنین خدائی شک و شبهه نمود
مردم قهوه‌خانه همگی از پاسخ بنده کمتر از پرسش خواجه‌اش متحیر نشدند .
ناگاه برهمنی از اهل ... شانه افرازان ... گفت
چگونه خدای خود را در گم بندست این شود و آن شود میبری .
بر آنکه خدائی نیست مگر (برهما) که ذات پاک او در سه صورت تجلی
یعنی ... رزناف ... بیرون آمده که سه چیز در آن بود
(برهما) یعنی ذات مطلق (شیوا) یعنی موجد الکل ... نیز گویند
(وشنو) یعنی معدم الکل ... (کهورنات) نیز گفته‌اند .

بسم الله الرحمن الرحیم

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
حکایت قهوه‌خانه‌ای که در شهر سورت بود
که هنگام ... بسیاری از غربا در آنجا جمع میشدند
روزی یکی از دانشوران ایران آنجا آمد که همه عمرش در علم و کلام و ماهیت خدا بود و
صحت ... صرف شده بود و آخر کارش بالکل در ضلالت کشیده و هیچ
چیز اعتقاد نداشت . همه چیز را افسانه ... و ...
لاجرم حقیقت خدائی مردم را نیافریده . بلکه این مردم خدا را که آفریده‌اند
نیز ... تراشیده اند
باز گفتی خدا چیست و کیست . و از کی برآید . و آفریده کارش کیست و کجاست .
اگر جسم و تهی بود ...
اگر جوهر ... بود ... که ... در روی زمین باشند ...
... که در راه او کردم ... مردم ...
به واسطه اتهام زندقه ناچار شدم از اصفهان بگریزم و در ملک هندوستان
آواره و سرگردان باشم
پس هر آینه خدائی نیست
و ... همیشه چنین ... اند که ... لاحق ...
هم چنین آن حکیم گمراه از جرس خود نه برای سفسطه ... .

دهما ده دفعه گشتن بشری نیز ظاهر شد . و در جلوه هشت وهمین بصورت

(رام چند) بود و چهار بید کتاب اوست که او را (وید) خوانند

و برهما ویو را چهار سر است که هر سری بطرفی نظر میکند

و چهار دست است که هر دستی چیزی گرفته دارد . و جهان سراسر نمایش خواب ویست

و چون بیدار شود از این نمایش سراب و نقش بر آب چیزی بجای نماند .

در ستیز زنگ آن روز است

خلاصه برهمنان بویژه جانشین و برگزیدگان اویند

و گناه شستشویشان در کنار رود (گنگ) و از هر اداری مخصوص اوست . .

که طایفه هنود از بیست هزار سال قبل تا کنون با وجود همه اینها بیجان

دو لغت گروه (؟ ربا) پاشیده اند

آن گاه یکی از پارسیان زردشتی که از موبدان است و جبین مجوس بود .

چشمانش را غضب آلود کرده نشد و خشمناک گفت چگونه برهمنان تو اینه

پندار است که خداوند سطوری ندارد مگر (برهما) دستیاری گاهی ندارد

مگر هند و در کنار رود گنگ

و دیانت خدا شناسی نیست مگر برای هندویان و زنده اتلانت مگر چهار دید

ها خدائی دیگر نیست مگر (یزدان) پاک پیروزگر (موبد موبدان)

او را همتایی نیست نی و بیشتر از همه کیش گزینان او را سپاسیان بودند .

و پیمبرانشان (مهاباد) و نامه ایشان (دساتیر) و آئین ایشان

(فرهنگ) است و هر یک از پیمبران بر پیمان فرهنگ بودند تا وخشور زردشت

نیز پیمبر راستگوی نامه زند را بپارسی آورد

لاجرم یزدان پرستان نیز (اورمزدا) از زمان مهاباد تاکنون

برگزیده خود قرار داده و ناز دلشان را از است میدارد و دینی خوب تر از

دین ما نبوده ولی در زمان دولت عرب (اورمزدا) بهدینان را از آن کیش

فرموده و در کارشان پراکندگی پدید آمد

چون دوران خشک و در زیر تازیانه تازیان در افتادند تا هزار و دویست و اند سال

مراقبش پژمردگی جانسب چنین خواهد بود

آنگاه شاه بهرام دینآور چون شاه فریدون پاید و باز نوبت اقبال

دولت بدین نیا فرا رسد و آئین مهر تازه گردد و آتشکده فارسی از نو فروزش

چون سخن بدینجا رسید یهودی سیار سخن آغاز نهاد و گفت

چگونه گمان توان کرد که برگزیده نیست مگر چند تن آتش پرست زردشتی و دیگر

و باقی مردم آفریده (اهرمن) زمین باشند

هر اکنبار تعبیر مانند خواب و خیال است معراج زردشت پیغمبر شما که با ستاره ها

رفت و بهشت و دوزخ و دیگر شگفتیهای آسمان را دید همه از خیالات و ادعا است

که از (سقراطیان) یونانیان و هابیان اقتباس کرده است

و بعد از آن دیگران از او گرفته

خدای دیگر نیست مگر خدای ابراهیم و ملتی ندارد مگر ملت ابراهیمی .

و حضرت موسی این ملت را از مصر و ظلم فرعون نجات داد و به بیت المقدس

آورد و در آنجا سلطنت آورد از امان برگرفت و گفت بعضی آنان را نابود و تباه

انداخت

کردند چون بعضی از ادات یهود عبادت بیت را هم زدن خواسته خدا سلطنت [illegible]

ودر اطراف عالم اوراق نمود تا بزاير اهلي در همه روي زمين يافت گردد .

وخدا اين ملت را نگاهداري ميكند اگرچه در روي زمين جز يک تن باقي نماند

واگر پراكنده باشند در اطراف جهان فراهم آورد براي ايشان پادشاهي

همه دنيا را آنگاه بستانيد وحمد را كه پيش از زمان نعمت نگاه داشت بود برپا سازد

وعادات سبت را تجديد بفرمايد درحالتي كه يهود اين سخنان را ميگفت دانشمند انگ

ليس ميگفت بازيچه است سخن بگوييد

كه يک تن از اهالي ايطاليا با جامه كبود نخستين كه وي را گفت

شما خدا را بيدادگر ميكنيد بلكه را انچه حرمت نميدارد مگر ابراهيم را خدا اما اين

بيشتر از هزار وهشتصد سال است كه برانداخته چنانكه از پراكنده گي خود ميتوانيد حكم كرد

كه دين شما منسوخ وطبقه شما منقرض گشته ديگر شما در حكم است نخواهيد

امروز خدا همه مردمان را بانگ انجيل ميخواند ودر بيرون آن رستگاري نيست

وناپ خاص حضرت عيسي پاپ بزرگ است كه گناه مردم را ميبخشد

و (پاتريک) ها نواب عمومي او هستند ودر هر روز يكشنبه شراب ونان

دعاي قدس خوانده مبدل بخون وگوشت حضرت مسيح ميشود

آنگاه است كه كاتوليک تيمناً از خون وگوشت او ميخورند تا از آتش جهنم خلاص شوند

وهر كس را تعميد ننهند از آتش خلاصي ندارد وملكوت آسمانها داخل نخواهد شد

يكي از علماي پروتستان درحالتي كه ازو ميشنيد با آن كشيش كاتوليک پاسخ داد كه چگونه

شما ميتوانيد رستگاري مردمان را منحصر كنيد بگروه پرستندگان

بهانكه رستگاري پاينده نيست مگر آنانكه پيروي انجيل ميكنند از روي تفسير

وخدا را از روي خرد ودرستي درزير قانون عيسوي ميپرستند

واين خدا سه است اقانيم است ويكي است اما سه است وعيسي را از فراز صليب

فرستاده بجهنم وآنجا همه پيمبران را از آتش خلاص كرد وگناه كاران را بخشيد وگناه

پس از آن بآسمان رفت ودر پيش روي پدر خود نشسته ودر آخر الزمان باز بزمين فرود

خواهد آمد ونجات دهد كه برادر ودربدن آنحضرت كوشش نه تنها نبايست او خورد

وبلا موت او ضرر رسانيد

اگرچه طايفه اند مذكور اعتقاد دارند كه بلا موت هم ضرر رسانيد دعالم ودر مدت سه روز كه خواهد آمد

ناگاه تركي از صاحب منصبان صورت كه شغلي بود بخشيده ان چپق باهمه تسكين وحوصله

گران وسكين روي بآن دو ترسا كرده گفت اي ياران چگونه ميتوانيد محدود

ساخت نشانات حق را بانجيل خود وازروي خارج هيچ اوراق قسمت كرده ايد

عقايد سابقه خود را ودرزمان پرستيدن ارباب انواع تقسيم كنيد

تا دين مسيحي از وقت رسيدن محمد كه ذاتش را مسيح روح الله خبر داده بود از پيش پاك شد

دين شما پاينده نيست مگر در چند ممالک وجزاير بروفق طبيعت واين خود بر روي

ويرانه دين شما است كه دين اسلام برپا شد وبهترين جاهاي اروپ وآسيا وجزاير

افريقا را تصرف كرده ونيمه معموره زمين را درزير نگين درآورده است

وامروز دين ما بركت سلطنت نشسته وخود را تا بچين كه ديار دانشمندان شده است

منتشر كرده شما خود چگونه برون يهودان را از خاري ونيستي اقراري كنيد

پس باز شما نيز سيد ... حقانيت پيغمبر ما را از فيروزي ايشان كه در مدت چهل سال .

نشت عرب از جزيرة العرب برخاسته از يكطرف تا انديس جزاير خالدات .

وازطرف دیگر تا هندوستان وچین را فتح نمودند ودماغ قیاصره واکاسره را
بخاک مذلت مالیدند اگر رستگاری بخواهید یافت خبر دوستان محمد وعمر را باید
بقدر جزولی بغض ع را در دل داشته باشند تا ایشان را سنی حقیقی توان گفت
زیرا که ع در خون عثمان شریک بود وخلفا را دشمن میداشت ودر زمان خلافت
خود فتنه در اسلام انداخت وباعث ریختن خون مسلمانان شد
خاتم المؤمنین عایشه را بیازرد وباخال المؤمنین معاویه مخاصمت ورزید ودر روز جمعه
در منبر گرفته ادعای خدائی نمود
خلاصه جز فرقه سنی در میان مذهب اسلام همه برخلاف وضلالتند واهل نار هستند
وفرقه ناجی فقط ایشانند که اهل سنت باشند
از این سخن شیعی از اهل نجف اشرف که از علمای شیعه بود شروع بخندیدن نمود
وروی به ترک کرده گفت ای احمق نادان عجب است که شما بر شیعه طعنه میزنید
بانکه مشرک وقایل به تثلیثند وحال آنکه خود شما چون صفات کمالیه را غیر ذات
میدانید قایل بقدمای ثمانیه وتعدد الهه هستید ومانند مجوس وثنویان ناچارید
بانکه اقرار کنید به یزدان واهرمن زیرا که میگوئید (القدر خیره وشره من الله)
وبنابراین حق باید ذات احدیت مرکب از دو جزء باشد
واین محال است زیرا که هر مرکبی در وجود محتاج باجزاء است پس باید خیر
وشر را دو جزء قرار دهید اینست معنی حدیث شریف (القدریة مجوس هذه الامة)
وشما شاید که به جبر وتفویض قایلید وبطلان این هر دو قول مسلم است
وشما نیز شاید که بعصمت قائلید وانبیا را خطاء کار میکنید وعصمت را انکار هستید

ومسئله بداء را قایل نیستید وحال آنکه صریح آیه مبارکه است (یمحوا الله ما یشاء ویثبت)
دلیل وجوب بداء را انکار دارید وبعد از پیغمبر خود با وجود مسئله خم غدیر وتعیین
حضرت رسول ص اکرم در آن روز ع را بخلافت وبیعت ائمه مسلمین برد حق
شیخین بازشیخین وعثمان را از او افضل میدانید
وبرای فضایل شیخین در قرآن کریم جز آیه (الذین یبایعونک تحت الشجرة)
ندارید وحال آنکه در زمان خود حضرت رسول بیعت را شکسته شدند واز زیر لوای
اسامة بن زید خارج شدند بااینکه رسول چند مرتبه فرمود (جهزوا جیش اسامة
لا تخلف عن جیش اسامة فلیس منی الا لعنة الله علی من تخلف)
وشما دیدید که با وجود افضلیت ع از حیث نجابت وقرابت رسول ص
وعلم وحکمت وشجاعت وفصاحت وجود ودیگر فضایل بشریه بر همه اصحاب
وسبقت او در اسلام حقش را در سقیفه انکار نمودید بدون شورت کبار
اسلام وبدون انتخاب واستحقاق خلیفه دیگر تعیین کردید که عمر در باره خصوص آن
گفت (خلافة ابی بکر فلتة شر فی الاسلام)
اگر شورای وانتخاب بود لفظ فلتة چه معنی داشت گذشته از اینکه خلافت بنوبت
الهی وباید خلیفه را خدا تعیین کند یعنی بقوه قدسیه او را مخصوص برداند
چنانچه در چند جای قرآن تصریح باین معنی شده (انا جعلناک خلیفة فی الارض)
وانی جاعل فی الارض خلیفة) (وهرون اخلفنی من بعدی)
واگر شما شایسته برای خود خلیفه تعیین کنید پس شما شایسته پیغمبران را از حقشان
نصب نمائید با وجودیکه وصی شما بر خلافت ابوبکر دلیل را اجماع مسلمین ...

اجماع کبار صحابه هم تصدیق همه شما انعقاد یافت و سابقون در اسلام داخل در این
اجماع نبودند ـــ و شما شیعه که تصویب میکنید معاویه و عائشه را و طلب رحمت میکنید
از برای یزید ولعنت بر یزید را تجویز نمی نمائید
و حق پیغمبر را اجتهاد گفته اید مگر برای اینکه گناه یزید را بگردن خدا بیندازید .
و شما شیعه که عائشه را بدون هیچ فضیلت و استحقاق ترجیح میدهید بر فاطمه زهرا ع
و حال آنکه اشاره و صفات فاطمه زهرا در بیان است و صحت او مسلم جمیع اهل سنت
آن اشاره را تدلیس بعد در حق عائشه گفته اند (حفظت اربعین الف حدیثا و من الذکر
آیه منها) و شما شیعه که آل محمد را بی بهره از رحمت خدا خواسته اید
و فاطمه دختر رسول صلعم رحلت نمود از دنیا در حالتی که بر کسانی نفرین میکرد .
و ظلمهائی که امت یهود بر عیسی وارد آوردند شما چندین برابر آنها را بر اولاد
پیغمبر خود روا داشتید و فدک را غصب نمودید و اختلاف در اسلام
انداختید و ائمه اثنی عشر را عبارت از خلفای بنی امیه قرار دادید
و قوت سلطنت مبدل ساختید

نبوت بعد [illegible]

و [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام را بر منبرها سب و لعن و تکفیر نمودید ـــ
و صدق این ظلمهای قبیح و شنیع و تهاون دین و اعمال شنیعه و عقاید باطله
و آراء فاسده خلفای را از فرقه ناجیه گمان میکنید
هیچ غیرت و شگفتی دارد و جای بسی تعجب است اینکه شیعه مذهب نظر در روایات
مذاهب شیعه بیان کند
که ناگاه شخصی سنی مذهب و از علما زادگان بهبهان که سالها در کرمان [illegible]

نزد حاجی کریم خان قاجار درس خوانده و علم حکمت و حدیث آموخته الگاه
بسمت تجارت بهندوستان آمده بود شخصی شیعه را قطع کرده یک آهنگ غریب
و طرزی ادیبانه لباس خود را عجیب ساخته و رو به نقیبه آورده گفت ای جناب
طلبه بزرگ که شما علمای بالاتری بر شریعه برای سنت و جماعت دارید که ایشان
که بعد از پیغمبر ختمی مرتبت از برای بیان تفسیر و محکم و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
و عام و خاص و شرعی و تکوینی احکام قرآن مجید که از مشکوة نبوت مقتبس و
دارای علم و تأویل کتاب و صاحب قوه قدسیه و معصوم و پاکیزه
تا امت در آن معدن علم و مهبط وحی استغنا نمائید و شما آنست ابو حنیفه
تابع ظنون و قیاسات و اوهام خود شوند
حال انصاف بدهید چه فرق است بین شما که بعد از حضرت تمام آل محمد
باب علم را مسدود میدانید و عمل بالظنون و سوء تفکرات خود میکنید
با آنکه بلا فاصله بعد از حضرت رسول باب علم را مسدود شمرده اند
اینک وقت شما ای بجای مذهب [illegible] و مجتهدین شما ای همه باب علم را مسدود دیده اند
و بالظنون و استحسانات مثل ابو حنیفه که از روی (استحسان لا قول) [illegible]
اقتباس کرده است عمل میکنید
و شما مذهب شیعه و [illegible] رکن رابع و نقطه علم هستید و علوم آل محمد را
نمی دانید و از سبک آن بزرگواران تجاوز کرده اید
و امام زمان خود را نمی شناسید و حال آنکه در زمان غیبت امام حرف
[illegible] رعیت با امام زمان نمیرسد موافق نصوص احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله

باید در میان مردم نقبا و نجبا و قوای ظاهره و عدول باشند که فیض امام را از امام عصر
باین برای ایشان بمردم برسانند

و در میان ایشان همیشه یک نفر از همه کاملتر باید ناطق است و او از شیعهٔ کاملین رکن
رابع و امام زمان و نقطهٔ علم و مرآت سرتا پا نمای آل محمد است
(ما اذن آل محمد و ما قال آل محمد) هر کس معرفت او را نداشته باشد تابع نیست . . .
(و یموت میتة الجاهلیة)

ناگاه شخص سیدی از اهل کرمان که از سلسلهٔ نعمت اللهی و پیرزاده روش عیش بود
روی بآن شخص شیخی کرده و گفت سخنان شما همه موافق منطق و صواب و مطابق رای
اولوالالباب است

لکن نفهمیدم ببینم آن نقطهٔ علم و شیعهٔ کامل امروز کیست و نامش چیست)
آن شخص شیخی گفت اگرچه تصریح باسم حرامست زیرا که امام زمان هنوز از جزیرهٔ
(هورقلیا) بیرون نیامده است و در آنجا هنوز نضج کامل نیافته است
ولی چون در این ممالک آزادی و شکوفهٔ عالم هورقلیا و شهرهای (جابلقا
و جابلسا) تازه رسیده است بنده فاش و بی پرده عرض میکنم
(تمتع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیة من عرار) آن نقطهٔ علم و رکن
رابع و شیعهٔ کامل امروز سرکار حاجی محمد خان است روحی فداه
که بموجب نص صریح از جانب آقای مرحوم و آقای مرحوم را سید جلیل و سید نبیل را
شیخ جلیل تعیین فرموده اند

اگرچه برادر آقا محمد خان حاجی محمد رحیم خان هم همین ادعا را دارد ———

و جمعی از اقارب رفقا باو گرویده اند

و حاجی میرزا باقر نامی در همدان هم همین ادعا را دارد اما سخن او هیچ
محل اعتنا نیست زیرا که حاجی محمد رحیم خان مشرب تصوف و عرفان دارد است
و حاجی میرزا باقر بر پاشنهٔ پای خود برگشته یعنی مشرب بیان بالاسری و شیخی اتحاد
کرده و پای هر دو از مسلک مشایخ عظام ما بیرون رفته اند

و امام عصر باید از فیض نیز بی نصیب زیرا که بر مسلک آل محمد نیستند علاوه بر اینها
هیچ کدام از آقای مرحوم نص ندارند و همچنین بعد از سید بزرگوار میان شاگردان
آنجناب اختلاف افتاد یکی از آنان حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام بود که در تبریز
ادعای نیابت سید را نمود و مرحوم آقا را لعنت میکرد

دیگری میرزا حسین محیط بود ولی خاک را این دو نفر در جنب آقای مرحوم رنگ نداشت
و در وصایت آقای مرحوم تردیدی نیست و وصایت سید جلیل به تصریح —
اگرچه سخن بسیار میرود و هم چنین در وصایت سرکار آقای محمد خان .
زیرا که در وصیت نامهٔ مرحوم آقا است (و لاحیه فضله) اما در
وصی بودن جناب سید کاظم از طرف شیخ بزرگوار هیچ حرفی و سخنی نیست
و کسی نمیتواند انکار نماید

خلاصه امروز چشم همهٔ ایشان رفقا بر سرکار آقا روشن است و علوم آل
محمد بوجود ایشان کسی منتهی شده اند

آن شخص نعمت اللهی با برسیم که مرحوم شیخ از جانب کی منصوب شده اند
و شیخی گفت مرحوم شیخ از جانب کسی تعیین نشده بودند (بلکه در عالم رؤیا

و از امام حسن عسکری علوم آل محمد را تلقی مینمود —

نعمت اللهی گفت هزار رحمت بر پدر بابیها که شیخ احمد ربانی سماوی و صاحب نور
مستکفی و مستنیر از حقیقت فعال مینامند باز حرف آن را بجائی میبرند —
شما هنوز اینقدر حس نکرده اید که خواب و خیال هرگز دلیل نبوده و نبود بر فرض
هم که بشود برای خود بیننده و خوابیست نه دیگران
پس خواب و قول شما شیخ احمد بر دیگری حجت نتواند بود مگر تنها برای خودش و آن
نیز که شما بر عقیده نموده اید بر خود شما وارد می آید زیرا که سلسله شیخ احمد از زمان
امام تا کنون گسسته و منقطع گشته در اینصورت یا باید شیخ احمد همان خضر فرخنده پی
باشد که بابیها میگویند یا راه بدعت و ضلالت تلقی شما
ولی سلسله فقرا موافق کرسی نامه که در دست دارند میگویند صدر بصدر تا بامام
میشود و همه مشایخ ایشان تا بامام ثامن تلقین خاص دارند —
مثلاً سلسله نعمت اللهی پیر به پیر بشیخ معروف کرخی دربان آنحضرت
شیخی چون نام معروف کرخی را شنید فوراً گفت راست میفرمود آقای مرحوم
که شما همه تان امامی هستید بعد از حضرت رضا معروف کرخی را امام میدانید
و میگوئید بعد از حضرت رضا حامل نقطه علم او بود
نعمت اللهی گفت چنین نیست بلکه ما شیخ معروف را مانند ابراهیم ادهم
و کمیل ابن زیاد و بایزید بسطامی حامل نقطه طریقت امام میدانیم
نه حامل نقطه علم امامت و از این جهت سلسله ما را طریقت مینامند
اما شما گوئید که بامام سیزدهم قائل هستید زیرا که محمد خان را حامل نقطه علم گمان میکنید

و عجب دیگر بنا باعتقاد شما وارد می آید که باید در میان عصر شیخ احمد و غیبت امام
اقلاً در مدت هزار سال همه مسلمانان بر ضلالت و جهالت باشند
و این خلاف لطف و عدل الهی است و اگر در هر زمان او بیان ناطق و قائم
بوده چه اندیشه آن نص صریحی از برای شیخ نرسیده باشد تا برای اصحاب طریقت و
معرفت جای شبهه باقی نماند
شیخی گفت بعد از غیبت امام و رحلت نواب اربعه علوم آل محمد از مواقع
مختلفه ظاهر میشد و هر یک از رواة احکام مظهر شأنی از علوم آل محمد بوده
یکی مظهر علوم ظاهر ایشان یکی مظهر طریقت و اخلاق ایشان یکی مظهر اسرار و رموز
آن بزرگواران بوده و از این میانه کسی نبود که مرآت سرتا پا نمای آل محمد بوده
و ظهورات ایشان در مرایای متعدده و قابلیات مختلف اختلاف جهات بروز
مینمود نقبا و نجبا هر یک مظهر خاصیت و مواقع مخصص بودند
تا در زمان شیخ جلیل که مظهر کلی است و حامل نقطه علم و مرآت سرتا پا نمای آل محمد
ظاهر شد
از این جهت بود که مرحوم آقا همه علوم را سینه داشتند و در هر علمی حتی ولایات هم کتابها
تصنیف نموده است
(هو) در جهان بحر بی بود که موج آن پایان نداشت از آنجمله در تفسیر چهل سال
موعظه می فرمودند و آیه نور را چهار سال تفسیر کردند
هنوز شیخی این سخن را شرح و بسط میداد که
ناگاه شخصی از منتسبین بطایفه بابیه که نامش سلیمان خان بود و از جانب صبح ازل

مأمور بر تبلیغ و دعوت اهالی هندوستان بود با بابی غریب و قیافه‌ی عجیب و هیئتی
منقلبانه دعوات و لغزات بسیار رو به آنها نظر نموده صحبت کرد و گفت
العظمة لله چه میگوئید این فرق متشتته متفرقه مختلفه
(کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف) عجیب است از معانی که بعضی از طایفه
شیعه اثنا عشری که بعضی از طایفه شیخیه و صوفیه بودند که عرفان حقیقی متقدم است
و اکثری کلماتشان معرفت قطب و نقطه علم است. سالهای سال بالای منبرها و در
مجلس‌ها عمری به فرجه میگوئید و گفتند و منتظر امام غایب و مهدی موعود بودند.
آنچه آمد از او اعراض کرده محجوب شدند
مدتی است که آن نفوس قدسیه را مصلوب و شهید ام نمودند از امام هم گذشتیم
امروز روز قیامت است و نفخه‌ی صور و صیحه و نفخ نفخت. الآیه. در المرقت
صور و صیحه که از مضافات حکایت است در اهتزاز آمده و عرش آب
بر روی آب قرار گرفته تنگی فلکه و آن باغی است که جناب خادم الله از
برای جمال مبارک به شکل فلکه ساخته است و زیر آن همه آب است
و هر سال خاک آن را تبدیل مینمایند که یوم (تبدل الارض) و عنقریب
بدن جمال مبارک را که عرش روح است همان جا دفن خواهند نمود.
و آن را اشعیا نبی در کتاب خود از پیش خبر داده است
و عجب آنکه جمال مبارک روزی در زیر سایه‌ی درخت توت بزرگ که در آن
سایه افکنده و میوه‌ها بسیار آورده بود نشسته بودند چون میوه‌های درخت
بسیار فرو میریخت و بجمال مبارک صدمه وارد می‌آورد فرمودند چه خوش بود

که این درخت ثمر نمیداشت حال چند سال است که ابداً ثمر آن درخت
قطع شده و با وجود این اهالی آنجا ایمان نمی‌آورند
آنست که جمال مبارک عکا را اولاد افاعی فرمودند و نیم تنه معهود است
در قاب ظاهر نه و آن روزی بود که جمال مبارک در دوا ایوان روی کرسی نشسته بود
و با اصحاب خود تجدید عهد میفرمودند (عهد الصمدانیه) و (قناة الاحدیه)
متعقبت شدند که نیم تنه جمال مبارک در مقابل آفتاب واقع شد چیزی که خاطرشان
خطور کرد فوراً طلعت مبارک روی بآنها نظر کرده فرمودند یا امروز آن
نیم تنه معهود در قرص آفتاب ظاهر گشت
(طوبی للفائزین بهذا الفوز العظیم) خلاصه امروز روز موعود است و باید
کلی به لقاء الله فایز شوند و قصبه عکا مدینه شهود بیانی و جذبات ناریه
الهی نار ذات الوقود است صفوف محشر بسته شده است
و ظهور اعظم عبارت از این ظهور است که یک در مقابل این ظهور مبارک اولیا
در اند تقدیر ارزانی شعره روح در کلماتش نیست از آنجهت مردم همه مستهلک هستند
چه نفوس همه مانند خفاش از شعاع انوار حقیقت محجوب مانده اند
اگر نه جمال مبارک در کلمات میفرمایند امروز هو در قمیص انا ظاهر است
(و هو المکنون بنا المشهود) ناحق مردم این کلمات را نشنیده فرار کرده
از این جهت امر شد که حکمت باید با مردم راه رفت
(عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان) در لوح فاضل میفرمایند (کن بنا
کالشعاع فی بدء الایقان) و همچنین در لوح مریم میفرمایند.

(ان یا ایّتها البصرین مع تفقدک لمن کان قمیص الغلام محمراً بدم البغضاء ولیضرب
نغمهٔ حنین ینادی یا حزین) و در مدح سلطان و اشراقات و طرازات مطالب
سیاسی بسیار فرموده‌اند
مگر نه این جمال مبارک با ناپلیون فرانسه قبل از آنکه از آلمان شکست بخورد نوشته
(تمشی و تمش الذلة عن ورائک) و بعد از شهادت سلطان الشهدا و برادرش در اصفهان
(ذئب و رقشاء را) اخذ فرموده‌اند
آیا بجهت اتمام حجت بر اهل الارض اشعار و غزلیات طلعت مبارک کافی نیست که میفرماید
(هلهله یا بشارت حور لقا آمد از فردوس علا آمد با چنگ و نوا آمد هو یا کاس حمرا آمد)
چه فرق است میان اهل فرقان با یهود و نصارا که هنوز منتظر مسیح و فارقلیطا)
هستند با میان اهل بیان و فرقان و امت فرقان که منتظر مهدی موعودند .
(لعمر الله کمن یظهره الله) ظاهر شد
ان دو نفر شیخی و صوفی از این سخنان نواب متعجب گشته گفتند این خدائی که تو میگوئی
ظاهر شد و امروز روز قیامت است آیا دلیلی بر ادعای اثبات خود دارد یا
محض ادعاست
شیخی گفت آنچه بنظرم می‌آید ادعا که در کرمان و یزد بودم و از ایشان هم
می‌شنیدم که این طایفه بالبته سه فرقه شده‌اند یک فرقه که بسیار کم است
تابعین صبح ازل برادر خدای عکاییند و ادعای او محدود است با آنکه
باب منصوب میبانی و از خود ادعائی هیچ ندارد جز وصایت باب
و میرزا حسینعلی هم تا سالها قبل از آنکه ادعا کند نوکر او بود پس از آن در ادرنه

ادرنه میان ایشان بهم خورد .
و فرقهٔ دیگر آن اشخاص هستند که بعد از باب امر بیان را بحروف حی راجع میدانند
و ایشان نیز تازه پیدا شده‌اند
خلاصه این دو فرقه چون از خود ادعائی ندارند اثبات خود را راجع باثبات
شخص باب نموده‌اند و از همه گذشته ادعای این دو طایفه محدود و ممکن است و توان
چنین ادعائی کرد و موافق منطق هم شنید احتمال صدق و کذب در آن راه دارد
و تاکید به روی آن حرف زد
اما شما که ادعای الوهیت مطلقه دارید بلکه میگوئید همه مردم را خدا میسازیم
خوب است بر طبق این ادعا حجتی بیاورید اگرچه از ادعای محال نیز طلب حجّت غیر
مشروع است ولی در صورت آنکه حجّت درست شد ما هم ادعای شما را تصدیق میکنیم
سلیمان خان چشمانش را رو بآسمان گردانده با یک عشوه و غمزهٔ بسیار گفت
چه قدر مردم از این مطالب دورند و ذوق حقیقت ندارند همه مرده و منجمد هستند
و مصداق از ورای عظام نخرهٔ رمیمه بهتر از قلوب افسرده مرده نتوانم جست
با نفس ادعا حجّت است چه حجّتی دیگر قوی‌تر از عظم ادعا
در صورتی که معروف باستقامت باشی و کار از پیش برود و صاحب همه دولت
و جرأت باشی و در میان ملا و امکان نداری ده و بایستد و از هیچ نترسد
چون انا الحق گفت شیخ و پیش برد پس گلوی جمله کوران را فشرد
در این حالت همه اهل قهوه‌خانه که از ترسایان قبطی حبشی و از تاتارهای لاما
و از یزیدی‌های عرب و اسمعیلیان نیز در میان ایشان بود برخاسته باتفاق هم

بر روی سلیمان خان (تف) کردن گرفتند و گفتند عجب است از تو که حد
و برتری تو که از حد گذرانیدی اگر نفوذ و اقتدار دلیل بود ادیان فرعون.
و نمرود و شداد و گوساله سامری و جبت و طاغوت و صنم اعظم
و دجال همه بایست حقه باشد و آن اشخاص همه برحق باشند
اگر همیشه سلطنت دلیل بود سلطنت فراعنه مصر و نمارده را کسی نداشت
اگر به کار از پیش بردن بود سامری خیلی بهتر از شما پیش برد
بهتر از آن ابلیس کار از پیش برد که گفت (لاغوینهم اجمعین) و اگر
عظم اقتدار دلیل است اقتدار فرعون بزرگتر از اقتدار موسی بود.
و اقتدار دجال که میگوید (انا ربکم الاعلی) از اقتدار همه بزرگتر است
و اگر ورزیدن استقامت باشد آن در شما نیست زیرا که در برابر ملت
عثمانی میگوئید متفق هستیم و بواسطه اهالی ایران ما را دشمن میدارند
باز اگر در این اوقات ورزیدن استقامت را سابقین شما مینمودند تا یکدرجه حق داشتند
در این حالت هنگامه غریبی و بزرگی در آن قهوه خانه برپا شد
زیرا که از آئین های گوناگون در آنجا بودند و با هم ستیزه میکردند بر سر تشخیص آئینها
و هر یک معتقد میبودند که دین های دیگر راستی نیست مگر در دیار و ملت او .
دانشمند چینی از پیروان (کنفیوس) آنجا بود که برای دانش آموزی
و خاطر آگاهی سفر کرده در کنجی از قهوه خانه چای مینوشید و سکوت داشت
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
ترک گمرکچی روی بوی آورد و از نشست و نهیب فریاد کرد که ای چینی نیکوشناس

که خاموش نشسته و نمیدانم کدام طریقه برتری داری میدانم که بسیاری از آدمیان
چین اندر آئین اند و تارکانان دیار شما و سیاحان ژاپون و برمه
یکدل و یک جهت و یک زبان من گفتند که دین محمد برترین دینهاست
و شریعت مقدسترین شرایع است چه شود که تو در این میانه حکم باشی و تعریف حق را
تصدیق کنی و منصفانه هر یک را جواب کافی داده حق را بر کرسی خود نشانی
چه می اندیشی و چه میگوئی در باب خدا و دین پیغمبرش
آنگاه خاموشی شگرف و سکوتی عمیق در قهوه خانه روی داده و همه مردم سراپا
گوش و نفس و دیده ور شدند
مرید کنفیوس دست های کوچک خود را از آستین جامه فراخش بدر آورده چلیپا وار
بر روی سینه نهاد و خویش را جمع آوری نموده با حالت آرامی و نرمی و به آوازی
نرم و دلنشین گرم گفت
ای آقایان محترم هرگاه دستور سخن و اذن گفتار بمن میدهید بنده
بکمال ادب عرض میکنم از تندی و نادانیست و خست اغراض شخصی
که مردم را از یگانگی و اتفاق باز میدارد
و ظلمت چشم بستگیست که در میان جمعیتها رشته اختلاف و نزاع می اندازد .
(ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون) اگر فی الجمله تأمل کنید و گوش
بمن بدهید در این باب برای شما یک حکایت مانندی گزارش میکنم که هنوز یادم است
وقتی از چین خواستم بیرون بیایم در یک کشتی انگلیسی که در گرد دنیا بحرپیمائی
میکرد نشستم در اثنای سیر در هر جا لنگری انداخت تا وقتیکه روز

بکنار شرقی (سوماترا) بجنگل در آمدیم و با چندین تن از ملاحان و کوماندان
کشتی بر لب دریا نشسته بودیم نزدیک دهی کوچک در زیر سایهٔ درخت نارجیل
که در سایهٔ آن بسیاری از مردمان دیار مختلف آسوده بودند
ناگاه کوری بدانجا آمد که بینائیش را بنگریستن خورشید گم کرده بود آرزمندی
دیوانه وش بدانستن حقیقت نور آفتاب داشته تا نورش را بگیرد تشخیص نماید
همهٔ دست آویزهای نظری و کیمیاوی و جادوئی را هم نیز بکار برده بود
برای گنجانیدن یکی از پرتوهای نور آفتاب را در یک شیشه چون نتوانسته بود
بپایان برساند و روشنائی خود را از دست داده بود
میگفت نور آفتاب چیزی نیست زیرا که روان نیست که از بادی تواند جنبید
چیز سخت نیست چه پارچه از آن نمی توان کند آتش نیست چه از آب نمی افسرد
جوهر نیست زیرا که دیدنی است جسم نیست چونکه بکارش نتوان برد.
و در اجسام تداخل نمیکند حرکت هم نیست چه تنگ ترین جسمها را نمی تواند
جنبانید پس هر آینه هیچ نیست نفرت بر آفتاب یا خیالات بیجا
باری آن بیچاره بزور نظر در آفتاب و برهان جوئی در نور آن خود چشمان
بین خویش را گم کرده بود و می پنداشت این نه نابینائی است بلکه نور آفتاب
در جهان نابود است
سیاهی داشت که حصیرش را میکشید چون خواجه اش را در سایهٔ درخت نارجیل نشاند
یکی از میوه های آن درخت را برداشت و شروع بساختن چراغ از غلاف
نارجیل کرد یک فتیلهٔ از ریشه های روپوش غلاف آن و گرفتن مقداری روغن

از فشردن مغز آن (لامپ) چراغ بنیان و ترتیب از نارجیل درست کرد.
وقتی که سیاه خود را مشغول کرده بود نابینا آه کشان میگفت پس بگو نور در دنیا چیست
سیاه پاسخ داد که نور آفتاب.
کور نا برامی کشید و گفت آفتاب چیست.
سیاه گفت من از آن چیزی نمیدانم مگر اینکه می بینم بر آمدنش آغاز کارهای من است
و فرو رفتنش انجام آنها ولی نور او کمتر مرا سودمند است از نور این چراغ که هر شب
در کلبهٔ من روشنائی میدهد و شبها بدو خدمت شما را می توانم کرد.
آنگاه در پیش آن نارجیل را نشان داده گفت اینک خورشید من است.
از این گفتگو مرد روستائی که با دستوار از راه میرفت آغاز خندیدن نمود
و پنداشت این کور مادرزاد بوده وی را گفت بدانکه آفتاب کرهٔ آتش است
که هر روز خود را از دریا بر می آورد و هر شب در کوه های (سوماترا)
که طرف مغرب است فرو میرود این است آنچه تو خود خواهی اگر بینا بودی می دیدی
ماهی گیری سخن آغاز کرد و به ایشان گفت پیداست شما هرگز از ده خود بیرون نرفته اید
اگر پای داشتید و گرد جزیرهٔ سوماترا را گشته بودید می دانستید که آفتاب هرگز
در کوه ها فرو نمیرود بلکه هر بامداد از دریا طلوع کشیده و هر شب باز بدریا فرو میرود
برای آنکه خود را خنک سازد این است که آنچه من امروزه در دوران این سالها می بینم
یکی از ساکنین نیم جزیرهٔ هند بماهی گیر گفت چگونه کسی را که حس مشترک است می تواند
پنداشت که آفتاب کرهٔ از آتش است و هر روز از دریا بیرون آمده باز بدریا فرو میرود
بدانکه افسرده شود بدانکه این آفتاب یکی از دارایان دیار ماست.

گردش میکند همه روزه آسمان را در حالی که بوده است بر گرد آن که میگردد در گرد
اینکوه زرین (مرو) و هر وقت کوفت میکند سبب آنست که مارهای .
(کتو و کیتو) او را میرباید و بازمی شود مگر از روی دعای هندوان که در کنار .
رود گنگ سکنی دارند

این حرف بسیار دیوانه وار است که در یک زلیسیار بوده است که میپندارد
آفتاب نیست مگر در اطراف جزیرهٔ خودش و اینجا خود فرو میتواند رفت مگر در مغرب
که گشتی های کم باشد که در یک ناوی که از اینجا دریای هند را پیموده باشد
انگاه یک (لاسکار) ناخدای ناوی با بزرگان که در دم لنگرگاه
کشتی نشسته بودند بسخن در آمد گفت این حرف دیگر دیوانه وارتر است که میپندارد
آفتاب حرارت میدارد هند را از سایر ممالک این چه خرافی است که گویند
مارهای کتو و کیتو مرتبط آفتاب بود واز دعای برهمنان بازمیشود
من در سواحل عربستان و در دریای احمر سفرها کردم
و بر (مداکاسکار) و جزایر (فیلیپین) و جزایر (ملوک) گذر کردم
و بمصر و افریقا گذشتم
بدانید این آفتاب روشن میسازد همه کشورها چنانچه هند را نیز روشن میسازد
هرگز آفتاب در گرد یک کوه نمیگردد بلکه بر می آید از جزیرهٔ ژاپون که بهمین سبب
(زایشگاه خورشید) مینامندش و فرو میرود در مغرب در پس جزایر (انگلترا)
و من اینهم را نیز نیک یقین دارم چه این گفتها را از کوده که بیشتر از نیای خود
که بپایان دریا سفر کرده بود شنیدهام و خود نیز در این اسفار سیاحت کم دیدهام

رفت که فزون تر نگرید ناگاه کشتی بانی انگلیسی رازاهی کشتی پاسخ داد . با اینکه هیچ سرزمینی
نیست که بهتر بدانند گردش آفتاب را از دریاییان انگلیز
بدانید که آفتاب نه طلوع میکند و نه غروب در هیچ جایی درنگ ندارد بلکه
دائما پیک تنش گرد زمین گردش میکند

و من نیک یقین دارم زیراکه ما همه جا در بحر و بر گردیده و دور کرهٔ زمین را پیموده ام
هر جا حال آفتاب بدینمنوال است انگاه با چوبیکه در دست خود داشت دایره
بر روی زمین رسم کرد میکوشید تا برای حضار بیان سازد گردش خورشید از مدار
انقلابی بمدار انقلابی دیگر و چگونگی تبدیل فصلی و تغیر مواسم را
ولی چنانچه باید و شاید از عهدهٔ تبیانش بر نیامد (فلاندر) کشتیبان گواه
میگرفت فلاندر مزبور مردی بود دانا و در همهٔ فنون علمی ماهر و توانا همهٔ این ستیزها
بی گفتار گوش میداد ولی چون دید همه شنوندگان خاموش و مستعد شنیدن سخن او هستند
آغاز گفتن را کرد و گفت هریک از شما بیفریبید دیگری را و خود نیز از دیگری
فریفته شد (وکلتی دعی وصلا بلیلا ولیلی لاتقرلهم بذاکا)
آفتاب هیچوقت گرد زمین نمیگردد بلکه زمین است که گرد آفتاب میگردد این
خطائیست که غالبا چنین بنظر می آید که هر قطعهٔ از زمین که هنگام حرکت
با آفتاب برابر شود و روبرو گردد در آنجا روز است در جای دیگر شب
پس همیشه در نصف کرهٔ زمین روز است و نصف دیگر شب و جمیع نقاط و
چه کرهٔ ارض نوبت بنوبت همین حال را احداث میکند
مانند جزایر ژاپون و فیلیپین و جزایر الملوک و سواحل را و افریقا و اروپا و انگلستان

و بسیاری از ممالک دیگر را آفتاب هرگز نمی درخشد نه تنها ذره ای از یک کره یا
یک جزیره یا یک افق یا یک دریا و آفتاب غیر از زمین هم میدرخشند
بر ستاره دیگر را که همه آنها بهمان سان در گرد او میگردند
و ستاره بزرگ تر از زمین و مهر تر از آن یعنی کیوان چنین که با سیصد
فرسنگ قطر که حرکت و نهایت دو یا نیم ملیون فرسنگ از آفتاب مسافت دارد
دیگر نمیگوئیم از ثوابت که هر یک برای خود شمسی هستند
و از اقماری که گرد سیارات گردش میکنند مانند قمر زمین که اطراف
که اطراف زمین میگردد و در همه این کرات ثوابت و سیار و اقمار
آفتاب نور خود را میپراکند

ولی چه قدر تنگ چشم و دیده بسته خواهد بود آنکه در صبح چنانکه رو بطرف زمین
مشرق اندازد و از فرط آز مندی و در گمان که آفتاب نمی درخشد مگر کشور
او بلاوه تنهائی و روشن نمی سازد مگر افق او را (ترجمه التتمه ان به زبانین)
این سخنان قلندر که گردش دنیا و رصد کواکب و آسمانها را کرده بود
جمع نامبرده کمالت این جمعیت

پس برید کنفیوس این سخن را علاوه معانی ساخته که همین طور که خدا
و چنانکه هر یک از مردم بودن آفتاب را به تنهائی بجوید یا در ستایشگاه خود و یا
در کشور خودی پندارند
و هر گروهی اعتقاد دارند که در ستایشگاه تنگ خود بگنجد ان بود که در کیهان
و بدیدار نمی گنجد

ولی آیا ستایشگاهی میتواند برابری کند بستایشگاه طبیعت که خدا برافراشته است
این گنبد مینا را برای گرد آوردن و اجتماع موجودات در آن
همه یک نسق بر سبیل اشتراک ستایشگاه دیگری [illegible] هستند مگر نمونه از
ستایشگاه طبیعت و در بیشتری از ستایشگاه گیتی دیده نشده شمعها و شکوه‌ها
یا ظرف آب و پاره سنگ تنها و شمعدانها و پیکرها و کنده کاری ها
و قانون نامه‌ها و قربانی‌ها و قربانگاه؟

ولی در کدام ستایشگاه آب گیری فراخ تر است از دریاها که همه آب گیرهای
معابد گیتی در یک گوشه او نمی گنجد
و کدام ستونها زیباتر از درختان بیشه‌ها و سبزه‌های بارور و طاق
بدان سان بر افراشته که آسمان کبود و شمعدانی بدان سان درخشان که آفتاب
عالم تاب و پیکرهائی بدان سان مهر انگیز که این هستی‌ها نمونه او دیده
با ادراک طبیعی که حرکت میدارند و یاری میکنند همدیگر را و با هم سخن میگویند
یا کنده کاری بدان سان که هر چیز را شناسائی میدهد
یا قانون نامه [illegible] همگان پر از مهر خدائی که بروی سپاس گذاری و محبت
انبار بشر بنیاد شده است نه آن مهری که بر روی سود شخصی استوار گردیده است
و کجا دیده میشود قربانی‌ای کارگرتر از قربانی ستایش ما با آنکه همه را جا داده
و از برخی ساز هوس‌ها در راه آنکه باید همه چیز را با آسایش کنیم
و شخص خود را فدا سازیم
باری کجا میتوان یافت قربانگاهی پاکیزه تر از دلهای مردم نیکوکار که خدا خود میگوید

کسانیکه حق را محصور کرده اند وعالم را باین کرهٔ خاک منحصر دانسته اند آن بیچارگان را

مانند کسی که نور را منحصر باین چراغ تاریخی کرده بود

و بآن روستائی اعرج که شهاب را تنها باُفق سوهات را مخصوص گردانیده بود

با آنکه او را از دارا بهشت هندگمان میکرد

همچنین هرچه بیشتر عمومی و همگانی سازند وهرچه تنگتر نمایند فضی مقدس او را اگر دگرگونی نیکو میشوند

وهرچه بیشتر از روی آزمندی و تنگ چشمی خدا را محدود بخود سازند تا آن بیهوده با دارای گوهرینه

مگر یک پرتو کوچک آن را ورثت خویش

و نزد آن منکر مذهبی که یکسره از حق تو نیست مبادا که بپاداش سرکشیش بادهم برسد

آنچه بدان رسیده بود

حکیمی که بجهد تسخیر و کشتی نور آفتاب بخود کرگشته بود و ناچاری که در راه بردن خود

یک چراغ غلام سیاهی استعانت جوید

همچنین مرید کنفوسیوس سخن نگفت که بر روی برتری کیش خویش کشمکش داشته درخاموشی شگرفت مانده بود

☆ از جمله خاموشیان درمیان ایشان شخصی بود از اهل شیراز که نامش میرزا جواد بود

وخوش از اهل دانش و بسیار همه چیز را دیده و فهمیده بود و سخنان و براهین هر قومی را

از روی دقت شنیده بود (عرب دیده و ترک و تاجیک و روم از هر جنس [illegible][2] یکی معلوم)

نقش [illegible]

این مرد با آنکه از اهل ایران بود اخلاق و اطوار ایرانیان را نکوهش بسیار میکرد

و جز از روی ترقی ایشان هیچ گونه تعصب جاهلیت از ایشان نمیکشید

و فرنگیان را در جمیع موارد با آنکه نکرده و منفور میداشت از پاره جهات تمجیدات

و تجلیلات فراوان مینمود از آنکه درحق ابنای بشر یکسان خیرخواهی میکرد —

هیچکس نمیدانست از کدام مذهب است انبیا و حکما را یکسان تعظیم مینمود که معلوم نمیشد

است کدام پیغمبر است حدیثهای کهنه چنان پیشش نو بود که گویا امروز شنیده است

و چون قصهٔ آدم و بیرون شدنش از بهشت و جدائی او را با حوّا نزد دیگری

میگفت چنان میشد که گویا این واقعه دیروز است .

و چنان از قصص باستان متأثر گشتی که گفتی حادثه امروز است .

احوال و فطانت و عیاری چنان سالهای دراز باور مینمود که هرکس گمان میکرد

که کودکی خردسال است .

هرسخن صحیح و افسانه و گزاف در نزدش معنی بزرگ داشت .

هیچ دین و جماعتی را بقدر ذره تزییف و استهزاء نمودی .

و احترام هرکس را بقدر بهره و حظش از وجود فرمودی .

همیشه سرور و شادمانی بر رخش ظاهر بودی .

و حزن عمیقی در دلش پنهانی جای گرفته .

شیعی بود ولی نام شیخین را باحترام یاد میکرد .

عبدالرحمن ملجم را بزهد و ساولی می ستود .

عمرو بن عاص را وزیری پرتدبیر و کارشناس می فرمود .

و از حلم و جود و حسن عشرت و اخلاق معاویه داستانها میسرود .

یزید را بشوکت و شعشعهٔ ظاهر توصیف مینمود .

با وصف اینها چون واقعهٔ کربلا را یاد میکرد سرشکش بی محابا روان میگشت .

و انگشتش از دامان میگذشت .

از علم امام اعظم ابوحنیفه رض تمجید بسیار میکرد .

ولی جز اهل بیت عصمت کسی را حامل علم نبوّت و وارث خاندان نبوّت نمیدانست

اعتقادیه با شیخیّه مطابقت تام داشت .

ولی تبرّی از کسی اظهار نمیکرد و نجات را منحصر بمعدودی از شیعیان نمی‌نمود .

بلکه میفرمود مردم بدانند که در سعت رحمت الهی هستند جزای هیچ عملی هم فوت نخواهد شد

(ومن یعمل مثقال ذرّةٍ خیراً یره) .

مشرب زهد و تقدس و تقوی را در ظاهر و باطن داشت .

با وصف این بطوری از عرفا و صوفیه تمجیدات میفرمود که هرکس آن را میشنید مناجات و

پیر خرابات مغان گمان میکرد .

و دهریّه و طبیعیّه و اصحاب زندقه و الحاد و قائلین باتحاد و اشتراک را داناترین مردم

و صاحب حسّ نورانی میفرمود که ایشان خرق حجب و رفع خرافات نموده‌اند

و مراحل سلوک را بقدم وجود پیموده‌اند هرگاه از حرکات و سیر خود باز نایستند

و سیر خویش را الی حد بدرجه‌ی منتهای انسانیت و مقام سعادت اصلی نائل خواهند شد

و بمرتبه عالی الاعلی که در حق ابنای بشر متصورست خواهند رسید .

چراغ بصیرت را نور علم و حکمت میدانست .

جهالت را هرگونه منشاء بدبختی‌های جنس بشر گمان میکرد .

و در هر پیشه خود را علم و برهان قرار داده بود .

سخن هیچکس را قبل از اثبات و ابطال رد و قبول نمیفرمود

در هنگام رد سکوت میورزید هم چنین تمجید هر کس را بقدری که از جهات وجود و خیرات بالکلیّه میفرمود

ولی بعیب و نقصان آنان که میپرسید صمت اختیار میکرد .

در مقام تعریف و تمجید نیز کسی را از پایه‌ی خود بر نمیگذرانید .

بلکه هر قدر خوبیه در مردم بود تنها همان را بعبارت خوش بیان مینمود .

هر کسی را از اعالی و ادانی بقدر رتبه‌ی او احترام میکرد .

و حفظ شئونات را در هر مرتبه از دست نمیداد و حق هر کسی را نگاه میداشت

اگر در مقام نصیحت میخواست کسی را بعیب خویش واقف سازد بطور تمثیل و تلمیح باو

میفهمانید تا خجالت نبرد .

هر کس با او سخن میگفت تمام حواس خود را متوجه او داشت .

تا گفتگو سخن طرف مقابل قطع نمیشد ابتدا بسخن و پاسخ نمیکرد .

بجای آنکه بخواهد مردم او را مرید باشند یا مثل صاحبان دعوی و ارشاد ارادتمندانی خواهد

ولی هیچیک از ارباب ارشاد او را مرید خود نمیدانستند .

و بهرگونه مردم همراهی داشت .

کسی را در اعمال شخصیّه نه موافقت و نه اعانت میکرد و نه منع و زجر مینمود

بلکه هرگاه ممکن بطور حکمت و بلطایف الحیل بسبب انصراف خیال او را از

شنایع فراهم می‌آورد .

با آنکه از طایفه بابیّه بد نمیگفت مریدان کرارا چنین جمع با او دشمن بودند

میگفتند این مرد منافق و مزوّر و دارای مذهب است و با ایشان بجانب نیست

با آنکه تمجید بسیار از شیخ و سیّد داشت طایفه شیخیّه غالباً از او خوب نمی‌گفتند

و گمان میکردند او بابیست .

با اینکه از احکام شریعت سر موئی را فرو نگذاشت کمال تقدس و پاکدامنی را دارا شد
متشرعه هم او را از خویش میدانستند که شیخ و معصوم است
با وجود دوستی بصحابه و تمجید بسیار از اصحاب پیغمبر عجب اینکه اهل تسنن او را رافضی و زندیق
می پنداشتند
اگر کسی از او میپرسید چه مذهب داری در جواب میگفت

مذهب عاشق ز مذهبها جداست   عاشقان را مذهب و ملت خداست

روی هم رفته با طایفهٔ عرفا و صوفیه بیشتر راست بود و فهمیدن را روح حقیقت دیانت میدانست
ولی حقیقت نیز نوع بشر برای اینکه مجری فکر و سخن از برای خیال روح خود داشته باشند ناگزیرند
از باور کردن چیزی که منسوب بملکوتیت و تقدیس باشد
چون این شخص شریعت را روح و جوهر و مقدم فلسفه میدانست و سفارت سماویه را
مفیض و منشاء حکمت و علم دینی میگفت
گفتا نیز میگفتند (قشری است و دین باور و فنا تیرم)
میان چندین فرقه مختلف سخن میگفت که همه را در سر یک نقطه جمع می نمود و همیشه منظور
سعی را میکرد که کلامش بسیار ساده و روشن باشد
در واقع سخنانش چنان حجت نورانی را دارا بود که اثبات خود را در معنی خود شروع داشت
از این مراتب که گذشتیم لبیب را ادب شناس و صاحب استیناس و اقوال و افعال و اعمالش
همه چیزی و مطابق واقع و حقیقت بر مقتضی عدل و انصاف بود
در معاملات معاشیه و حقوق حیاتیه چنان با انواع ملل و طوایف یکسان و بدون غرض
راه میرفت که همه کس او را محل اطمینان و اعتماد و طرف امنیت و اتکال خود قرار داده بود

این شخص باصلی دعوی مذهبی و دیانتی نداشت میگفت نه پیغمبر نخبه ندارم که میل توان
عقیده را دارا بود .
بلکه میگفت نیست که آنچه دعوی یکی دارم بر وجه کمال و بطور حقیقت دارا نیستم .
همیشه میفرمود عقاید مردم عموماً تقلیدی است یعنی بپای خود راه نمیروند .
بلکه عقاید ایشان تابع القاب و تقلیدات آبا و اجداد و معلمین ایشان است .
که هرچه در سرای ایشان انداخته اند همان نشو و نما یافته است
و اینان در واقع بر مثال آن کودکی هستند که دستش را مادرش گرفته بهر طرف میبرد
و از خود استقلالی ندارند
و اگر نه اینطور بود یعنی باستقلال رای و فکرت خود حرکت میکردند بلا شبهه تا کنون بقوهٔ
نظریه خود بر سر یک نقطه جمع شده بودند و امروز هیچ اختلافی مشاهده نمیشد
زیرا هر چیز را که فرض کنیم مدار اتفاق و اتحاد ابنای بشر است
چون نیک نظر بنمائیم میان دارایان همان چیز اختلاف و تباین شدید موجود می بینیم
مثلاً اگر فرض کنیم مدار اتفاق و اتحاد مردم علم و حکمت است چه بسیار علما و حکما را
از هر ملت مشاهده مینمائیم که با یکدیگر در نزاع و جدال و مناقشه هستند
و یا اینکه در هر مسئله نظری اندازیم از هزاران سال باینطرف استدلال یافته همه وقت در
میان ایشان عالم و حکیم پدید آمد
با وصف این در این مدت طولانی نتوانسته اند از میان خودشان رفع مناقشه و خلاف نمایند
همچنین اگر فرض کنیم که مدار اتفاق عقلی بشریه بر منطق و برهان است باتفاق
و عرفان چه بسیار ارباب منطق را میشناسیم و میبینیم که با هم اختلاف دارند .

وچرا عرفا با هم متفق نمیشوند اگر بگوئیم انصاف وزهد وتقوی ودیانت مایهٔ اتفاق است
میبایست مردم متقی ومنصف از هر طایفه وطبقه ودر تا هر ملت بایکدیگر متفق باشند
وحال آنکه بیشتر از همه اصناف ایشان با هم معاند ومخالفند
واگر گوئیم تمدن واخلاق فاضله مایهٔ اتفاق واتحاد میباشد پس این اختلاف شدید
میان ارباب تمدن از چیست

وبراین قیاس هرچه باطراف وجوانب نظر میاندازیم چیزی که رافع اختلاف ومایهٔ اتحاد
واتفاق عقلی بنی نوع بشر است غیر از نور وروشنائی نیست

واگر هم نور عقلی منور داشته باشند یعنی پارهٔ خرافات را دور انداخته از روی استقلال
فکر خود هرون هم به این شخص حرکت وسلوک نمایند ودر سلوک توقف جایز نشمارند بلا شک
خط حرکت این ره سالک روشن رای بیک نقطه می پیوندند

اگرچه مبادی سلوک ایشان هزاران فرسنگ با هم متباین باشد ولی افسوس که عقل
منور ورائ مستقل وفکری مقوم که بچشم خود نظر کند وبپای خود قدم زند در میان نوع بشر دیده نشود
همه مردم گذشته ذرائع‌ی وعلوم وافکار وعادات وآداب واخلاقشان تابع دیگران است
حسیات ظاهریهٔ ایشان نیز که مدار اثبات ونفات تحقیق بدیهیات است میباشد
چون بدقت نظر کنیم از خود شان نیست بلکه از سابقین خود بعاریت گرفته‌اند
چنانچه مشاهده مینمائیم اهالی سودان وافریقا چیزهائی را در حسن وزینت معتبر میدانند
که نزد اهالی اروپا همان چیزها علی زشتی وقبح است
وهمچنان اطعمه که در مذاق شان گوارا ولذیذ میباشد که های اغذیه در ذائقهٔ فرنگیان
نهایت ناگوار وبد مزه است . . .

اهالی فرنگستان پاره آوازها وتغنیات را خوش میشمارند وسامعهٔ ایشان متلذذ میشود
که آن آوازها ونغمات بگوش اهل شرق صدای زوزه وعوعو می‌آید
هم چنین در هر چیز طوایف مختلف نسبت بعاداتی که از اسلاف خود کسب کرده اند حسیات
خودشان را نیز تابع آن کرده اند
در این خصوص صاحب مثنوی شناخ میگوید ایراد میکند که شخصی دباغ در بازار عطر فروشان از بوی خوش
چنانچه جنبش ذربوی کل نفرت میکند زیرا که شامهٔ او دماغش چنین اقتضا میکند
بترتیب وعادات مستمر در میان یک قوم وضع دماغ ومواقع مشاعر وادراکات را
متغیر میدهد (کلٌّ یعمل علی شاکلته)

وغالباً موجب بزرگ وسبب اهم حصول اختلاف میان قبایل وامم اینست که پاره چیزها را
برای خود مبادی بنا گذاشته اند واساس کار وعقاید خویش را بر آنها گذاشته اند
که آن مطالب مبادی ما در نزد قوی دیگر مبادی وضروری نیست بلکه آنان خلاف آنها
مبادی ضروریه خود اتخاذ نموده اند
لاجرم بهتر است که اندو طرف یک معنی مبادی مسلمی به مبادی نظریات خود قرار بدهند
(تعالوا الی کلمةٍ سواءٍ بیننا وبینکم)

خلاصه این مرد بزرگوار در اثنای اینهمه گفتگو وبحث با یک سکوت ادیبانه هوش درو
ونظر بر قدم نشسته خاموش وسراپا گوش بود
همینکه تحقیقات مرید کنفوسیوس را شنیده فی الجمله زبان اورا از دیگ تجمن دیار
آشنائی یافت در قلب وقالبش قوت عجیب اتفاق و بر شانهٔ خلق جدید یک
آهنگ ملایم وصدائی معارف فزا آغاز سخن نمود . . .

گفت ای ابنای جنس محترم من این همه عصبیتها و جنگ و مشاجرات مردم در عالم وحشیت و تعصب مذهب

نشأت نموده و همه این سلاسل و اغلال تقلیدات زندان ظلمت است

هر انسانی بقدر آنکه از تنگنای وحشت تعصبات وارسته شد و بپایه قدم میگذارد و از انوار معرفت

شعاعی می بیند بهمان نسبت تعصب جاهلیت و چشم تنگی ظلمت او کمتر میشود

برای این معنی بهتر است که مثالی ایراد کنم تا شاید بهتر دریابید

اوقاتی که من ساکن شهر شیراز بودم در محله بالا که با محله پائین شهر همیشه دعوا و نزاع و جدال داشتند

من تعصب محله بالا را میکشیدم و بنام حزب حیدری و نعمتی همیشه با نصف مردم شهر خصومت میورزیدم

وقتی که از شیراز بیرون آمدم و بداراب رسیدم از طرف تمام اهل شهر تعصب میورزیدم

چون بعراق و اصفهان رسیدم عصبیت از تمام اهل فارس داشتم

از قضا تا آذربایجان آمدم خصوصیت اهل شیراز و اصفهان فراموش شد تعصب عموم پارسی زبانان را

در دل جای دادم

چون باسلامبول رسیدم عداوت عرب و آذربایجانی را کنار گذاشته بنام شیعی از طرف عموم

اهل ایران و عجم بر کمر بستم

چون بمکه مسافرت کردم هواخواه ملت شیعه شدم

اوقاتی که در لندن بودم تعصب اسلامیت را شعار خود ساختم

از آنجا بچین و ژاپون سفر کردم طرفدار عموم اهل کتاب شدم

چون بهند و بت پرستان گذر نمودم طرفدار خدا پرستان شدم

وقتی با آنا توریان صحبت داشتم نبایر تمجید از سلطنت اصحاب دیانت گذاشتم

در میانه گاهی تغییر مسلک میدادم

بعد وقتی با سفر بیابان ماقبل شدم از طرف اهل شرق شمشیر میزدم

وگاهی با طوائف چینی و تاتار و بنی سام معارضه میکردم تعصب آنها را میکشیدم

وگاهی از طرف جنس قفقاز حمیت میبردم

حالیا در رنگ عالم انسانی دیگر داخل شده ام همه را اعضای بدن خود میدانم وقتی سعدی علیه الرحمه

رهنمای خود ساختم که میگوید بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

در این دوره حرکت وجودی تمام شد و باز به نقطه نخستین عود کردم

هر انسان در پلهٔ کمال وحشت و بلادت نیز منتها درجهٔ تمدن را پیدا میکند

مثلا اگر در میان بیابان هر انسانی با دشمن خود تصادف کند

و در این چند گرگ مانند و نعره حمله آورد شک نیست که عداوت دیرینه و کین قدیم

خود را کنار گذارده با کمال دوستی و همدستی اولا بدفاع آن جانوران درنده می پردازند

و هم چنین در منتها درجهٔ تمدن حالت وحشت و بربریت پدید آید و بالمره

حب ابنای جنس را فراموش مینمایند

بر مثال ملت قبط که تعبیر از آنان بجبت و طاغوت آورده شده

ع منتهای کمال نقصان است گل بریزد بوقت سیرابی

لهذا از خوف وقوع این حال باید دائما ملاحظه الاقرب فالاقرب را منظور

اولا مانند آفتاب جهان تاب افق خود را روشن کنیم که ترجیح بلا مرجح در مذهب

عقل جایز نیست لاجرم نخست خود را مکلف باصلاح حال خود و خویشان و نزدیکان خود میدانیم

پس از آن با آشنایان و همسایگان باید بپردازیم .

سپس اهل وطن را گرامی داریم پس از آن ملت خود را پرستاری کنیم .

بعد سایر ابنای جنس بشر را از روی همین ترتیب محترم و مقدس شماریم .

امّا باید در هر مورد خیر و صلاح آنکه نزدیکتر است مطلوب بخواهیم که منافع و مضار از عدد احباب نباشد بلکه صلاح حال ایشان مراتب قرب ایشان است .

و خیر جزئی و خصوصی راجع بخیر کلی و عمومی شود .

از بیانات دینی و اعتقادات متنوعه هیچ نتیجه نمی‌گیرد مگر آنچه مطابق با عقل صریح و مفید ابنای بشر باشد .

حاضرین پس از شنیدن این بیانات عالی بوجد و اهتزاز اندر شدند .

آنگاه حاضرین از رأی روشن و فکر ثاقب او درخواست نمودند که برای ایشان بیان کند که آیا در دنیا حقیقتی هست یا نه و هرگاه هست چیست و کجاست و چه کیفیت و چه نشان دارد و بعد از شناختن آن از چه راه باید آن را طلب نمود و چگونه بدست آورد

آن مرد روشن قیاس ساعتی سر بزیر انداخت بعد از تفکر بسیار سر برآورده گفت شما چیزی را از من پرسیدید که در جواب آن اختصار کافی نیست و اطناب موجب ملال و کسالت شنونده خواهد شد .

بهتر آنست که در این باب مثالی حکایت کنم که هم شنونده را ملالت نگیرد و هم مقصود در ضمن گفته آید .

یکی از حکمای انگلیس سالهای دراز در کتب کلام و حکمت تصفح نمود پس از تدقیقات بسیار سخنان اهل اروپا را تماماً عبارت از محسوسات و مادیات یافت .

و مکاشفات ایشان را در باب حقایق اشیاء بغایت محدود دید .

لاجرم از مطالعهٔ کتب و تألیفات اهل مغرب دلتنگ شده مراجعت نمود باثار مؤلفین اسلام و تألیفات را دو قسم یافت قسمی تنها عبارات از مباحثات الفاظ که در روی مجاز و حقیقت و اشتراک و مقید و مطلق و عام و خاص و امثال آن سخن رانده اند و از معنی باز مانده

قسمی دیگر عبارت از پارهٔ موهومات و تصورات لاطایل که در مجلسهای منطق کتابها ساخته و پرداخته اند و معلوم منطق را نشناخته اند از آثار مؤلفین اسلام نیز نا امید شد در خاطرش رسید که بدیار هندوستان سفر کند و از رموز و اسرار هندویان خبر گیرد شاید در میان آثار اقدم (مایروی الغلیل و شفی العلیل) بدست آورد زیرا که همهٔ ارباب تاریخ بر آنند که وقتی آن دیار سرزمین علوم ۲ فنون و مهد دانش و کرسی برهما بوده است .

پس بکشتی نشسته دریاهای دور و دراز را پیمودن گرفت و هرگونه خطر و آفت را برخود هموار ساخت تا بدیار هندوستان برسید

در بمبئی که اکنون بندر هندوستان است بجستجوی مطلوب خویش برآمد و تنی چند از هندوان را جسته سرّ حقیقت را از ایشان استکشاف نمودن گرفت ایشان در جواب گفتند ما در این جستجو نبوده‌ایم و در این سوداگری مشغولیم و از علم کیان چیزی ندانیم اگر خواهی که سرّ این حقیقت را بدست آوری باید بشهر جگرنات رفتن و خود را بر همان آن دیار رسیدن تا ایشان تو را بکهیر بزرگ دلالت نمایند که او در این عالم چون نکته است و ضمیر چون نکتهٔ آن باشد که شخص در نشئهٔ زندگی

و سرچشمه[۲]

تهذیب اخلاق کرده باشی و از صفات بشریت و لوازم تن برخیزد با تو به بقای برهما
پیوسته مطلق گردد که این عالم سراسر نمود بی بود است و بوئی از بقا و پاینده‌گی ندارد
(کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء) و آن استاد کامل به قرینهٔ و آن رگهیر بزرگ موجود است
و شان موجود است که از صفات خود فانی شده بذات حق باقی و پیوسته گردد و آنگهی آن
ذوق و سرور لازوال نصیب باشد چه اگر (هزار بید و دساتیر) خوانده باشی تا این یقین و
این حقیقت و این کیان که گفته شد در دل او پیدا نشود اثرم موجب نکند
و نام جیون مکت بر او صادق نیاید

حکیم این سخنان بشنود و این نکته‌ها در فضای تیرتها گوش کرد خبر از عالم غیب گریبان
جانش و پرتوی از روشنان حقیقت بر آینه دلش بتافت پس بر خود راست آرزوی ها و جان
نبرم زیارت تیرتها و آرزوی دیدار رگهیر بزرگ رهسپار جنگلها شد
در عرض راه جنگلها و دره‌ها و رودخانه‌ها برخورد چه رنجها کشیده و چه زحمتها برده
چندین بار دچار درنده‌گان و جانوران خطرناک آمد و چندین دفعه هم غرق و هلاک داشت
بارها در میان جنگلها راه گم کرده شرف بر تلف برد همراهان و رفقا هر چند او را
از این سفر پر خطر و سیاحت جانفرسا منع و ملامت نمودند و او را به برگشتن اشارت
کردند نپذیرفت و گفت دست از طلب ندارم تا کام دل بر آید

لاجرم همه مخاطرات راه و مصائب سفر را بر خویش هموار ساخته گاهی این بیت را میخواند
خشک در راه شتافتن بحظ پریشان باشی و گاهی این مصراع را بر زبان میراند .
چون قصد حرم داری سهل است بیابانها همچنان روزگاری بر این نسق ره‌نوردی مینمود
تا بجنگلات رسید و بزیارت تیرتها شتافت و نزد هندوان رفته .

و رسم تعظیم را بجای آورده و نزدیک راجه شد به دو دست خود را به پای او نهاد
و عرض نمود ای قبله همت من مردی انگلیس هستم بعد از آنکه از استادان و معلمان
علوم ای رسمی که خواندن و کسب کردن آنها ضرورت باشد فرا گرفتم و در فنون ظاهر
کمال دانش و مهارت را فرا گرفتم حاصلی نبردم سر انجام طرا افتاد و در درون نقش بست
که بطریق تجرد درویشانه از خانه بر آیم

و در طلب حقیقت دامن همت بکمر زده هر جا از نیک مردی و زاهدی و فقیری و دانائی
خبر یابم رفته شرف دیدار او را حاصل نمایم و از خدمت او دریوزهٔ همت و طلب
فیض نموده و بر نیک و بد عالم اطلاع گیرم

چون مرا این داعیه در دل افتاد و شوق دیدار خدا طلبان گریبان گیر شد باید
لفظ نه بر زبان نرانی و مرا بزیارت رگهیر بزرگ البته رخصت دهی .
راجه چون این داعیه را از حکیم و طرفش از خود گردانید ساعتی بفکر فرو رفت آنگاه
سر بر آورده گفت ای مهمان عزیز نه از خواهش و اراده تو سر پیچی توانم تافت
و نه بر خلاف رضای تو دم زدن شایسته میدانم

اما دیدن بالمیکی برهمن بزرگ و رگهیر استاد از جمله محالات است
بویژه از برای بیگانگان اصلا هندو و غیر هندو نمیشود بهتر است که از این خواهش
درگذری و گرد این خیال دیگر نگردی در این صحرا گذشتن صعب کاری است
بجز این مغز هر کار و خواهش و تمنائی داشته باشی از ادای آن
حکیم که این سخن بشنود آه از نهاد بر آورده گریه و بیقراری از حد گذرانید
روی زمین را از اشک خونین تر و رنگین ساخت و بی محابا زاری کردن گرفت

وگفت نی از راه دور و دراز هرگونه خطر و رنج سفر را بر خود هموار ساخته با امید
دیدن راهبر بزرگ بدین دیار آمدم مرا بدین گونه نزیبد ساختن و از درگاه وا راندن
شایسته رسم بزرگی و آئین مهمان نوازی نباشد
مگر حلال نباشد که بندگان ملک از خیر خویش برانند بدو گفته را باری چند ان الحاح
وگریه نمود که راه به راهی به پیش برفته کس بخدمت لامی فرستاده صورت این واقعه را وانمود که
و درخواست نمود که راهبر بزرگ این مرد را فوق الهام بحضرت خود قبول فرماید
راهبر بزرگ چون خبر یافت که حکیم را داعیهٔ طلب حقیقت پیدا شده و چنین و چنان بگوید
و راهبر را شفیع آورده بعد از بوک و مگر بسیار او را بصورت خارق الهام در حضرت خود قبول نمود
وله سپارش داد که روزی چند قبل از دیدن برهمن آن مرد از حیوانات بپرهیزد
و جامه سفید پوشد و صورت را نیز بزعفران بیالاید و رسوم ختی و پوچا و پرستش
بجای آرد و در تیرتها رفته و با برهمنان که بویژه جانشین او نیز سخن گوید
بعد از آنکه شرایط غسل و پوچا را یک یک باتمام رسانید و دیدن روی ضیاء الطیبان و
ملازمت خاصه گان درگاه خداوندی را غنیمت دانسته و از خدمت ایشان استفاضه
نموده وقت بزیارت راهبر بزرگ شد آنگاه طالع برگرفته ساعتی سعد برگزیده
و در حضرت برهمن وین درآمد و خاک پای اورا چون سرمه درچشم کشید
بیچاره از شوق دیدار آن خجسته لقا همهٔ آن تکالیف را پذیرفته دقیقهٔ از اجرای آن
شرایط فرو نگذاشت و همه را بجای آورده در اثنای زیارت تیرتها و دیدن
یک مرد اتی عجیب و شگفتیهای بسیار مشاهده نمود
از انجمله برهمنی را دید که مانند شخص لال و کر همه تا به حسی از دنیا خارج می شود

و چشمان خودرا چون نابینایان بهم گذارده و دیگری عصای اورا گرفته بهر سو دنبال خود
همی برد حکیم بر حال این برهمن نابینا رحمت آورده سبب نابینائی و لالی اورا باز پرسید
دیگری از ناساکان گفت او نه نابینا و لال نیست بلکه خودرا به چگونه نموده همی کند
زیرا که پس از خواندن علمها و آموختن دانشهای گوناگون مصلحت خودرا درکری
وکوری و لالی دیده (ز گفتن به خموشی در خموشی به فراموشی)
دیگری از ناساکان را دید در مکان تاریک نشسته نه او کسی را دید چند نه کسی اورا
در آن طاق تاریک بازپسینی همی گذراند خورده های او منحصر بچیزی بود و برگ گیاه
ناسکی دیگر را دید که بر کرسی پهن شده نیمی چوک و جوکی آن بود که درین نشسته
فرهنگانی از دنیا بی نیاز و به چیزی از خوردنی و پوشیدنی این جهان نیازمند نباشد
و از نوشیدن شرابهای گوارا و خوردن طعامهای لذیذ و پوشیدن جامهای فاخر
و خفتن بر بسترهای نرم لذتی نیابد و بلوازم حیات و آسایش تن دربی چیزی نپردازد
و دمبدم دمهای سرد کشد و زیر لب با خود گوید که این دنیا و شغلهای او چیزی است
و هرچه بنظر می آید رو بفنا و زوال دارد و بهمین سبب رنگ و روی زردش و موی
او ژولیده و تن او لاغر گردد و درون او در نمو بعینه چون گلی نیلوفری بود که
پیرامون آن زنبوران سیاه و گلی بویان باشد .
خلاصه رنگهای عجیب و نقشهای غریب در آن چند روزه مشاهده نمود
و این چیزها دم بدم بر آرزوی او و اشتیاق به دیدار لهین برهمن می افزود .
و آتش شوقش تیزتر میشد تا آنکه روزی بطالع فیروز و ساعتی مسعود اورا
بپیشگاه راهبر بزرگ آورده حکیم رسوم پوجا و پرستش و تعظیم را بجای آورده

دست بکش نموده در برابر آن صنم اعظم بایستاد و برهمن با هزار ناز و نیاز اذن جلوس داد

حکیم در مقابل آن تمثال که همین بت بی‌مثال بنشست با کمال تعظیم و ادب با او سخن بنیاد کرد

و گفت ای بزرگوار پاکیزه روزگار که بنده را بدیدار انور خود شرف جاودانی عنایت فرمودید

و من غریق این خاکسار را قابل رأفت حضور خود بخشودید شکر بجا آرم که بر تو طلب آمدم لطفهای بی‌پایان کردید تا دست تیغ

از عنایت شما سرور و خوشحالی زیاده از حد یافتم و شگفته حال و خرم بال شدم بسان گل نیلوفری

که شبانگاه بسته و غنچه شده باشد و بامدادان از طلوع فجر و حضرت نیر اعظم شگفته گردد

ما چگونه از عهده شکرگذاری شما برآییم و در برابر آن کرم شما چه گوییم و چه خدمت بجا آوریم .

از زیارت شما چندان سرور و خوشحالی بی نهایت یافته‌ایم که از شرح و بیان بیرون باشد .

و ما گویا تن مرده بودیم که بدیدار شما جانی تازه نصیب ما شد و زنده ابدی گردیده‌ایم و چون

نابینائی بودیم که حضور حضرت شما ما را بینائی بخشیده و مانند کشت زاری بودیم که بباران

عنایت شما از سر نو تازگی و طراوت پیدا کردیم و شما چون آب رود گنگ و آب

شیر به هستید در کمال لطافت و صفا که بخانه‌های ما راه کرده‌اید و ما را از درون

و بیرون پاک و پاکیزه و سیراب ساخته‌اید

حالا بفرمائید که حقیقت در عالم چیست و تزکیت و طریق وصول بآن چگونه خواهد بود .

ای راهبر بزرگ شما تمام دنیا را پشت پا زده‌اید و از قید علایق وارسته‌اید و بحقیقت پیوسته‌اید

ما گلیبان اهل دنیا هستیم و حیات ما در دروازه دنیا حجاب بصر و عقل راه ما شد و ما را

از حقیقت باز رسیده‌اند خاطر همراه ما کنید تا بدان مقصد عالی بهمت شما برسیم

دریا و کوه و دره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد ده بهمت

برهمن که از حکیم این لابه و نیاز را بشنید با هزار کرشمه و ناز زبان خود را بر دادن گرفت

نخست (منگلاچرن) کرد یعنی نام خدای تعالی را بزبان راند و از او مدد جست و گفت ای

دانشمند طالب که از خواب غفلت بیدار شده و بخت یاری چراغ توفیق فرا راه گرفته بطلب

حقیقت و حق برخاسته خوش بسعادت تو باد طوبی لک .

بدانکه حقیقت آن آتمان یعنی هستی مطلق و جان غیبیست که از نظرها دور است و آنجا

و زمینها و زیر زمین جلوه ظهور او و نهایت خوبی و جمال را دارد و آن آتمان و ذات

برهما که خلاصه گیان و دریافت محضرست همه جا را ظهور او شامل و در گیرانیده است

و هیچ ذره از ذرات موجودات از احاطه و در گیرائی او بیرون نیست قبه همتای است

و جز نیز تجلی گاهی ندارد و نه در این عنصر آینه سرتا پا نمائی او هم و از او پوشکان حکایت میکنم

هر که مرا شناسای او را شناخته و هر کس بخواهد آن نور محض را از غیر راه‌های شناسایی دریافت کند

و ضلالت بود و در تیه غفلت و بیدای جهالت هلاک خواهد شد

و اشنیدن این سخنان نیکو سزاوار است که در دل او این اندیشه پیدا گردد و او در این

تکرار شد که من عجب و در گرفتاری این قیدهای عالم و از دیده خود پوشیده‌ام

و در پس پرده غفلت در مانده‌ام و باید نوعی باشد که از این گرفتاری خلاص گردم و از این

کار و حجاب برهم و دیگر که او بیماری و غافل و نادان بود و اصلا شعور بهبودی خود ندارد

او را با این سخنان نیز چه کار و هر کس که گیان گاهی حاصل کرده باشد

و شناخت پروردگار خود بدست آورده او هم محتاج نباشد که بشنود بلکه آنکه کوشش

دران است که کسی را شنیدن سخنان و شوق طلب شناسائی حق در دل راه کند

هر گاه کسی در باب گاهی حاصل کند و بگیان و معرفت رسیده او را چه حاجت به نطق

و اندرزی نیز آنکسی که فکر بهبود آخر کار و اندیشه باشد و طالب نجات از گرفتاری دنیوی بوده است

او سزاوار ادراک و حضور شنیدن کلمات نیز خواهد بود که او بدل و جان تا تأملی بگفتار من نماید
ملاحظه کند که چه گفته‌ام و غرض من از بیان این مقالات چیست

حالا شروع در جواب پرسش دوم تو که گفتی حقیقت نزد کیست میکنم
حقیقت نزد رهبر بزرگ و استاد کامل بی قرین و مرشد رهنمای گوشه‌نشین است که بر وی حقیقت
زمان گذشته و آینده و حال نهان و نمایان و احوال هر شش عالم از باطن او روشن است و همیشه
با درونی منقطع از جهانیان منقطع از جهانیان و با دلی جمع از کار جهان با کمال آرام
و تمکین خود در گوشه جا دارد و مستغرق شغل حق بود زیرا که بر وی او پوشیده نیست که
عالم دام جانداران و جای گرفتاری و دره‌ای که غافلان است و زندان غفلت و نادانی
و تنگنای ظلمت و ناتوانی است .

در اثنای این کلام باشارات چشمان دلربای خود اشارت میفرمود که شخصی
چنان جز من که تواند بود

پس در جواب سؤال سیم که طریق وصول بحقیقت را چگونه باید جست .
گفت ای فرزند نیک‌بخت و ای طالب سعادتمند چیز خوبی از من پرسیدی و الحق تو شایان
پرسیدن طریق آن حقیقت هستی حالا من با تو طریق جستن حقیقت و راه وصول بدان را
چنان شرح دهم که از شنیدن آن دل تو روشن گردد و تمام آلایش غفلت و نادانی تو نابود
گردیده در عشق تو بیفزاید .
ای دانشمند طلبکار حقیقت بدانکه این عالم سراسر نمود بی بود است و وجود تعیّنی هم دارد
در رنگ تعیّن وجود مار که گهی ما را با دیدن ریسمان بخاطر رسد که این مار است .
و در حقیقت مار نیست و بدانکه راه وصول بحقیقت خلاصی از این عالم است .

و سرمایهٔ خلاصی از گرفتاریهای این دنیا آنست که کسی تواند از حال این جهان
فراموشی گزیند و هیچ حال آن را بخاطر نیاورد و مطلقاً یاد نکند و خیال آن از
دل خود محو کند که هرگز نسبت آن بدل نگذرد و باید لذات جهان را چون زهر
قاتل داند و یقین خود کند که اگرچه این عالم بنظر در می‌آید و موجود مینماید لکن
او هیچ بود و وجود ندارد بسان رنگ نیلی هوا
و آن کسی که بنظر در می‌آید و موجود مینماید لیکن او هیچ بود و وجود ندارد و در حقیقت
آن رنگ را اصلاً وجود نیست همین بنماید
پس لاجرم آن سعادتمندی را که این عقیدت محکم شود و این یقین صادق او را دهد
که آنچه بنظر در می‌آید چیزی نیست و نمود بی بود است و هم او از خواهشهای نفسانی
و آرزوها باز ماند و در ذات حق بسته گردد چنان کس راه بر وصول حقیقت را پیموده
و مستعد رتبهٔ موجه شده است و شان موجه که از صفات خود فانی شدن و بذات
حق باقی گشتن است در او پدید گشته آنگاه آن ذوق و سرور ابدی و شادی سرمدی که خاصهٔ
ذات بی همتاست گردیده همیشه در ذوق و سرور لایزال بهم باشد
در این حال که اسم برهم را یاد کردی بغنج و دلال خود اشارت میفرمود .
باز گفت و باید دانست که نزدیک گیانیان و خداشناسان مقرر شده است که جان را
خواهشهای نفسانی و هواهای جهانی که آرزوی برگشت خواهند شده است سرگردان میدارد
و هر بار به تناسخ جسم دیگر بخشد و بدنیا می‌آورد و میمیراند
و چون خواهشهای جهانی و آن آرزوها که از جسم‌های سابق و برزخهای پیشین که در
جان او پدید آمده و بیخ فرو برده از او دور شوند او مرتبهٔ موجه را دریابد .

و از خود فانی و به بقاء حق باقی گشته دیگر هرگز باین عالم نیاید و نزاید.

و باید دانست که هیچ تدبیر برای حاصل کردن رتبه مرحوم یا ورث حق آرزوهای جسمانی و متعلقات نفسانی برابر نیست

و همین کار در سلوک بجای است که کس در آن کوشد که بی خواهش و آرزو گردد.

و باستان نیز تعلق خواهش بر دو نوع است یکی از آن همیان باستان باشد نیز خواهش اراده و پست و آلایش جسمانی

و دیگر سدهان باستان نیز توجه بعالم بقاء و صفا

و چون در همیان باستان نیز در تعلق نفس بخواهش و آرزوهای جسمانی و شهوات نفسانی و غفلت و آثار حیوانیت است از حرص و هوا و مکر و کینه و حسد و غضب و خودبینی بنابراین اینگونه خواهش باعث جنبش و وجود گرفتن و نشستن و بردن و انواع الایش و گرفتاری میشود و چون در سدهان باستان در گشتن های و ذوق در ورود بجانب ذات حق و عالم بقاء و معنویت و آرزوی معنوی و پاکیزه گی بود بنابراین این خواهش بان رساند که دیگر جسم نباید گرفت و آزاده شد بدنیا نباید آمد

و در کسی که این سدهان باستان پیدا شود او را دیگر از آمدن و رفتن این عالم باز دارد و ذات النفس بعینه چون تخمی بی که آن را بریان نموده در خاک اندازند اصلاً سبز نشود و نروید

همچنان ذات او بار دیگر باین عالم نیاید و وجود و جسم نگیرد.

دیگر که سدهان باستان حق او نشود یقین باید نمود که مثاب شد با پنج شش

این ضرورت که اوست که صفت چیدن مکت های او گردیده در حال زنده گی از خواص جسمانی و آثار نفسانی آراسته گشته

و دیگر هر بار با هم جمع نگردد و جسم گیرنده شود با او هیچ گونه رابطه نماند

ای طالب سعادت شد اگر با احوال اینها هم نیکو نگری و در این اندیشه ژرف تخت فرو روی و در مانند و بود و زندگانی خود اندیشه کنی بینی که هیچ این عالم بودنی از بقا و پاینده گی ندارد و این دنیا سراسر پر از رنج و محنت است و در یک نوش او هزار نیش مضمر می باشد

چه آنچه زنده نظر در می آید و بکار و بار اشتغال میورزد سقراط که خواهد و آنهمه اسباب مشغولی را خواهد گذاشت و آن را که مرده دیده می شود باز زنده شده بعالم آمده موجود خواهد گردید

و محنت ها و عذاب ها و رنج ها و گرفتاری دنیا را خواهد کشید که در دهر هر چه هست رو بفنا و زوال دارد اگر چه بحسب ظاهر دیده میشود که نهایت آسایش و مسرت و کمال ذوق و راحت در سلطنت و حکومت و سرداری است لیکن چون بمعنی از روی حقیقت تفحص و نظر کرده میشود مشخص میشود که مشغول سلطنت و جهانداری مایه هزار هزار رنج و کلفت و اندوه است

که تا بر جا است و ضع بر آن روی نداده در نگهداشت ولایت و ضبط مملکت و نظم لشکر و تسویه امور سرحدات از انواع پریشانی خاطر و دلگیری خالی نمی باشد و از تفرقه حواس خلاصی صورت نمی بندد و ایام فتور و خلل در ممالکت ملک چه توان گفت که چه حال وحشت اضطراب پیش می آید

دیگر ترا از اینها هنگام جان سپردن و وقت مردن است که به چه حزن و اندوه؟
مبتلا خواهی شد و با هزار هزار دریغ از اینجا خواهی رفت که گفته اند
زندگی گذر کردن آسان بود ولی تا جداران همراهان بود.

و نیز باید دانست که در کلانی و سرداری بسیار امور ناشایست رو میدهد که ناچار
باید مرتکب آنها شد و آزار جانوران نمود مثل کشتن و لیش و مصادره فرمودن
از طالب فرزند کسی که مال بفرزند و برادر و خویشان خود می بندد وی گوید
که ای فرزند من و زن من و ای برادر من و ای پدر من و ای خویش من و اقربای من و ای یاران
و ای زر من ولیکن تحقیق باید کرد که هر یک از ایشان آرزوی عیش و کام دارد هم
و سرشت سابق و سرنوشت خود باین دنیا می آیند و میروند و هیچکدام با دیگری
نه پیوند و نسبت ندارند و همه سرنوشت بی اختیار است
و در رنگ سنگهای آهنین که هر چند در یک خریطه انداخته باشند و یک جا مضبوط
بسته باشی باز در میان ایشان اصلاً پیچ و تعلق نباشد
و در حقیقت نفس الامر چون نیکو ملاحظه شود معلوم میگردد که فرق گرمی و
بهره و دانش از سلطنت و کار فرمائی و ملک داری و جهانبانی چیزی نیست.
و بوئی از تنهائی و پیچیدگی نشنیده و در شغلهای ان انواع پریشانی و گرفتاری است
و دردهای آن پریشانی و حسرت بیشتر پس راه و رسم تحقیقت گشتن قبل
این جهان است لهذا من راضی ام از شغلهای ایشان و قید زن و فرزند
و مال و اسباب دنیا گرفته شد و چنان متنفر و متأثر گشتم که راه گذاری از
قطع راه برگشتند که آتش و آثار ایشان برداشته باشم مال گرفته شود و گوا اند که باید همه

باز را که گذر نیاید و از بسکه اندیشه این دارم که خود را چنان از این گرفتاری ها
خلاص کنم و قید و تعلق چه نوع از گردن جان خود بر خواهم
دریای فکر چنان شده ام که درخت کهنه را ناگاه آتش انداخته که در تنه آن
داغ شده باشد میشود و در گیرد و از درون خویش خوش بسوزد
و از بسیاری اندوه و گرفتاری ها که دارم عجب نیست که سینه چاک چاک
نمیشود مگر از سنگ سخت تر است در این غم هر زمان چشم من از جوش سینه
پر آب میگردد و گریه راه نمیگیرد و میخواهم که فریاد بر کشم و زار زار
بر حال خود بگریم لیکن از شرم مردم آن اشکها را فرو میبرم و گریه را
گره میدارم بدانکه آنچه از مال و منال و اسباب من یقین میدانم که باید ترک
دهم فراوان است که صاحب آن دریای فکر در میمانم که چکنم و کجا هم وجود چنان
نگه دارم مبادا حادثه شود و دزد ببرد و تلف گردد
و نیست همیشه خانه و حرم یا جمعیت خانواده خود را که رو به پریشانی خواهند
و این خانه پر از عیش و سرور منزل ماتم و درد و بید خواهد بود
و مهمی که عبارت از دولت و اقبال در کار و بار است هر آینه نجات
ناخوش است و موجب راحت و شادمانی نیست زیرا که مهمی و اقبال چیز بزرگ
ندارد که با کارهای ناشایسته و کردارهای زشت همخوانه و توأم میشود
و چون تیر سفیدی که از مار زهر در وی انداخته باشی
اگر چه تیر بذات خود عیبی ندارد ولیکن از آمیزش زهر ناگوار خواهد شد
و آن امر در زمانی که نیاید از او بعینه چون قطره باران تصور کن

که برگ درختی که از آن شاخ مگر از اوی زان باشد که البته از آن برگ مگر ن
بر دوی ریشه و جداش در زمین خواهد افتاد
و کسی که شناخت پروردگار و کیان کامل و در باب اتمام درس او کم گشته باشد
عمر و زندگانی را از او فرحمت واندوه بی پایان نیست
و کسی که بوئی از حقیقت بمشامش نرسیده غرق داد و ستد معاملات دنیوی بود
حال او بعینه چون مارگزیده باشد که زهر به تمام عروق و اعصاب و گوشت و پوست
و اعضایش رسیده شعور او بود از او زایل شده یک سر موی از و خبر ندارد
و درد خود را احساس نمیکند ای فرزند مراد این عالم این عمر و زندگانی حق
در ناپایداری و بیوفائی چنان می‌نماید که از ابر سیاه برق بچشم درآید
و یقین بدان که باید بدام توان آورد و آن کس را توان در کوزه کرد
و درخشیدن آتش که از تاب آفتاب نماید و ناپدید گردد توان در رشته کشید
لیکن بر عمر مدارا و اعتماد نتوان نهاد وای عمر روزانه بود چون ابر حال
گذران و کاهنده یعنی ماه و مهر و آبان گویند چون چراغی که روغن نداشته باشد
و چون درخشیدن آتش که برخیزد ناپدید گردد و العقل باید نمود عجیب تر
اینکه در چنین عمر و زندگانی ناپایدار آدمی بود آهنگار خودستی پیدا می‌شود
و از غفلت و نادانی خود مغرور باین حیات دو روزه شده خود را در کار زار خود را
در پله اعتبار نهند و بدانکه این آهنگار در تن آدمی ابریست غرنده و بارنده
و بارنده که از باریدن این ابر از زمین وجود او درختان خار و در برابر از حرص و هوای
در بالا و کلان میشود این بود حقیقت حال که من با تو شرح دادم و تو را از این بیان مفهم

منی بود حقیقت راه نمائی و ارشاد کردم وراه وصول بحقیقت را بتو گفتم تو خواه
از سخنم پند گیر و خواه ملال
خلاصه این پند نیک کامل و راهبر بزرگ بقدری تحقیقات بیان کرد و عرفان را طلب
و بالسر هم باقت و در موهومات با درها موشگافی نمود و بسر رشته حقایق
تصریح یا تصریح نحو عطف میکرد که بیچاره انگلیسی محو و مات و گیج و حیران شده
از جای برخاست و برسم همدوان دستهای خود را از یک طرف گوش
بهم گذاشته آداب آداب گفته بیرون آمد در حالتی که از سفر طولانی
و راه دور و دراز که با انهمه زحمت و تعب پیموده بود پشیمان و دچار حیرت
بسیار بود و بر عمر تلف که تلف میکرد
و میگفت زهی بدبختی که بی از آن همه رنج راه و زحمت سفر جز باد ام در دست نیست
و به جبر و بهرزه بادیه پیمودم (سکین فی ورنج های بی معنی) بیچاره و زار حالت
نومیدی که داشت با جگر دردناک از جا گذشت رو بصوب مقصود برگشت
و در راه باز همان خطرات و صدمات بسیار دچار گشته بهر قدمی که بر میداشت
و میگذارد هزار آه حسرت از دل پر درد بر می آورد
زیرا که از چنان سفر دور و دراز فایده و نتیجه جز ندامت و یأس بر نداشته بود
لاجرم آن آزاده مرد بر اسراف وقت عزیزانه و افاته ایام گذشته خود
دریغ و بر عمر تلف گشته تأسف میخورد
در اثنای عبور گذارش به بیشه افتاد که برجوخانه های بسیار و اشجار شوق بود
بازحمتی که مافوق متصور نیست از چندین رودخانه و دره بگذشت تا شب نزدیک

واقف تاریک گردید دیگر از بیشه مرور امکان حصول نداشت در آن حوالی آثار
از صدای سگ و آتش یافت شد که دلالت به سکونت مینمود به آنجانب شتافته تا
شب را در آنجا بپایان برند شخصی را دیدند در میان بیشه چند کلبهٔ محقر بر دامنهٔ
بیشه ساخته و در همه اطراف آنها تا مسافت معینی برای زراعت صاف و هموار کرده
پاره مواشی در آنجا بچرانیدن مشغول و خود با چند نفر از اولاد خویش با پسر و دهقانی میپردازد
و از هر جهت مدار تعیش خود را بر زراعت گذاشته بسیار ساده و عیش بیگناه گذرانده است
حکیم را خوش آمد که شبانه در کلبهٔ آن دهقان گذرانیده بیتوته کنند
و بامدادان بصوب مقصود روانه گردند لهذا پیش رفته با احترام تمام دهقان را
سلام کرد و گفت اگر مهمان جرئت داری امشب ما را بمنزل خود بپذیر
دهقان گفت زهی شرف و سعادت برای من که چون شما ذات مبارکی در
کلبهٔ محقر اینجانب تشریف آورده اید ولی لایق شأن بلند چون شما مردی نیست
در منزل شخص پاریا که خویش منفور طبایع کل اهالی هندوستانی و از نشو
مردود از دیانت و ملت ایشان است بر بردن
حکیم گفت من مردی انگلیسی هستم پاریا و پارسا ندانم منقبض و مردود نشناسم
برای من همه یکسان است خواه هندی پاک سرشت و خواه پاریای پلید منش
من همه بنی نوع بشر را ابنای جنس خود میشناسم
دهقان گفت حالا که چنین است و شما را از ورود در دهقانی من عاری نیست
من نیز با کمال مسرت و افتخار مقدم شما را میپذیرم اگرچه منزلی که لایق
شأن شما و در خور احتفال شما باشد نتوانم لیک ما حضری آوردن ——

لیکن اگر خانه محقر و تاریک است بروی مهمان گشاده است لاجرم یک روز
کلبهٔ که بهتر بود و از برای مهمان خود با بوریا مفروش ساخته و از برای
همراهان حکیم نیز جائی بقدر احتیاج حال ترتیب داد
و غذای شبانه را طبقی از بید بیشه با پاره سبزیها و میوهٔ خشک و مقداری
شیر حاضر نمود
حکیم از آن غذای طبیعی ساده باشتهای تمام تناول کرد حلاوت آن اطعمهٔ
پاکیزه در مذاقش لذتی فوق العاده بخشود
پس از صرف طعام گفتگو آغاز و از هر دری سخن باز کرد.
حکیم را گفت من مردی پاریا هستم که اهالی هندوستان از قدیم آنان را
منفور و مکروه میدارند و از جنس دیگری شمارند زیرا که اقوام هندو
از نژادی و جنس اریان بودند وقتی که از طرف شرق برای نواحی
گذشتند جنس پاریا را در آنجا ساکن و بومی یافتند
علاوه بر اینکه ممالک و اوطان ایشان را در تحت استیلا در آوردند.
خود آن بیچارها را نیز پلید و ناپاک شمردند و از هرگونه حقوق بشر
محروم خواستند و این معنی برای هر ملتی که در تحت استیلای اقوام
اجنبی آید عام الشمول است و از آنگاه تاکنون بقیة السیف که از
جنس پاریا از دست تطاول هندوها جانی بدر بردند باید همیشه از آبادی
فرار و در بیشه و کوه متواری باشند و هندوان آنان را ناخوش
میدارند و نجس میشمارند و مانند شخص مجذوم با ایشان معامله میکنند

واما زن من پارسی است ولی یکی از هندوانی که پیر از مردان ثروت تازه
که اجدادش پیدرپی آنرا فروختند درین شهر یعنی حقوق با شوهر بزرگ
و معصومش از همین این بود که جواهر و زرینه آلات او را تصاحب کنند
آن بیچاره اتفاق برای سلامت روح و دریافت فیض جاوید قربانی شد
خواهر در زمانی عقلش بدرش نو آمد از خود سوختن ایشان گشت و از
رفتن در آتش تمکین ورزید پاپ چه او را مرتد و خارج از دین دانسته
از میان جمعیت خود طرد و تبعیدش نمودند او نیز بحکم ضرورت بزنی گرفته
بی ریا و شوهر پارسا راضی شد باین عقد تزویج تن داده است

لهذا ما درین پیشه خرّم و دور از طوایف هندوان بعیش خیلی سهل و طبیعی
بر میبریم و باهم خوشنودیم که از میان آن گروه نامردم برکناریم .
این سالها از یکی ترددین شنیده ام که در بعضی از بلاد هندوستان بواسطهٔ
استیلای انگلیس این حرفها ممنوع شده مردم بمساوات حقوق باهم سلوک میکنند
و هر چند مسلمانان پس از استیلای بر بلاد هندوستان هزاران طور که هندوان
با یکدیگر با ایشان اجرا داشتند و آنانرا پلید و ناپاک و نجس میشمردند
ولی از دولت انگلیس چاره گر بیداد است که در میان همه قانون مساوات را
بلا استثنا جاری نمود و این عادات زشت را متروک داشت

حکیم انگلیسی چون این سخنان را از دهقان بشنید گفت ای پیر پارسا وای مرد
بی ریا مرا از نو ساختی و جان نو تازه کردی که من از پی طلب و جستجوی حقیقت
خود را بچه مخاطرات انداختم و عمر عزیز را بچه تلف ساختم اکنون بحقیقت رسیدم

و بیهوده بادیه پیمودم پس سرگذشت خود را سراسر برای او فرو خواند .
دهقان گفت شما مرد حکیم و دانشمند هستید و من دهقان نادان بیخبر ولی
عجیب است که شما حقیقت را منحصر در یک شخص و یک طایفه و یا یک ناحیه بدانید
و از پی آن بطلب برخیزید تمام عالم پُر است از حقایق ثابته
و حقیقت در کلّ ذرات الوجود ساری و جاری و پیداست در کدام قبضهٔ خاک
و قطرهٔ آبست که هزاران هزار حقایق حیرت انگیز زیبا و نقوش عجایب
قدرت موجود و بقلم صنع منقوش نباشد کدام گوشه ایست که از
حقیقت خالی باشد (وفی کل شیء) یعنی کل شیء از هزاران هر حیوان
ضعیف از قبیل پشه و پروانه چون بدقت نظر کنیم هزاران چرخ و فابریک
ساخته و در هر گیاه کوچکی بنگریم صدهزار نیرنگ و شیمیا بکار رفته
یک پروانه را ببین که تمام تن دیده شده و شیشه را بنگر که با هزاران دیده عالم
را میبیند در قفراتی حیوانات را ببین که از حسن و زینت حیرت بخش
عقل و بهجت ارواح میباشند و یک سوره پرواز را ملاحظه کن که در یک
پرواز تمام هیئت هزاران رنگ مختلف که بصورت شعله های رنگارنگ در
طبقات چشم او تعبیه شده و با دقت های هستی ها بیرون میآیند که در یک
عالم ماده همچو هزاران عالم تو بر تو ملفوف گردیده که هر یک مزاحم دیگری
نیست از پی حقیقت در جهان رفتن شگفت باشد (حقیقت یعنی
خداست با زبان بشر) یعنی در نظام عالم یعنی شعور عقل و افکار
یعنی اجرای مساوات حقوق در میان تمام افراد انسانی یعنی حفظ

انبار جنس خود بنی عمارت بلدان و ایجاد صنایع و اختراع فابریک و تسویهٔ
طرق و تسهیل وسایط نقلیه و ترویج معارف و حفر جویهای عمومی خلق و ترویج
و تربیت و تکثیر نفوس و اجرای قانون عدل و انصاف و این چیزها در نقطهٔ
شما انگلیسها از همه جا بیشتر یافت میشود

حکیم بعد از استماع این سخنان از طرف ملاح پدید آمد خود را به خلق
جدید دید و از دهقان تشکرها نموده گفت خیلی خوشبخت خود بودم
که بعد از این زحمات بسیار و رنجهای بیشمار اگر از دیدن تمدن بزرگ
عالم و لیاقت پدر صاحب حقیقت شناس چون تو بودم یافتم که مرا بر حقیقت
واقف ساختی (گفت مقصودم تو نبودی نه آن ملکدار از کار خود در بیابان)
با مداد آن حکیم هرچه خواست از اسباب سفر خود مانند ساعت و تفنگ و
چاقو و دیگر چیزها به دهقان داد و دهقان نپذیرفت و گفت اینها همه منافی
با وضع زندگانی ساده و عیش طبیعی است و باعث خوشی خود را تنها بفضول بیشتر گرفتار
نخواهد ساخت تا قیامت مرا فخر و شرف همین بس که مانند شما مرد حکیم دانشمند
تشریف بکلبهٔ ما آوردند چون این نعمت نصیب شد از آنجا بسر بریم

حکیم او را وداع گفت روانه شد و معنی حقیقت را دریافت و فهمید که آنچه خود
داشت از بیگانه تمنا میکرد

نیشد جواد سخن را بپایان رسانیده گفت چنین است حال مردم در باب دیانت
زیرا که یک امر (جوهر است نه عرض) تعلقهٔ انسان و لنگی حکم توحید
کفایت از این نمی کند باید حقیقةً و جوهراً انسان جلوه با موجودات متحد شده

یا به رابطهٔ علم و معرفت و یا به رابطهٔ عشق و محبت گرایش به این جانم تنها
چه فایده دارد در صورتی که انسان معاون ظلم و بدخواه مظلومان باشد
باید حقیقةً انسان منکر ظلم و بدخواه ظالم و ناصر مظلومان شود
لعنت بر یزید مرده چه فایده دارد و تنظیم بر یزید زنده چه حاصل.
بلکه باید کشتن از روی جان و دل بمقابله و مدافعه یزیدهای زنده و نمرودهای
موجود حاضر برخیزد و این چنین در سایر چیزها باید انسان بنای کار خود
بر جوهریات بگذارد نه بر عرضیات

آنگاه اهل الجماعت متفقاً از وی استدعا نمودند که طریقه و روبه حقهٔ
بیان فرماید انگاه نیشد جواد فرمود مبدأ و منشأ اقوال و مبنی اعمال
باید عقل مستقیم و برهان روشن است زیرا که تمکین پیغمبری که خدا
بر انسان مبعوث فرموده عقل اوست

و هر کس اطاعت این پیغمبر ننموده بهیچیک از انبیای الهی در یکی قطعاً یقینی
ایمان نیاورده اما اگر بحسب واقع و ظاهر هر مذهب منشأ عقاید ملل
بلکه مجمع عقاید کل فرق و اقوام دنیا را بخواهید قرآن کریم و دین
مبین اسلام است اما کدام اسلام این اسلام حقیقی که امروز مردم
از دست داده‌اند و سلامت همهٔ آفاق در زیر یک کلمه است
و مبادی کل ادیان در آن دین مبین روشن و آشکار می‌باشد
این اسلامی که بدون تحریف تأویل و ابطال مبطلین روز نخست
خدای تعالی بر پیغمبر خود نازل فرموده و مقصود همه انبیاء مرسلین در هر عصر

در ذات همین حقایق اشاره نمود که بازبانهای مختلف بیان کرده اند .

و اهل سکرت غفلت بمرور ایام بیکبار آنها را فراموش کرد

ای اسلامی که هیچ یک از ادیان روی زمین طرف واقع نمیشود و هیچکدام را رد

و ابطال نمیکند بلکه مصدق و مسلط کنندهٔ ادیان و جامع همهٔ شرایع و

منشأ همهٔ مذاهب است (مصدقاً لما بین یدیه من الرسل)

ای اسلامی که فوق کرهٔ طبیعت ایستاده همهٔ موجودات بنظر واحد نظر میکند

و هر چیز را در جای خود نیک می بیند و باقی ادیان و مذاهب متشتتهٔ جزئیه

این سر را نمیدانند که در کوچه های محدود و راه های تنگ طبیعت از هم

از یک دیگر محجوب مانده اند و از عوالم همدیگر بیخبر گشته

یعنی هر یک در گوشهٔ بر روی خط محدود سیر و حرکت میکنند و البته

آنهایی که در حدود جزئی واقعند ادراک آن عوالم کلی که بر بالای کرهٔ طبیعت

ایستاده مناسبت ندارد ای اسلامی که فرنگیان

به برکت اخذ پارهٔ مواد آن بدرجات عالیه

ارتقا جستند و مسلمانان بواسطهٔ ترک

همهٔ آن حقایق بتنزل عظیم محکوم

سخن کلید جلد ثانی

تمام شد

(۳۱)

(سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران)

شخص معروف بیک دان که مدرس و خطیب بزرگیست و استعداد
این دارد که اصلاح وضع بمیان آورد مطلبی بعنوان
(سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران) نوشته است
و آن را بنا بخواهش جناب فضایل مآب (٤زرجادیس)
بزبان فرانسه بدربار اعلیحضرت ملکهٔ انگلیس این اواخر تقدیم نموده
نسب آن یکی از طوائف اتاغنه تعلق دارد
و او در تمام دنیا سیاحت کرده و در زمانیکه او در جنگهای
پدر امیر عبد الرحمن خان و شیر علیخان شراکت کرده است هم خود او
معروف برایی داشته که جد و جهد بعمل آورده هم در طهران
و هم در اسلامبول اصلاحات وضع بمیان آورده محض این فقره
مداماً در اروپا سیاحت و تفرج کرده است
محض اینکه از اساس تمدن بالبصیرت شده و اطلاع کاملی بدست
آورده و تفحصات لازمه را ضمناً بعمل آورد
تا خیالات جدیده که مقتضی حوائج اهالی آسیا میباشد
منتشر شده بیانات اینها متداول کند

این شخص که اطلاعات کاملی دارد فطرتاً مدرس است برای
آموختن السنهٔ مختلفه مستعد بوده و میتواند مقاصد و قواعد خود را
بچندین زبان بیان کند و از همه چیز بالاتر مدرسیست که مستعد حرکت است
چندین سال او از اجزای شورای مجلس علوم در اسلامبول بوده و
در آنجا چون خیالات او منتبه بود
و از وضع بد اشخاص نفرت مینمود و بنابر خیالات او و دلیر
بر مودت بی توقع آن نه بود
باین دفعه کار او با حکام و رجال اسلامبول بنفاق کشیده از آنجا
او بایران آمد و در ایران بسمت یکی از علما و چون سیادت
لهذا مقام بزرگی پیدا کرده و بواسطهٔ شأن سیادت حفظ حق بود
که در حضور پادشاه هم مصونیت داشت
چندی اعلیحضرت نسبت باو کمال ثقات بود میفرمودند ولی باز
چون غرق و شرق او بجهة اصلاحات وضع طلوع کرد و از آنجائیکه
که قسمتاً مردم نیز باو احترام میگذاردند
و بر انها یک نوع نفوذ داشت کار بجائی کشیده که بعض وزرای
دولت ایران و او اشکالات بمیان آمد
پس از آنکه گماشتگان دولتی او را بوضع وحشیانه دستگیر نمودند

او را نفی کرده و محبوس کرده

این اوراق از حبس فرار کرده خود را به لندن رسانیده و مهمان
محترم پرنس ملکم خان سفیر سابق دولت علیه ایران و
دربار دولت انگلیس گردید

از کتابچه او شرح احوال او معلوم میشود او در لندن اقدامات
مینماید که دعای مشهود خاطرنشان که و چاره هر گونه ظلم و تعدیات
میباشند با همین علت است که با انگلیس روابط پنج و تجارت
عمده داریم و نظر به ملاحظات بعضی از وزرای عمده اروپا که
صاحب بصیرت و دارای عقل و فتانت هستند
معلوم میشود که پای صرفه دولت بهیه انگلیس در شرق زمین بیشتر
منوط به تمدن و رفاه و استقلال دولت ایران است
از شدت ملاحظات عالیه وزرای نزدیک مشهود و معلوم گردیده است

شیخ جمال الدین

مردی است لیکن پناه ساده ولیکن به نسبت خود بنیه قوی دارد
و از ظلم و تعدیاتی که در ایران میشود و عشقیات وضع
اجلال سوزی کمتر دارد
و در عمل شیخ و سلطان امتیاز دخانیات است که با اهالی اروپا

داده شده بود و سلطان این امتیاز فقط برای سلطه
اهالی متفقه و حرکات شجاعت اکثر علماء و عمایدات
که پادشاه و مجبور به بطلان آن نمودند
و مردم به شوق و متحرک گردیدند که در برابر اقدام و حرکه
و اقدام پادشاه که بر حقوق رعیت شباهت دارد مقاومت
سخت نمایند

و کارها را بجائی رسانیدند که اعلیحضرت اقدس همایون پادشاه
ملتفت شدند که اگر بخواهند اینگونه ارتکاب در برابر مردم و رعیت
مقاومت و ایستادگی کنند نه تنها از پیشرفت کار نبود
بلکه اقدامات خودشان نیز در انجام این امتیاز نامه و متداول
نمودن آن محال و غیر ممکن پنداشته

نقشه فوق توسط (هانری حاوین امضا شده)
هانری حاوین همان کسی است که به ناخواهش او مطالب ذیل
که توسط سید جمال الدین نوشته شده است
تفصیل ذیل مطلبی است که سید جمال الدین نوشته و اخراج آن را
امضا کرده است در باب سلطنت اشاره است
مملکت در مملکت قرار داده شده است و از جمعیت مملکت ایران

کاسته شد کارهائی که متعلق بزراعت و آبادیست خراب شده
و زمین هم زرع نشد منابع مملکت معدوم گشته است
مردم ایران متفرق شدند   اشرف کلیهٔ این مملکت
در مجلسها بر بیم و پادشاه و وزراء انها را صدمه زده
و اموال انها را بدون رحم نهب و غارت کرده
و بدون آنکه استحقاقی دربارهٔ انها معین آید انها را تعقیب میکنند
(اما دربارهٔ وزیر پادشاه)
این مرد که هم آشپز سابق پادشاهست الحال کسیست که اختیار
مطلق بر مال و جان اشخاص دارد که زنده بمانند یا چیزی
از انها باقی است
دولت انگلیس که از پادشاه با تشریفات تمام پذیرائی کرده
تصوّر میکرد که ایشان اهل ترقّی و تمدّن هستند
ولی باید از این اشتباه بیرون آید و هرچه این مسئله زودتر
معلوم شود بهتر است
حقیقت گوئی از دروغ بنظر غریب تر می‌آید   هرچه از تعدیات
وضع که الحال در ایران متداول است گفته شود
کم گفته شده است   مردم در حبس خانه‌های زیر زمینی و اطاقهائی که

برای انواع صدمات مقرر است   و دچار مشقت‌های سخت هم
و در دست اشخاص طماع و حریص و خسیس گرفتار هستند
و خود پادشاه بکلیت بی اعتنائی از این ضررها و صدمات می‌کند
یا آنکه خودشان از نفعه مرتکب بدترین مظالم می‌شوند
(من)   از ایران می‌آیم رفقا و دوستان من در آنجا
در حبس خانه‌ها محبوس هستند
آنچه را که میگویم از روی اطلاع است   من کسی نیستم که مطالبی را
که میگویم از روی عدم بصیرت باشد
لقبی که بر پیغمبر است برای تمام اهل فرنگ و دنیا خواهد شد
که این شخص معروف در تمام ممالک   پادشاه ایران صاحب
اعتبار و نفوذ دینی
و خود پادشاه و جمیع وزرای ایشان و سفرا و رؤسای مذهب
مقدّس ما مرا در مقام بلندی که علی مذهب را دارم میشناسند
و مرا معلّم عملی برای مردم دانسته اند
من بانجا آمده ام که بجمیع اهالی فرنگ که در ایران صرفهٔ عامه
کرده و باحوال اهالی آن دلسوزی دارند اطلاع بدهم
که صدمات که بر اهالی مملکت ما وارد می‌آید طوریست که

دیگر نمی‌توان مخفی داشت که رأی‌های این مملکت راجع به دو دولت
روس و انگلیس است
چونکه ایرانی‌ها بطرف روس‌ها و انگلیس‌ها گرویده و رسیده‌اند
که این دو دولت بزرگ صرفه و فواید در ایران دارند
و هیچ یک از این دو دولت بزرگ طالب نیستند که مملکت ایران را
بحال خود گذارند و ساکنین و جمعیت آن متفق شوند
از آنجائی که هیچ یک از دولتین روس و انگلیس مجاز نیستند که
ایران را مسخّر نمایند لهذا این دو دولت بزرگ باید در ترقی
دولت ایران تقویت و همراهی بنمایند
لازم است اطلاع داده شود که در زمان سلطنت پادشاه حالیه هیچ
قانونی نداریم و بلکه می‌توان گفت که هیچ حکومت درست
در میان نیست
در سوابق ایام رسم بر این بود که صدر اعظم واسطه مابین پادشاه
و رعایای ایشان بود او تا یک درجه دانای صرفهٔ پادشاه
و رعیت هر دو را طالب بود
و او از نجبا و بعضی اوقات از وزرای بزرگ بود و با نجبای
ایران یک نوع موافقت و همراهی داشت -

و نجبا اقتداری بر مردم داشتند و در زمین‌ها و املاک آنها
که همراه آنها بود سمت ریاست داشتند
حال تمام این تفصیل تغییر شده پادشاه تمام نجبا را پریشان
کرده و ملکیات آنها را تصرف نموده و اقتدار آنها را از بین
برده و مردم و رعایای آنها را متفرق کرده است
وزیر حالیه مردی است که هیچ یک از نجبا اعتنائی ندارند که
با او در سر یک میز بنشینند
و او از پست ترین ناس است او ملاحظهٔ احترام هیچکس را
نمی‌کند و هیچ کس نیز ملاحظهٔ احترام او را نمی‌نماید
او اکثر مردم را محض خاطر پادشاه و خود غارت می‌کند
این تفصیل حالت صدر اعظم است
ایضاً وزیر دیگری هست که بقدری بی سواد و بی دانش است
که اسم خود را بزبان خود نمی‌تواند امضا کند
اینست وضع احوال دولت ایران رشتهٔ قدیم سلسلهٔ
نجبا تقریباً از میان رفته عدد قلیل از آنها مخفی هستند و بعضی
از آنها را نفی کرده‌اند
و برخی در حبس خانه‌ها بوده و بعضی وفات کرده‌اند تمام آنها را

را زود به عقب‌تر از سابق خود انداخته و اجنبی را متمتع کرده
دولت ایران از این قبیل انحصارها که موجب ترقیات او بوده محروم
گردیده است
در این صورت چگونه میتوان گفت که قانونی باشد میتوان آن
دولت را متهم نمود باینکه او را جزو دولت محسوب داشت
ولی در صورتی که نه قانونی و نه حکومتی باشد و فقط یک نوع
ظلم و تعدی و همه گونه اجحافات باشد البته نمیتوان آن را
متحد نمود و چگونه میتوان او را جزو دولت محسوب داشت .
مع هذا قسمت این است
ایرانیها جمع و چهارصد سال است که متحمل همه گونه تعدیات گردیده‌اند
اجنبی از ممالک شرق زمین عادی بر فشارهای سخت و تعدیات هستند
ولی از شدت بغضها در صدد رسیده
و الآن طالب اصلاح وضع هستند و حالت مردم از تعدیات
دیگران به درجه رسیده است که در تمام ایران همه مستعد شورش هستند
حالت مردم در این مملکت بطوری است که همواره تقویت
و حمایت از دول اروپ میخواهند
و از این حالت میتوان استنباط کرد که در ایران شورش

خواهش قانون را و عدالت از جمیع دولتها همواره برآید
محض اینکه عدالت در مملکت ایشان جاری نبود و ایرانیها همواره
میگویند برای ما مرگ ارجح است از اینکه زنده باشیم و همواره دچار
همه گونه تعدیات و نهب و غارت باشیم
چندی قبل یک نفر ایرانی که بواسطه بدبختی وضع دیوانه شده بود
خود را بدرگاه پادشاه رسانید و در حضور ایشان خود را
بقتل رسانیده
هرگاه شکایات عموم نداشته باشند بواسطه اینست که مردم عادی
باین وضع هستند و این اواخر جهت دیگر نیز میان آمده است
و آن اینست از وقتی که از مسافرت پادشاه در اروپا پیدا
شده است دولت ایران شهرت داده است که دولتین روس و انگلیس
وضع اسفناک را از شخص پادشاه و وضع نایب دولت ایشان بود
کاملاً مخفی نموده اند
و ایرانیها میگویند هرگاه این دولتها مقتدر در باب قتل و غارت
از پادشاه تقویت و کمک نمیکنند و بلکه از نهب
و غارت حصه میبرند از قبیل امتیازنامه‌ها که در باب
بانک و دخانیات داده شده است برای ما چه ثمر خواهد داشت که

دولت انگلیس در عوض چوب زدن و اسیری و مصادرات و قتل بدون استنطاق
و سرقت بدون دادخواهی ایرادی میگیرد. بلکه با پادشاه همراهی کند
در اینصورت کار ما تمام است و بهلاکت خواهیم رسید
و در چنین صورت معلوم میشود که ممالک بزرگ مثل انگلیس و امپراطوری
روس طالب ترقی و عدالت و آزادی نمیشوند
و انها نیز مانند پادشاه ما بی تقوی میباشند ایرانیها که از وزرای
پادشاه فریب خورده اند میگویند پادشاه مسئول اعمال خود نیست
اتفاق عجیب آنکه پادشاه وزیری انتخاب کند که او نیز مسئول این کارها نیست
و بدترین زنها و مردها کار خود را کرده اند
پادشاه باید معزول شود و این لفظ عزل در تمام مدت سلطنت پادشاه
بزبان مردم جاری نشده بود ولی حال دفعهٔ اول است که مردمان ایران
این مطلب را میگویند
چه آنکه این مطلب را کمال میگویند و قبل از این نمیگفتند لذا خواهم گفت
که اساسهای تمدنی در مردم مملکت پیدا شده که پادشاه بعضی از وعده‌های کثیر
خود را بانجام خواهد رسانید — و برای مردم ایران قانونی ایجاد
کرده و اساس عدالت را میان آنها برقرار خواهد نمود
و این مطلب را چندین سال (پرنس ملکم خان) بپادشاه عرضه داشت

و پادشاه ظاهراً جمیع خیالات سفیر بزرگ خود را کاملاً پسندیده
و بامضا فرموده بود و این سفیر در مدت سی سال تقریباً در تمام دول
اروپ مقامات عالیه تقرر داشته است
من که شیخ علاء الدین هستم همینکه از اروپا مراجعت کردم نیز اهتمام
نمودم که آمال و آرزوهای عقیدهٔ مردم را بهمان طریق و صفاتی
که (ملکم) اظهار داشته و پادشاه پسندیده بودند بیان نموده
خواستم اقدامی بنمایم که همین که بایران رفتم مردم دور من جمع شده
از هر طرف زمزمه میکردند که ما قانون میخواهیم
این قانون هرچه باشد باز خوب است همینقدر قانون باشد برای
ما کافی است بجهت آنکه ما قانون هیچ نداریم و عدالتی درباره
ما نمیشود نه جان و نه مال ما در امنیت نیست
اگر با تعجیل نشود و صحه بمورد آید اقلاً آرزوی ملامتی باشد
نه کمی و اگر قانون باشد که کارها از روی آن باشد هر قدر تعجیل
شود ما اطاعت خواهیم کرد
پادشاه از مسئلهٔ ایجاد قانون بسیار خوشوقت نبود وزرا و
مجتهدین و صاحب منصبان و تجار همگی پیشنهاد را که مطبوع آنان
از آزادی خوشوقت بودند ولی این مطلب خواهد بود که ما میخواست

یک مرتبه پادشاه صرف نظر از این خیال فرمودند بجهة اینکه
ملتفت شدند اگر قانون ایجاد شود اسباب مانعه بجهة ظلم مطلق ایشان
فراهم خواهد آمد
لهذا تغییر کلی که مبدأ برای ایجاد قانون و انضباط داشت بظهور رسیده
و خیال ایشان بکلی از این شد منصرف گردید
من که شیخ جمال الدین و پیر پیغمبر هستم غفلةً دستگیر شدم. و جهة دستگیر
شدن من فقط بواسطهٔ این بود که مطالبی را اظهار داشتم که خود پادشاه
پسندیده بودند
و مقصود ایجاد خیالاتی بود که مبدأ خود پادشاه فرموده بودند.
ولی چون این مطالب برخلاف وضع پادشاه و وزرای ایشان بود
لهذا هم ایشان و هم وزرای عالیه بکلی از ان صرف نظر نمودند.
لازم است بنظر مطالعه کنندگان برسانم که ما تا این اواخر بخیال داشتیم
که همت ما مصروف آباد کردن زمین و رفاه و آسایش مردم بود
و هم چنین شخص معظم و واعظ داشتیم که خیال ما مصروف بتعلیم
کردن مردم و موعظه کردن بود
مقابر بعضی ائمهٔ مقدسه بود که محل بست برای اشخاصی بود که
دچار صدمه بود یا طرف غضب دولت واقع شده [illegible]

خود بان ائمهٔ مقدسه فرار کرده و در انجا سکنی میگرفتند.
حکام همیشه از اینگونه ائمهٔ مقدسه احترام مینمودند ولی پادشاه
این رسم مقدس قدیم را موقوف فرمودند
مقبرهٔ مقدس نزدیک طهران واقع و محل بست است.
من چون شنیدم که پادشاه نسبت بمن بی لطف و بی مرحمت شده اند بمقبرهٔ
مزبور رفتم. ولی در مقابل این پادشاه که صاحب اقتدار مطلق است
هیچ جائی نتواند مقدس باشد
وقتی که من در ان مکان مقدس بودم پنجصد نفر از اشخاص که گرد
دور من بودند و با کمال اخلاص نسبت بمن رفتار میکردند همراه من
بودند و ما همه در این مکان مقدس زندگی کرده و اوقات خود را
بنماز و کار عبادت مصروف مینمودیم
شبی در نیمهٔ شب گماشتگان دولتی پاس احترام این مکان مقدس را نداشته
و هیچ ملاحظه که این مکان بست است ننموده داخل شده مرا دستگیر
نموده و در وسط زمستان لباس های مرا در آورده و مرا بجبر تا
بطرف سرحد ایران بردند
تمام اهالی ایران از این مطلب متغیر شدند بجهة اینکه این کار
اسباب وهن برای اعلامات بود که حیثیتی در وضع احوال ایران

بمیان آید و بسبب نکبت عدالت و نقص امید و آمال افراد ملت ببعد

پادشاه و ترسیدند وزیر ایشان وزراء همه جا منتشر نمود که مرا بواسطه تیر خود

با تشریفات تمام که مقتضی حالت من بود تا سرحد همراهی کردند

و پس از عازم شدن من از آنجا تنخواه و خدمات لازم برای فرستادنم شد

محض آنکه از هر بابت رعایت ایشان باشد

ولی همینطور که بتوسط وزیر پادشاه بهرحال ... دروغ محض بهتان

بر الضعفاء عریان کردند در حالیکه از گرسنگی جان میکشیدم مرا بزنجیر

بسته میبردند تا اینکه از چنگ اشخاصی که مرا باین وضع میبردند فرار کرده

خود را به بغداد رسانیدم

و بعد بانگلیس آمدم مصمم شدم که این سرگذشت را که اسباب خجلت خود

حکایت کنم . و این حکایت تنها تجربه خودم نبود بلکه بخاطر ملت من بود

من زبان شما را نمیدانم ولی بزبان فرانسه که بطور شکسته تکلم مینمایم

با بعضی از اشخاص ملت شما صحبت کرده ام . حال مطالب را انگلیسی

و کاغذهای را دست بسته مرا کمک مینمایند که مطالب احوال

خود را در روزنامه ها بطبع برسانم

خلاصه شرح احوال را باین عنوان مینگارم رفقای من که بعضی از آنها

از بهترین و عالم ترین و محترم ترین مردمان ایران هستند زندان هستند

اینها نه سرکشی نموده و نه کاری کرده اند که مستوجب این عقوبت باشند

و کاریکه اینها کرده اند اینست که پادشاه را بوعده های سابق خود یادآور

گردیده بودند

شش صد از رفقای من الحال در محبسها بحالت سختی بسر میبرند و هر هفته ای

یک مرتبه اینها را از محبس بیرون آورده چوب میزنند پاهای اینها را

کنده و ضایع گذارده اند

این اشخاص بیرحمان با کمال بیرحمی و بعضی از اینها را میبرند چشم بعضی را

بیرون می آورند و دماغشان را میبرند و دست اینها را از مچ قطع مینمایند

با آلات اینها را میزنند تا آنکه بعضی جان تسلیم کنند

الحال که من مشغول نوشتن این مطالب هستم بمن خبر رسیده که سر

یک نفر از عزیزترین و قدیم ترین دوستان مرا از تن جدا کرده اند

و این کار در صورتی شده است که او ابداً متهم نشده و هیچ گونه

قبل از قتل درباره او تعیین یا ...

همان حالت اسیر نمودن غلام و کنیز که در افریقا معمول بود و

همان تعدیات سختی که سابقاً در افریقا بجهت بدن غلام و کنیز

میشد همانها تعیین در ایران میشود

در صورتیکه سفارتخانه های انگلیس و روس حضور دارند

در اهالی انگلیس که طالب قانون و وکلای آن میباشید بدا منه
اینکه تا بحال هیچ یک سطر قانون نوشته نشده که موجب راهنمائی باشد
هیچوقت دارای عدالت و درستی حکمرانی نشده است
و همه مطالب در شخص خود پادشاه جمع است و در صورتیکه او
دیوانه یا ظالم نیست باشد یا اینکه هر روز حالت در او مشاهده شود .
بروضع احوال چه خواهد بود
هیچ چیز او را مانع نیست جز خیالات بوالهوسی که او موقتاً
بظهور میرسد هرچه او خیال کند همان میشود و حکام و وزراء
و تمام مقامات و مدیران او وغیره طابق النعل بالنعل روش او را پیروی
مینمایند . بنابراین عدالت در میان نیست
وزیری که امروز کمال اقتدار است ممکن است که فردا چوب بزند
یا او را داغ کنند . یا اینکه دچار صدمات دیگر شود
برای خلاف ها که ممکن است تصور شود انواع سیاست ها معمول است
و اعضای مختلفه بدن را بوضع غریب قطع مینمایند
این قسم سیاست وضع همین انجاست . بنابراین هیچکس نمیتواند
از گوش و دماغ و دست و پا و سر خود اطمینان داشته باشد
اینست سلطنت وحشت در چنین اشخاص که عموماً اسم اوست دارند

ملاحظه است که راهنما نبوده و دفع بزرگترین اغتشاشات وضع معایب را
نمایم و لکن از اینکه مخلوق را راهنما باشند که مقاصد را از مقام خویش
کمتر باشد از ترقی اشخاص نیست و دائم الخمر و دیوانه و عیاش و هرزه
در چنین صورت نتیجه این نوع حکومت که از سلطنت وحشت است چه خواهد بود
بعد در ایران مرابطه اغتشاش که در اقتدارات از حیث بدن
دچار رنج و صدمه میباشیم
و این اغتشاش نتیجه بدون واسطه انحطاط قدرت است در ایران فقط
راجع بوضع حکومت است
مثلاً مردی طالب است که حکومت ولایتی قرض کند از رباخواران یا
خزانه سلطنت بدست آورد
اقتداری که مینماید تکیه بر پادشاه و تقدیم میکند و این کیفیت
عیب را که حکومت اختلاف دارد
مثلاً از ثلث الی صد هزار تومان تفاوت دارد و یک تومان ایران
تخمیناً هفت شلنگ پول انگلیس است
پس از آن او میباید ضامن جهت تنخواه او بدهد که مقاصد است
با واردات سالیانه آن ولایت و از واردات سال قبل بیشتر شود
چنانچه حاکم سابق آن ولایت که ششصد واردات سال قبل بود

همین که پیشکش پادشاه تقدیم شد اگر پادشاه چیزی بیشتر نخواهد حکم حاکم
رضایت پادشاه شده که نگفته (بصحیح است) تکمیل نماید
همینکه حاکم این کلمه را از لبهای ملک التجار شنید تکلیفش این است که
وزرا را راضی کند و تحسین و رضایت وزرا فقط منوط بآن است
که قدری بیشتر بخواه نقدینه برسم پیشکش بدهد
همینکه در منصب خود نایل بمقصود گردد دفعةً حالت او بحالت یک نفر
ظالم و تعدی کننده غیر منتهی تبدیل میگردد
حالا نوبت اوست که از مردمانی که از پرتو او طالب منصبی غیر
و حکومت هستند پیشکش دریافت کند حاکم یک ولایت عموماً [illegible] نفر
اجزا لازم دارد از قبیل منشی و پیشخدمت و قهوه چی و فراش و سایر
خدمه و میراخور و جلودار و ناظر و امثال آنها بعلاوه چماق دار
و قاپوچی هم همراه او هستند
تمام این اشخاص باید بحکمران جدید مخارجی بدهند که شغل در حکومت
برای خود تحصیل کنند و حکمران نیز بهر که پول بیشتر بدهد کار بهتر را
میدهد پس از آنکه کارها باین وضع بطور رضایت مطبوع طبع
انجام شد هر یک از اشخاص که ماموریت مخصوصی دارند بمحل ماموریت
خود عازم میشوند و ولایتیکه صاحب حکمران جدید شده باید

همه گونه سرقتها و تعدیات جدیده تن بدهد دهها اجزای حکومت
بخیال مداخل و نهب و غارت و دست اندازی بمال و اولاد مردم
هستند . پس از آنکه یک نفر وزیر مالی نباشد که کارها را منظم
کند و از شرفا و کارهای شان تقویت نماید و از شرفا و نجبا
چیزی بحق نخواهد بماند و کسی نباشد که دفع طمع حکام را نموده
یا مانع از طمع پادشاه بشود کارها غیر از آن چیزی نخواهد بود
و نتیجه همان چیزها است که ذکر شد
هیچیک از حکام و هیچیک از کارکنان حکومت دیناری برسم
مواجب دریافت نمی نمایند
این رسم از زمانهائیکه بخاطر نمی آید در مشرق زمین متداول
بوده است تا یک اندازه مردم راضی هستند
ولی وقتیکه حاکم حکومتی برقرار میشود اهالی آن ولایت تکلیف
خود را میدانند
و حاکم اول خیالش این است که آنچه برسم پیشکش داده است
از مردم گرفته و علاوه بقدری اجحاف کند که بتواند بطور
تحکم رفتار کند و ضمناً نخواهی نخواهی پس انداز کرده باشد که
بتواند در موقع دیگر بجهه حکومت جدید بدهد

اینجا هیچ یک از حکام کلی گرفته تا حکام جزو مطمئن نمیشوند که چه قدر زمانی
در حکومت خود خواهند بود زیرا که اگر کسی پیدا شود که بیشتر از آنچه حاکم
کلی تعارف و پیشکش داده است بدهد فوراً حاکم مغضوب با اتباع خودش
معزول میشوند در این باب هیچ ملاحظه شایستگی شخص حاکم و رفاه
حال رعایا نمیشود

حکمران کلی حتی آنکه مدت حکومت خود را مطمئن باشد در مواقع
معینه نحو او علاوه بر رسم پیشکش برای وزرا و پادشاه میفرستد
و از آنجایی که قاعده و قانونی برای گرفتن مالیات و عشر و جریمه کردن نیست
لهذا حکمران و اتباع او تا قدری که ممکن شود از رعایا بجبر میگیرند

وضع احوال در باب حکام جزو و نواب و مدیر و غیره ایالات ترتیبی است
که در باب حکمران کلی ذکر شد

و اما نسبت بحکمران کلی باید ایالات قسم پیشکش و تعارف میدهند
مبلغی که بپادشاه و وزرا از بابت حکومت پیشکش میشود منوط بهمت
و لایتی است که حاکم آنجا میرود

و در حقیقت در همه جا اجحاف و تعدی متداول است .
ترقی میان صاحب منصبان نیز بهمین وضع است .
و بجهت گرفتن مناصب باید پیشکش بدهند و در باب دعاوی مواجب خود

اطمینان ندارند بلکه اگر بتوانند در عوض مال مواجب
یکه همه ساله خود را تحصیل کنند خود را خیلی خوشبخت میدانند
وسیله و احوال معاش و زندگانی اینها همین است که از مردم سرقت نمایند
تمام این تحصیلات نسبت بایرانیها تعدی
و ظلم که طاعت نمایند

و اگر اینها جرئت و جسارت کرده و از مطلب نمایند کار اینها بدتر شده
دچار صدمات شدید میشوند

و از همین است که از روی عدالت تکالیف اینها اقدام نماید و پادشاه
مالک نیست نجبا و شرفا هم طاقت ندارند که بتوانند بنای حکومت مردم
و رعایا و اصلاح احوال اینها را ترتیب کنند

در اینصورت جای تعجب نیست که ملت ایران که تعدیات و ظلم
دچار میباشند

و یک وقتی از اوقات جزو با عظمت ترین ملل روی زمین بوده است
حالا ظاهراً ذلیل و بیچاره باشند

کسانی که از نژاد فارس هستند و تحقیق نموده اند اینها فقط
شایسته اینها هستند که زمین را شخم کرده و تخم زده و آب
از چاه بیرون بیاورند و اگر بتوانند این کار را کنند و در صورتی که

بنها اذیت و آزاری نشود خود را صاحب خوشبخت و خوشوقت میدانند

پیرها بچه‌ها و دخترها حاضر هستند که به پست ترین کارهای مملکت ما
مشغول شوند محض اینکه معاش یومیهٔ خود تحصیل کنند

و حال آنکه همان زمینهایی که حالا در آنها بکار رعیتی مشغول میشوند
یک وقتی متعلق بجد ایشان بوده است

و بعضی این کارها را نیز بزحمت میتوانند تحصیل کنند بسبب
رابطهٔ گرسنگی و فلاکت بیرون میروند و اگر بعد قطع از اینهم
بچه‌ها و نوه‌هایی که صاحب املاک باشند همواره در حالت تزلزل
هستند که مبادا از املاک خود محروم شوند

زنها و دختران‌ها در تحت حمایت پادشاه و اشخاصی هستند که طرف
لطف پادشاه میباشند

همین دخترها را بزور میبرند بدون اینکه کسی بتواند بمقام
بازخواست برآید

پدرها میترسند که به پسران خود بگویند جواهر یا پول خود را در کجا
دفن نموده‌اند محض اینکه مبادا این مطلب معلوم شود و بجبر
همراه جواهری که دارند از دست آنها گرفته شود

دفعةً دیده میشود که دکاکین بسته و هر چه اسباب تجارت در آنها

یافت میشود به نهب و غارت برده شده.

زنها و اطفال ما مانند فقرا در جاده‌های بزرگ میگردند آنچه از
ایرانیها باقی مانده است بحالت خمودی و پستی و پریشانی هستند و همواره
دچار ترس و تشویش هستند

آیا این تقصیر ایران است که زمین آفتاب بهار و زمستان هر دو دارد
و جو و گندم خوب بعمل میآید

ایران دارای معادن خوب زر و نقره مس است ولیکن کسی نیست
که این معادن را بکار کند

ماهی در دریای مملکت وفور دارد ولی کسی نیست که انواع جواهر
سیر و فیروزج یافت میشود

چشمه‌های نفت هست و زمین آن بقدری حاصلخیز است
که در صورت کاشتن و زراعت کردن همه چیز عمل آید
و حال آنکه آنچه را که کاشته‌اند بر میدارند

و صحراهای آن طوری است که اگر آب کافی تهیه دیده شود
همه چیز میتوان در آن زراعت نمود

ولی تمام این ممالک بحالت اهمال و خرابه افتاده است هیچ
به آبادی زمین‌ها اقدام نمیشود.

و همواره از جمعیت این مملکت کاسته میشود   قرائی که یک وقت
آباد بوده اند حالا تقریباً بی جمعیت شده و بکلی خراب افتاده اند .
و چندین هزار نفر از ما در این سنوات آخره سلطنت پادشاه مجبور شده اند
که از ممالک خود جلای وطن کرده بممالک قفقاز و ماوراء قفقاز رفته
و در آنجا برای خود پناه و پناهی اختیار نمایند
و چندین هزار نفر دیگر ببلاد مختلفه خاک اسلامبول عثمانی و ترکستان
و آناتولی و خاک اروپای عثمانی جلای وطن کرده در اسلامبول ایرانی
ها را ملاقات که با دستهای ظریف خود به پست ترین کارها مشغول
هستند از قبیل سقائی و جاروب کشی در کوچه ها و عرّاده کشی
و غیره بسر میبرند
وقتی که ملاحظه شود معلوم میگردد که عده ایرانیهائی که جلای وطن
کرده اند متجاوز از خمس کلیه عده گذشته خود ایران است
مطلبی که حالا میتوانیم[2] اسباب تعجب هزاران انگلیس از مردمان
که نزد پادشاه با قرارهای شاهی پذیرائی نموده
پس از مراجعت بممالک خود بر ظلم و تعدیات نسبت برعایای خود
افزوده اند   تحقیقاً همچه ملتفت باشید که خود را مغرور
بقدرت شخصی دیدند   و چون ملاحظه کرده اند که در اروپا

[2] بگوئیم که

آنقدر با تجمل از ایشان پذیرائی شده است   و پذیرائیها تملق
آمیز نسبت بایشان بعمل آمده است
از این بابت شخص خود را مهم و قادر دانسته غرور خود افزوده اند
نتیجه این قضیه اینست اهالی ایران چون ملاحظه کرده اند که هر دفعه
که پادشاه از سفر فرنگستان مراجعت نموده اند بر قدرت
و تحملات خود افزوده اند
لهذا چنین استنباط نموده اند که این قدرت و تحملات بواسطه
اثراتست که از فرنگستان بایشان رسیده است
باین واسطه اهالی ایران نسبت باهالی فرنگستان و اروپا متنفر گردیده
و بواسطه شدت نفرت از آنها دوری میکنند
و این دوری در وقتیست که ممکن است مابین طرفین قرب
و اتحادی بمیان آید   یا آنکه قوه و نفوذ حقیقی وزرای با تدبیر
انگلیس برای ایران کمال لزوم را داشته رسانیده باشد
دولت انگلیس نمیتواند که در شرق چه وخیم نتیجه اعتبار را
صاحب شده است   و الحال کار رسیده است که خاطر ایرانیها را
از بعضی استنباطاتی که بیان آمده است بیرون آورد
چون روزنامجات انگلیس شما در وضع احوال حقیقی ایران

اطلاع صحیح ندارند لهذا کسانی که طالب ترقی و آسایش
ایران هستند باشتباه می‌اندازند
ببعضی تلگرامها که از طرف طهران برای شما اعتمادی نباشید
و لیکن الحال این تلگرامها اسباب اشتباه هستند این تلگرامها از
طرف بانک شاهنشاهی میرسد و مقصود بانک صرفه و شرکاء
و صاحبان اسهام است
سفارت انگلیس و بانک همان منظورات وزراء را تبلیغ مینماید
که در اطراف پادشاه هستند البته باعتقاد وزرای مزبور و فقط
صرفه احوال آنها این وضع که در حکومت است شایسته و مناسب است
میگویند وضع خوب در حکومت و انتظام حالت است
و عموماً رعایا راضی هستند و پادشاه بزرگی خود میباشند امتیازاتی
که اهالی اروپا دارند مثل اقتدارات لطف آمیز و محض اینست
که اهالی اروپا راه آمد و شد مفتوح شد و باین ملت ایران
و اهالی اروپا که آنقدر از یکدیگر دور هستند اتفاق و اتحاد پیدا آید
و اگر از بعضی جاها بعضی مردم ناراضی هستند چون آزادی و مطالبات
نمیتوان آنها را راضی کرد باید بقوت و جبر اسباب سلامت
آنها را فراهم آورد و لیکن این تشویش باید دانست

که شورش بعضی طبایع مردم را مستعد کرده و همه حاضرند که بمقام
و این شورش از حالا در شمال و جنوب و شرق و غرب بظهور
رسیده و اتراجی پیدا نموده اند که بعضی مملکت لات
با چین همیان اند بر روزنامجات ضعفان نظر افکنید
و به بینید که چه وضع آنها در باب امتیاز دخانیات
و تغیراتی که مردم ایران از این باب داشته اند رسالهٔ مخصوص
شما از وضع احوال آنها ملتفت شوید
روزنامه نگارهای شما در باب حرکت فوق العاده که مجتهد مسلمین
قدغن کرده است که دخانیات استعمال نکنند محض انکه معلوم شود
که ایرانیها از حقوق امتیازی که در باب دخانیات بکمپانی
انگلیس داده شده است چه قدر متنفر هستند
و این امتیاز از طرف پادشاه داده شده است محض اینکه دخانیات
را بمبلغ بیشتر بفروشند بنظر چنین میاید که روزنامجات
انگلیس حقیقةً نمیدانند که امتیاز مطلق چه معنی دارد
و مجتهد بزرگ که در کربلا و تاجر بزرگی که در طهران است
واقعاً چه قسم مردم میباشند
پادشاه در باب این امتیاز ابتداءاً سخت از قبیل نفر بود

و تهدید و غضب بعمل آورده . امّا در باب فروش تنباکو و سایر امتیازات دیگر
اوّلاً باید دانست که وقتی که پادشاه این امتیاز را داده‌اند و فایدات آن را
فروختند یا آنکه مقرّر فرمودند که وزرای ایشان عین فایدات آن را
بیک نفر خارجی بفروشند آنگاه تخطّی و تعدّی بحقوق ملّت بود
پادشاه در رفع خطای خود را ملتفت شده‌اند ولی چون وقتی عام نبود
جرئت نکرده‌اند که کمپانی فرنگ را از خود برنجانند
الحال که این مطالب را نوشتیم از طهران برای ما خبر رسید که کمپنی
حق را رد داده شد و پادشاه که این قدر در اقدامات کمک نبود از
حرکت مجتهد بزرگ در کربلا متوحّش شد
و همین امتیاز دخانیات باطل گردیده است . امّا در باب مجتهد بزرگ
در کربلا او در حقیقت پاپ ایرانی‌ها میباشند
تکفیر او بالاتر از یک نفر است که (پیوس نهم) پادشاه ایطالیا نمود
خلاصه باعتقاد جمیع اشخاص که از وضع احوال ایران با اطلاع هستند
معلوم میشود که پادشاه بحالت اهمال تعجیل در زوال خود نمایند
و اعمالی که شتوایش بطور غفلت از طرف ایشان سر میزند موجب
تعجیل در زوال ایشان است
در صورتی که پادشاه میتوانند رفع زوال از خود نمایند که متوجّه شده

و در جمیع مطالب وقت مخصوص بنمایند . حال باید دانست
چه سبب شد که ایرانی‌ها معتقدند که دولت انگلیس مقصودش کمک
و تقویت پادشاهی باشد
و پس این مطلب بجهت آنکه یک یا دو سال قبل از این سفرای شان
به پادشاه ابرام نمودند که فرمانی بدهند و بموجب آن جان و مال
رعایای ایشان در امنیت باشد
آیا پادشاه چنین فرمانی داده‌اند یا نه و پس از بعضی خطاها
و ابرامات زیاد و تأکید بسیار بمضمون فرمان مزبور بدول
ابلاغ شده یا نه
آیا اعلیحضرت ملکهٔ انگلیس وقتی که این مطلب را شنیده‌اند نسبت
(بملکم خان) اظهار رضامندی فرموده‌اند یا نه
و آیا سفیر شما در طهران در قرار صدور این فرمان شرکت داشته یا نه
جمیع ایرانی‌ها معتقد بودند ولی از آنکه چنین فرمان صادر شد
و بدول اروپا ابلاغ گردید حال اروپا خصوصاً دولت
انگلیس حق همه‌تر دارند از آنکه در اجرای مضامین و شروط
فرمان ابرام کنند یا آنکه اگر تخطّی بشروط آن شود از پادشاه
جهة و توضیح بخواهند یا این نوشتیم اما نتیجه چه شد .

نه که شخص حساب اندیشی هستم بعضی که در ایران وارد شده ام مردم مرا سبب
انجام آرزوهای خود دانسته اند و از این بابت اظهار خرسندی مینمودند
پادشاه از روی لطف مرا پذیرفتند و کلمات دلشاد کننده را
تحسین فرمودند از قرار وضع چنین استنباط میشد که عنقریب
دولت ایران رفع خواهد شد

بجهة آنکه ایران قانونی اعلان شده و جان و مال مردم در امنیت
بوده و زنها و دختران ما از بی ناموسی که نسبت بآنها میشد آسوده
خواهند بود و مردمان ما از تعدیات ظالمانه آسایش حاصل
کرده و به کارها مشغول خواهند شد

ولی در این بین غفلتاً چند دیگر دفع بد رحمی نمودند دستانی
خود محبوس نمودند و بدون استحقاق اشخاص را صدمات
کردند بعد از این مطلب چشمهای مردم باز شده و به آنها معلوم
گردید که دیگر نباید بوعده های پادشاه اعتماد نمایند
(ولی) چشمهای آنها بطرف دول خصوصاً بطرف انگلیس
گردیده است آیا سفیر دولت انگلیس در طهران یک کلمه اظهار
خواهد کرد که توضیح بخواهد از اینکه باین نحو تخطی نقض قانون
نموده شده است یقین است هیچ مطلبی در این اظهار نخواهد کرد

مملکت ایران هنوز در این موقع اغتشاش منظر پیغامی است
ولی شماها از جنب هفتان میترسید اگر همین وزرای پادشاه
و سفرای شما در طهران نفاق و نفاری نهفته است که ممکن است که اسباب
و امن صرفه بانک شود تا ایرانی شما هم در طهران سکوت محض
اختیار نموده

یا در باب پارلمنت شما هیچ اغتشاشی باقی چیزها ندارد.
یا در باب ایران کمی اطلاع دارد و کمی اغتشاش مینماید
مع هذا اهل ایران معتقدند که دولت انگلیس قصدش اینست
که اقدامی نکنند و چنان میدانند که دولت انگلیس در کمک نمودن
به (کاری بازاری) آنقدر حاضر و مستعد بود
و دولت گزارش صرف مینماید که تجارت غلام و کنیز را در افریقا
موقوف بدارد یا اینکه ایرانیها این اعتقاد بود دارند مع هذا
دولت انگلیس با اینکه پاره قرارنامه در برابر چشم او دولت
اتفاق افتاده است وحال آنکه در قرار آن قرارنامه خود نقض
شراکت داشته است معذلک که در این باب بدولت ایران
یک کلمه تهدید یا نصیحتی ایراد ننمود
در اینجا من از ملت شما خواهش مینمایم که در این موقع که اغتشاش

برای دولت ایران است و اواریه در مجلس پارلمنت در باب
تعدیاتی که شده در باب قتل پادشاه ایران سؤالات بنمایند
و در صورتی که واقعاً این شایعه میان آید به سفیر شما در دربار
ایران تعلیمات داده خواهد شد که وزرای پادشاه ایران را
ملاقات کند و از طرف دولت اعلیحضرت ملکه انگلیس در باب
این مطالب از آنها توضیحات بخواهد
اثر معنوی چنین اقدامات زیاد خواهد بود بجهت آنکه اهالی
اعتبار و اقتدار دولت انگلیس خواهد شد
ولی پادشاه معتقدند که شما در رفتارهای ایشان اعتنا نمینمائید
و بهر قسمی که میل ایشان باشد رفتار خواهند کرد
و هر گاه شما به ایرانیها کمک ننمائید یا آنکه جرئت این کار را
نکنید دولت روس آماده این کار است
هر گاه مداخله دولت روس بخواهد که متعلق به هندوستان رود
البته مجبور است که اول بدو در ایران برود و بجهت
انجام خیال خود البته تامل نخواهد کرد که محض صرفه خود
مملکت ایران کمک و تقویت بنماید
و شما البته باید تماشا بکنید و همینقدر بواسطه انسهام

و خیانتهای یکی از خود فایده تصور بنمائید شاه دولت انگلستان را
دشمن انگاشته است
و ایران که نمیتواند شما را دشمن خود بداند بلکه دوست خود
میداند و همینقدر منتظر است که یک کلمه از طرف شما ابراز شود
و این کلمه نه از برای شما ضرری دارد و نه اسباب جنگ هست
که شما کشتیهای مرتب دارید در حقیقت اسباب خطر بجهت
بانک و تجارت شما نخواهد بود
ملت ایران که دچار صدمات بوده و در قید اسیری گرفتار است
و مردمان آن شریف و چالاک و قابل هستند
همینقدر منتظر است که یک کلمه از طرف یک ملت آزاد و مقتدری
ابراز شود آنچه بود که الحال میخواهیم همین است
ولی این کلمه که از طرف ملت انگلیس باید ابراز شود باید
زودی شود قبل از آنکه اشخاص کشته دیگر در مجلس فانی
شوند و قدرت دیگر شکسته شود و مایه آن ملت بیش از این
دیگر تلف نشود و هزاران اشخاص دیگر نفی بلد گردند
پس این کلمه باید قبل از آنکه این مطالب بیشتر از این بظهور رسد
ابراز گردد تغیرات در وضع احوال لازم است .

و هرگونه تغییری باعث تغییر از وضع حالیه خواهد بود
ملت ایران چیزی که میخواهند تغییرات است آه و افغان از میان ایران
خانه های خراب شده بیرون می آید
و صدای آن مانند رعد بگوش میرسد و آن صدا بالاخره بتکبیر
رسیده است و آن صدائی که الحال از همه جا برخاسته است
مبنی بر این است که تغییر در وضع حکومت ایران
حاصل شود یا پادشاه ایران معزول
گردد . . . . . .

(سید جمال الدین)

۱۳۱